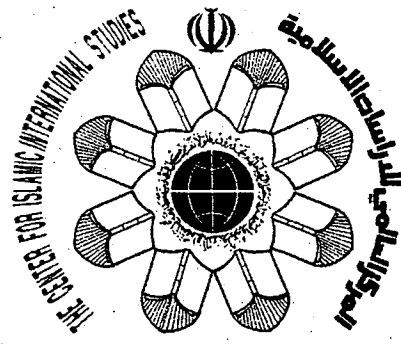


کتابخانه جامع  
جامعه العلوم  
معاونت پژوهش  
مرکز جهانی علوم اسلامی



مرکز جهانی علوم اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران - قم - ۱۳۵۸

مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی

# اذن پدر در ازدواج دختر از دیدگاه شیعه و حنفیه

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

در رشته فقه و معارف اسلامی

گرایش؛ فقه و اصول

نگارش؛ امید اوستا

استاد راهنما؛ حجة الاسلام والمسلمین دکتر سیدمحمدجواد وزیری فرد

استاد مشاور؛ حجة الاسلام والمسلمین دکتر سیدحسن عابدیان

مهر ۱۳۸۵

کتابخانه جامع مرکز جهانی علوم اسلامی

شماره ثبت: ۵۰۷

تاریخ ثبت:

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

□ مسئولیت مطالب مندرج در این پایان نامه ، به عهده نویسنده می باشد.

□ هر گونه استفاده از این پایان نامه با ذکر منبع ، بلااشکال است و نشر آن

در داخل کشور منوط به اخذ مجوز از مرکز جهانی علوم اسلامی است.

## تشکر و قدردانی:

وظیفه خود می دانم که از راهنمایی ها و ارشادات استاد گرامی راهنما حضرت حجة

الإسلام والمسلمین دکتر سید محمد جواد وزیری فرد- دامت برکاته- و استاد محترم مشاور

حجة الإسلام والمسلمین دکتر سید حسن عابدیان- دامت توفیقاته- و مسئولان محترم کتابخانه

تخصصی فقه و اصول آیه الله سیستانی، کتابخانه آیه الله نجفی مرعشی و کتابخانه مدرسه

علمیه حجتیه صمیمانه تشکر و قدردانی کرده، و برای همه آنها از درگاه خداوند متعال

سلامتی و توفیقات روزافزون بخواهم.

**تقدیم به:**

**همه آنان که تشنه دانشند؛ آنان که تکلیف**

**خویش را دریافته و به آن عمل می کنند.**

## چکیده مطالب

دختری که در امر ازدواج قرار می گیرد در چند صورت تصور می شود:  
یا بالغه است یا صغیره.

اگر بالغه باشد یا باکره است یا ثیبه.

در صغیره نیز یا باکره است یا ثیبه.

اگر دختر صغیره باشد باکره بودن یا ثیبه بودن در فقه اهل بیت (علیهم السلام) و مذهب حنفیه هیچ تاثیری ندارد. چرا که ملاک در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و مذهب حنفیه در صغیره، صغیره بودن دختر است، پس پدر بر دختر صغیره ولایت دارد.

و اگر دختر بالغه و ثیبه باشد بنابر مذهب حنفیه هیچ اختلافی بر عدم ولایت پدر بر دختر وجود ندارد.

ولی اگر دختر باکره رشیده باشد، در مکتب تشیع بین علماء اختلاف نظر وجود دارد. در این موضوع ۹ تا نظریه در کتب فقهی شیعه ذکر شده است:

- ۱- پدر بر دختر بالغه و باکره ولایت مطلقاً ندارد
- ۲- پدر بر دختر بالغه و باکره ولایت مطلقاً دارد
- ۳- پدر و دختر در ولایت مشترک هستند
- ۴- در ولایت نکاح بین پدر و دختر تخیر است
- ۵- پدر در عقد متعه ولایت دارد، دختر در عقد دائم
- ۶- پدر در عقد دائم ولایت دارد، دختر در عقد متعه
- ۷- پدر و دختر در ولایت نکاح مستقل هستند
- ۸- پدر و دختر در ولایت نکاح مستقل هستند ولی انتخاب پدر بر انتخاب دختر مقدم است

۹- هر دو بدون اذن دیگری می توانند عقد نکاح را بخوانند ولی پدر حق دارد

عقد دختر را فسخ کند

بنابر جمع ادله متعارضه و طریق احتیاط نظریه سوم (نظریه تشریک) به نظر

صحیح می آید.

اما اگر دختر رشیده، ثبیه باشد پدر در نزد شیعه ولایت ندارد.

اگر دختر عاقله نباشد بنابر مکتب تشیع و مذهب حنفیه پدر بر دختر ولایت

دارد. در این حکم بالغه و ثبیه بودن دختر هیچ تاثیری ندارد.

# فهرست موضوعات

- ۱ ..... مقدمه
- ۲ ..... ضرورت تحقیق

## بخش اول: کلیات

### فصل اول : مفاهیم

- ۵ ..... ۱- معنای بلوغ
- ۵ ..... أ- معنای لغوی بلوغ
- ۶ ..... ب- معنای اصطلاحی بلوغ
- ۷ ..... ج- علامات بلوغ
- ۷ ..... ۱- علامات بلوغ در شیعه
- ۷ ..... ۲- علامات بلوغ در حنفیه
- ۸ ..... ۲- معنای بکارت
- ۸ ..... الف - معنای لغوی بکارت
- ۸ ..... ب- معنای اصطلاحی بکارت
- ۹ ..... ۳- معنای ثبیه
- ۹ ..... الف - معنای لغوی ثبیه
- ۱۰ ..... ب- معنای اصطلاحی ثبیه
- ۱۱ ..... ۴- معنای رشیده
- ۱۱ ..... أ- معنای لغوی رشیده
- ۱۲ ..... ب - معنای اصطلاحی رشیده
- ۱۳ ..... ۵- معنای کفائت
- ۱۳ ..... أ- معنای لغوی کفائت



ب- معنای اصطلاحی کفایت ..... ۱۴

### فصل دوم: نکاح و اهمیت آن

۱- معنای نکاح ..... ۱۸

أ- معنای لغوی نکاح ..... ۱۸

ب- معنای اصطلاحی نکاح ..... ۲۰

۲- اهمیت نکاح ..... ۲۱

### فصل سوم: ولایت و اقسام آن

۱- معنای ولی ..... ۲۷

أ- معنای لغوی ولی ..... ۲۷

ب- معنای اصطلاحی ولی ..... ۲۸

۲- اقسام ولایت ..... ۲۸

### فصل چهارم: عقد موقت

۱- معنای متعه ..... ۳۰

أ- معنای لغوی متعه ..... ۳۰

ب- معنای اصطلاحی متعه ..... ۳۱

۲- متعه در اول اسلام ..... ۳۲

## بخش دوم: ولایت بر صغیره

### فصل اول: در مکتب اهل بیت

۱- دیدگاه شیعه ..... ۴۱

۲- عبارات علماء شیعه ..... ۴۱

أ- عبارات علماء دوره سوم ..... ۴۱

ب- عبارات علماء دوره چهارم ..... ۴۲

ج- عبارات علماء دوره پنجم ..... ۴۴

د- عبارات علماء دوره ششم ..... ۴۵

ذ- عبارات علماء دوره هفتم ..... ۴۶

ر- عبارات علماء دوره هشتم ..... ۴۷

### فصل دوم: در مذهب حنفیه

۱- دیدگاه حنفیه ..... ۴۹

۲- عبارات علماء حنفیه ..... ۴۹

### فصل سوم: استدلال و جمع بندی آراء

۱- استدلالهای شیعه ..... ۵۴

أ- آیات ..... ۵۴

ب- روایات ..... ۵۵

۲- جمع بندی آراء شیعه ..... ۵۸

۳- استدلالهای حنفیه ..... ۵۹

أ- آیات ..... ۵۹

ب- سنت ..... ۶۳

ج- اجماع علماء ..... ۶۴

۴- جمع بندی آراء حنفیه ..... ۶۵

## بخش سوم: ولایت بر بالغه و رشیده

### فصل اول: در مکتب اهل بیت

۱- دیدگاه شیعه ..... ۶۷

۱- نظریه اول ..... ۶۹

۲- قائلین نظریه اول ..... ۶۹

۳- نظریه دوم ..... ۷۴

۴- قائلین نظریه دوم ..... ۷۴

۵- نظریه سوم ..... ۷۸

۶- قائلین نظریه سوم ..... ۷۸

۷- نظریه چهارم ..... ۸۱

۸- قائلین نظریه چهارم ..... ۸۱

۹- نظریه پنجم ..... ۸۲

۱۰- قائلین نظریه پنجم ..... ۸۲

۱۱- نظریه ششم ..... ۸۳

۱۲- قائلین نظریه ششم ..... ۸۴

۱۳- نظریه هفتم ..... ۸۵

۱۴- قائلین نظریه هفتم ..... ۸۵

۱۵- نظریه هشتم ..... ۸۷

۱۶- قائلین نظریه هشتم ..... ۸۷

۱۷- نظریه نهم ..... ۸۹

۱۸- قائلین نظریه نهم ..... ۸۹

فصل دوم: در مذهب حنفیه

۱- دیدگاه حنفیه ..... ۹۰

۲- عبارات علماء حنفیه ..... ۹۱

فصل سوم: استدلال و جمع بندی آراء

۱- استدلالهای شیعه ..... ۹۷

أ- استدلالهای نظریه اول ..... ۹۷

۱- آیات ..... ۹۷

۲- روایات ..... ۹۹

۳- اجماع ..... ۱۰۱

- ۴- اصل ..... ۱۰۲
- ب- استدلال‌های نظریه دوم ..... ۱۰۵
- ۱- آیات ..... ۱۰۵
- ۲- روایات ..... ۱۰۷
- ۳- اصل ..... ۱۰۹
- ۴- اعتبار ..... ۱۰۹
- ج- استدلال‌های نظریه سوم ..... ۱۱۰
- ۱- روایات ..... ۱۱۰
- ۲- جمع ادله متعارضه ..... ۱۱۱
- د- استدلال‌های نظریه چهارم ..... ۱۱۲
- ۱- تخییر در تعارض ..... ۱۱۲
- ذ- استدلال‌های نظریه پنجم ..... ۱۱۳
- ۱- دلیل لغوی ..... ۱۱۳
- ۲- دلیل عقلی ..... ۱۱۳
- ۳- روایات ..... ۱۱۴
- ر- استدلال‌های نظریه ششم ..... ۱۱۶
- ۱- جمع ادله متعارضه ..... ۱۱۶
- ۲- روایات ..... ۱۱۶
- ز- استدلال‌های نظریه هفتم ..... ۱۱۸
- ۱- جمع ادله متعارضه ..... ۱۱۸
- س- استدلال‌های نظریه هشتم ..... ۱۲۰
- ۱- جمع ادله متعارضه ..... ۱۲۰
- ش- استدلال‌های نظریه نهم ..... ۱۲۱
- ۱- جمع ادله متعارضه ..... ۱۲۱
- ۲- جمع بندی آراء شیعه ..... ۱۲۳

- ۳- استدلالهای حنفیه ..... ۱۲۵
- ۱- آیات ..... ۱۲۵
- ۲- سنت ..... ۱۲۸
- ۴- جمع بندی آراء حنفیه ..... ۱۳۰

## بخش چهارم: ولایت بر ثیبه

### فصل اول: در مکتب اهل بیت

- ۱- دیدگاه شیعه در زن بالغه و رشیده و ثیبه ..... ۱۳۲
- ۲- عبارات علماء شیعه ..... ۱۳۳
- ۳- دیدگاه شیعه در دختر صغیره و ثیبه و کسی که در حکم صغیره است ..... ۱۳۴
- ۴- عبارات علماء شیعه ..... ۱۳۴

### فصل دوم: در مذهب حنفی

- ۱- دیدگاه حنفیه در زن بالغه و رشیده و ثیبه ..... ۱۳۷
- ۲- عبارات علماء حنفیه ..... ۱۳۷
- ۳- دیدگاه حنفیه در دختر صغیره و ثیبه و کسی که در حکم صغیره است ..... ۱۳۹
- ۴- عبارات علماء حنفیه ..... ۱۳۹

### فصل سوم: استدلال و جمع بندی آراء

- ۱- استدلالهای شیعه ..... ۱۴۲
- أ- آیات ..... ۱۴۲
- ب- روایات ..... ۱۴۸
- ۲- جمع بندی آراء شیعه ..... ۱۵۱
- ۳- استدلالهای حنفیه ..... ۱۵۲
- أ- آیات ..... ۱۵۲
- ب- روایات ..... ۱۵۳

۱۵۴.....	۴- جمع بندی آراء حنفیه
۱۵۶.....	خلاصه مطالب
۱۶۱.....	فهرست منابع

## مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)<sup>۱</sup>

واز نشانه های او این است که همسرانی از جنس خود شما برای شما آفرید، تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد، در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند<sup>۲</sup>

انسان، موجودی اجتماعی است و برای برقراری نظم جامعه، نیاز به قوانین دارد. قوانین دو گونه اند؛ برخی الهی اند و برخی توسط انسان ها وضع شده اند. قوانین برای نظم بخشیدن به همه ابعاد زندگی اجتماعی وضع می شود.

ادیان آسمانی، قوانینی برای سعادت دنیوی و اخروی انسان ها وضع کرده اند. انسان ها نیز در طول تاریخ، قوانین فراوانی برای ادامه امور زندگی خود وضع نموده اند. تأسیس نهاد خانواده، به عنوان فعال ترین نهاد جامعه، ریشه در تاریخ بشر دارد. همه پیامبران آسمانی، قوانینی درباره تشکیل این نهاد آسمانی دارند.

<sup>۱</sup> - القرآن الکریم، سوره روم، آیه ۲۱

<sup>۲</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه» دارالکتاب الاسلامیه، ج ۱۶، ص ۳۸۸

دین اسلام، به عنوان آخرین دین آسمانی، کامل‌ترین مقررات را در این زمینه دارد. امروزه دیگر اهمیت خانواده قابل انکار نیست؛ حتی کسانی که با نظریه های خود انسان را در بعد جنسی نامحدود تفسیر کرده اند برای خوشبختی وی به اهمیت و جایگاه خانواده اعتراف کرده و در این موضوع به بحث و گفتگو پرداخته اند. قواعد خانواده، برای خوشبختی و سعادت انسان وضع می‌شود.

این رساله درباره تشکیل نهاد خانواده است. آیا دختر می‌تواند بدون اذن پدر ازدواج کند؟ آیا در این مسئله بین دختری که به وصف «بالغه» متصف شده یا از محدوده «صغر شرعی» نگذشته و «صغیره» نامیده می‌شود، فرقی هست؟ در این تحقیق به این گونه سؤالات جواب داده خواهد شد.

در جوابها، از نظریات علما استفاده شده و ضمن احترام به نظریات گوناگون، با قراردادن آنها در بوتۀ نقد آزاد، نظریه ای که با ادله سازگاری بیشتری داشته برگزیده شده است.

### ضرورت تحقیق

شاید بحث در ضرورت تولید نسل به سبب روشن بودن اهمیتش بیهوده به نظر برسد. با اندکی تلاش و جستجو می‌توان در این مورد در زبانهای مختلف صدها مقاله و کتاب پیدا کرد. حتی کسانی که داروین و نظریه هایش را الگو گرفته اند و در تلاشی کردن خانواده سعی نموده اند باز هم تولید نسل را ممنوع نکرده، آن را لازم دانسته و قانونهای خاص خودشان در چارچوب معین محدود ساخته اند. تشکیل خانواده، از ضروری‌ترین نیازهای انسان است بحث درباره قواعد تشکیل این نهاد نیز به همین دلیل ضروری به نظر می‌رسد.



درباره این موضوع، در متون فقهی شیعه و اهل سنت، تحقیقات ارزشمندی انجام شده است. تا آن جا که نگارنده تحقیق کرده، تاکنون درباره «اذن پدر در ازدواج دختر» هیچ کتابی با روش مقارنه‌ای نوشته نشده است. از این رو، نگارنده، با عنایت به ضرورت توسعه بحثهای مقارنه‌ای بین مذاهب اسلامی و آشنایی مردم مسلمان، به ویژه جوانان متدین، با نظر دین اسلام در این باره، بر آن شد تا این تحقیق را انجام دهد.

## بخش اول: کلیات

فصل اول: مفاهیم

فصل دوم: تکاح و اهمیت آن

فصل سوم: ولایت و اقسام آن

فصل چهارم: عقد موقت

## مفاهیم

## ۱- معنای بلوغ

## الف) معنای لغوی بلوغ

بلوغ در مجمع البحرین این چنین تعریف شده است:

« وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحِلْمَ »<sup>۱</sup> هو من قوله بلغ الصبی بلوغاً من

باب قعد: احتلم و لزمه التکلیف، فهو بالغ و الجارية بالغ بغير هاء و ربما أنت

مع ذکر الموصوف<sup>۲</sup>

« و چون کودکانتان به عقل رسند »<sup>۳</sup> بلغ الاطفال از بلغ الصبی بلوغاً

گرفته شده و وزنش قعد يقعد است معنایش «محتلم شد» و «مكلف

گردیده» است. برای مرد و زن، واژه بالغ به کار برده می شود و در زن

تأنیث آورده نمی شود؛ البته در جایی که همراه موصوف آورده شود، مؤنث

آورده می شود.

<sup>۱</sup> - سوره نور، آیه ۵۹

<sup>۲</sup> - فخر الدین الطریحی، «مجمع البحرین» بی جا، نشر الثقافة الاسلامیة، ۱۴۰۸ ه ق، چاپ دوم، ج ۱، ص

<sup>۳</sup> - سید محمد حسین طباطبائی، «المیزان فی تفسیر القرآن»، سید محمد باقر همدانی، قم، دفتر انتشارات

در لسان العرب آمده است:

و بلغ الغلام: احتلم كانه بلغ وقت الكتاب عليه، و كذا لك بلغت الجارية...<sup>۱</sup> و قال الشافعی فی كتاب النكاح: جاریة بالغ، بغير هاء<sup>۲</sup> و یسر بالغ شد نیز، محتلم شد، به وقت تکلیف رسید، و بلغت الجاریه نیز همچنین است... و شافعی در كتاب نكاح گفته: جاریه، بالغ است، بدون هاء.<sup>۳</sup>

پس بلوغ یعنی محتلم شدن و مکلف شدن است. در مرد و زن بالغ گفته می شود. و اگر در زن بالغه گفته شود چنانکه در «لسان العرب» نقل شده اشکالی ندارد. چراکه به اصل عمل شده است.<sup>۴</sup>

### ب) معنای اصطلاحی بلوغ

معنای اصطلاحی بلوغ در القاموس الفقہی این چنین آمده است:

«اصطلاحاً: انتهاء حد الصغر»<sup>۵</sup>

«در اصطلاح، انتهای حد طفولیت است».

در معجم الفاظ الفقہ الجعفری نیز این چنین آمده است:

«اصطلاحاً» الدخول فی سن التکلیف، رأی انتهاء حد الصغر و الوصول الی بدء

التکلیف»<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> - جمال الدین محمد ابن مکرم ابن منظور، «لسان العرب» قم، نشر ادب الحوزه، محرم ۱۴۰۵ ه. ق، چاپ

اول، ج ۸، ص ۴۱۹

<sup>۲</sup> - «همان باص ۴۲۰»

<sup>۳</sup> - «همان»

<sup>۴</sup> - سعدی أبوحیب، «القاموس الفقہی» دارالفکر، ۱۴۰۸ ه. ش، چاپ دوم، ص ۴۱

<sup>۵</sup> - أحمد فتح الله، «معجم الفاظ الفقہ الجعفری»، الدمام، ۱۴۱۵، چاپ اول، ص ۸۹

«بلوغ، در اصطلاح، وارد شدن به سن تکلیف، یعنی اتمام حد صغر و رسیدن به شروع تکلیف است.»

### ج) علامت بلوغ

#### ۱- علامات بلوغ در شیعه

از نظر شیعه، علامت بلوغ پسران عبارت است از:

۱- رویدن موی درشت در زیر شکم و بالای غورت؛

۲- بیرون آمدن منی؛

۳- تمام شدن حد صغر، یعنی اتمام ۱۵ سال قمری. علامت بلوغ دختران،

اتمام ۹ سال قمری است.<sup>۱</sup>

#### ۲- علامات بلوغ در حنفیه

از نظر حنفیه، علامت بلوغ پسران عبارت است از:

۱. احتلام؛

۲. احبال (بیچه دار کردن)؛

۳. انزال.

بلوغ دختران عبارت است از:

۱. حیض؛

۲. احتلام؛

۳. حبل (بیچه دار شدن).<sup>۲</sup>

۱- سید محمد حسن بنی هاشم خمینی، «توضیح المسائل مراجع عظام»، قم، دفتر انتشارات

اسلامی، ۱۳۷۸، چاپ سوم، ج ۲، (باب کسانی که نمی توانند در مال خود تصرف کنند)

۲- علاءالدین ابوبکر بن مسعود الکاشانی، «بدایع الصنائع فی ترتیب السرائع»، پاکستان، المكتبة الجیبیة،

اگر هیچ کدام از علامات بالا در مرد و زن دیده نشود، رسیدن به سن مشخص معتبر می شود<sup>۱</sup>. در سن بلوغ، بین علمای حنفیه اختلاف نظر وجود دارد؛ ابوحنیفه سن بلوغ در مرد را ۱۸ سال و در زن ۱۷ سال می داند ولی ابو یوسف و محمد سن بلوغ را ۱۵ سال در مرد و زن می دانند<sup>۲</sup>.

## ۲- معنای بکارت

### الف) معنای لغوی بکارت

واژه بکر در لسان العرب این چنین معنا شده است:

بکر: البكرة: الغدوة<sup>۳</sup>... و بکر کل شیء: أوله... و البکر: أول ولد الرجل، غلاماً کان أو جاریةً. و هذا بکر أبویه أى اول ولد یولد لهما، و کذاک الجاریة بغير هاء... و البکر من النساء: التي لم یقربها رجل... و الجمع أبکار؛ «بکر، بکره به معنای اول صبح (بامداد است)... بکر هر شیئی: اول آن شیء است... و البکر، اولین فرزند مرد را گویند؛ پسر باشد یا دختر. این، بکر والدینش است؛ یعنی اولین پسری است که از آن پدر و مادر به دنیا آمده است. واژه بکر در مورد دختر، دختر بدون هاء (بدون علامت تأنیث نیز همین معنا را دارد)... بکر در زنان: زنی است که مردی با او نزدیکی نکرده است... جمعی از ابکار است.»

### ب) معنای اصطلاحی بکارت

<sup>۱</sup> - علاء الدین ابوبکر بن مسعود الکاشانی، «بدایع الصنائع فی ترتیب السرائع»، پاکستان، المکتبه الجیبیه،

۴۰۹، ج ۷، ص ۱۷۱

<sup>۲</sup> - «همان با ص ۱۷۲»

<sup>۳</sup> - جمال الدین محمد ابن مکرم ابن منظور، «لسان العرب» قم، نشر ادب الحوزه، محرم ۱۴۰۵ ه ق، چاپ

اول، ج ۴، ص ۷۶

<sup>۴</sup> - «همان با ص ۱۷۸»

درباره معنای «باکره»، القاموس الفقهي آمده است:

عند الفقهاء: هي التي لم توطأ بعقد صحيح أو بعقد فاسد جار مجرى

### الصحيح<sup>۱</sup>

نزد فقهاء، آن زنی است که با عقد صحیح یا عقد فاسدی که حکم

صحیح را داراست، وطی نشده باشد.

پس از نظر فقهی، دختری که با عقد صحیح یا با عقد فاسدی که در حکم عقد

صحیح است وطی شده باشد، بکارتش را از دست می‌دهد و اگر با راه‌های غیر

مذکور وطی شده باشد، حکم ثیبه را ندارد، بلکه در حکم باکره هست.

### ۳- معنای ثیبه

#### الف) معنای لغوی ثیبه

واژه «ثیبه» در مجمع البحرین این چنین تعریف شده است:

و منه سمیت الثیب لانها وطئت مرة بعد اخرى<sup>۲</sup>

«و از این جهت، زن «ثیب» نامیده شده است که یک بار دیگر وطی

می‌شود».

همین بیان در لسان العرب آمده است:

و ثاب أي عاد و رجع إلى موضعه الذي كان افضى إليه<sup>۳</sup>

و ثاب یعنی برگشت به جایگاهی که در آن افضا شده است.

پس «ثیبه» از ماده «ثوب» گرفته شده و جمعش ثیبات است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>- سعدی ابوحیب، «القاموس الفقهي» دارالفکر، ۱۴۰۸ ه. ش.، چاپ دوم، ص ۴۱

<sup>۲</sup>- فخر الدین الطریحی، «مجمع البحرین» بی جا، نشر الثقافة الاسلامیة، ۱۴۰۸ ه. ق، چاپ دوم، ج ۱،

<sup>۳</sup>- جمال الدین محمد ابن مکرم ابن منظور، «لسان العرب» قم، نشر إداب الحوزة، محرم ۱۴۰۵ ه. ق، چاپ

در لسان العرب از این اثر نقل شده است:

قال: و اصل الكلمة الواو، لانه من ثاب يثوب إذا رجع كأن الثيب بصدد العود و

الرجوع.<sup>۱</sup>

گفت: و اصل کلمه «ثیب»، واو است یعنی از ثوب است، چون از «ثاب یثوب» گرفته شده است (و) زمانی گفته می شود که رجوع کند، مثل این که «ثیب» در صدد برگشت و رجوع است.

### ب) معنای اصطلاحی ثیبه

در لسان العرب این چنین آمده:

ثيب: الثيب من النساء: التي تزوجت و فارقت زوجها باى وجه كان

بعد أن مسها<sup>۲</sup>

ثیب در زنها، آن زنی است که ازدواج کرده و بعد از دخول، به دلیلی از شوهرش جدا شده است.

در معجم الفاظ الفقه الجعفری:

(الثيب): غير البكر المرأة التي تزوجت و فارقت زوجها باى وجه كان

بعد أن مسها (فتشمل الارملة و المطلقة)<sup>۳</sup>

(ثیب)، غیر باکره است، زنی است که ازدواج کرده و بعد از دخول،

به دلیلی از شوهرش جدا شده است (پس شامل زن شوهر مرده و زن طلاق گرفته می شود).

در مجمع البحرين:

<sup>۱</sup> - جمال الدین محمد ابن مکرم ابن منظور، «لسان العرب» قم، نشر ادب الحوزه، محرم ۱۴۰۵ ه. ق، چاپ

اول، ج ۱، ص ۲۴۸

<sup>۲</sup> - «همان»

<sup>۳</sup> - «همان»

<sup>۴</sup> - أحمد فتح الله، «معجم الفاظ الفقه الجعفری»، الدمام، ۱۴۱۵، چاپ اول، ص ۱۳۴.



الثیب: يقال للانسان إذا تزوج، و اطلاقه عیل المرأة اکثر لانها ترجع

إلى أهلها بغير الأول<sup>۱</sup>

ثیب، بر انسانی که ازدواج کرده، گفته می شود. این لفظ بیشتر بر زن اطلاق می شود، چون زن به خانه پدری، به غیر حالت اولی (غیر باکره) برمی گردد.

در القاموس الفقهی:

الثیب من لیس ببکر، و يقع علی الذکر و الأنثی<sup>۲</sup>

ثیب: کسی است که باکره نیست و به زن و مرد گفته می شود.

در مجموع، می توان در تعریف ثیب این چنین گفت:

«ثیب، زنی است که شوهر کرده، بکارتش را از دست داده و از شوهر به هر علتی (طلاق، مرگ شوهر ... ) جدا شده است».

## ع- معنای رشیده

الف) معنای لغوی رشیده

لسان العرب این چنین آمده است که:

رشد الانسان، بالفتح، یرشد رشداً، بالضم، و رشد، بالكسر، یرشد رشداً

و رشاداً، فهو راشد و رشید، و هو نقيض الضلال، اذا اصاب وجه الأمر و

الطریق<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - - فخر الدین الطریحی، «مجمع البحرین» بی جا، نشر الثقافة الاسلامیة، ۱۴۰۸ هـ ق، چاپ دوم، ج ۱،

<sup>۲</sup> - سعدی أبوحیب، «القاموس الفقهی» دارالفکر، ۱۴۰۸ هـ. ش، چاپ دوم، ص ۵۵

<sup>۳</sup> - جمال الدین محمد ابن مکرم ابن منظور، «لسان العرب» قم، نشر ادب الحوزه، محرم ۱۴۰۵ هـ ق، چاپ

«رشد الانسان» با فتحه (خوانده می شود)، (مضارع و مصدرش)   
 یرشد رشداً است، و رشد با کسره (خوانده می شود)، (مضارع و   
 مصدرش) یرشد رشداً و رشاداً است، به انسان دارای رشد، راشد و رشید   
 گفته می شود، و رشد نقیض گمراهی است، زمانی که به درستی کار و راه   
 برسد»

در معجم الفاظ الفقه الجعفری آمده است:

(الرشد) الهدی: الصواب، العقل، الاستقامة، الصلاح فی الدین و حفظ

المال

«(رشد) راه راست، درست، عقل، استقامه، صلاح در دین و حفظ

مال است».

(ب) معنای اصطلاحی رشیده

در مجمع البیان، درباره معنای اصطلاحی رشید آمده است:

« و فی حدیث الصادق علیه السلام و قد سئل عن هذه الآية<sup>۱</sup> فقال:

إِنْسَانٌ الرَّشْدُ هُوَ حِفْظُ الْمَالِ<sup>۲</sup>»

در حدیث آمده است: از امام صادق علیه السلام درباره از این آیه

سؤال شده، فرمود: رشد (با) حفظ مال دانسته می شود».

در مجمع البحرین در مورد علم به رشد بچه نوشته است:

و عن بعض أهل التحقيق يعلم رشد الصبی باختباره، بما یلائمه من

التصرفات، و یتبث بشهادة رجلین فی الرجال و شهادة الرجل و النساء<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - أحمد فتح الله، «معجم الفاظ الفقه الجعفری»، الدمام، ۱۴۱۵، چاپ اول، ص ۲۰۸

<sup>۲</sup> - قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۶ «اگر در آنها رشد (کافی) یافتید، اموالشان را به آنها بدهید»

<sup>۳</sup> - البرهان، ج ۱، ص ۳۴۳

<sup>۴</sup> - - فخر الدین الطریحی، «مجمع البحرین» بی جا، نشر الثقافة الاسلامیة، ۱۴۰۸ ه ق، چاپ دوم، ج

«و از بعضی اهل تحقیق نقل شده که رشد بچه با آزمایش بچه در تصرفاتی که در شأن بچه است، و یا با شهادت دو مرد یا یک مرد و یک زن، ثابت می شود.»

در القاموس الفقهی معنای اصطلاحی «رشید» از نظر حنفیه این چنین بیان شده است:

الرشید: من بلغ سن الرشد - عند الحنفية: هو من ینفق ماله فیما یحل، و یمسک عما یحرم، و لا ینفقه فی البطالة و المعصية. و لا یعمل فیہ بالتبذر و الاسراف.<sup>۱</sup>

«رشید: کسی است که به سن رشد رسیده از نظر حنفیه، کسی است که مالش را در جای حلال ( صحیح) انفاق می کند. در جای حرام (نادرست)، و باطل و گناه انفاق نمی کند، مالش را فاسد و اسراف نمی کند.»

## ۵- معنای کفایت

الف) معنای لغوی کفایت

الكفاءة: المماثل

کفو: مثل یکدیگر بودن است.

الكفاءة: المماثلة فی القوة و الشرف<sup>۲</sup>

کفایت: مثل یکدیگر بودن است در قوت و شرف

« ( وَلَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ )<sup>۳</sup> آی نظیراً و مساویاً<sup>۴</sup>»

<sup>۱</sup>- سعدی أبو حیب، «القاموس الفقهی» دارالفکر، ۱۴۰۸ ه. ش، چاپ دوم، ص ۱۴۸

<sup>۲</sup>- سعدی أبو حیب، «القاموس الفقهی» دارالفکر، ۱۴۰۸ ه. ق، چاپ دوم، ص ۳۲۰

<sup>۳</sup>- قرآن الکریم، سوره اخلاص، آیه ۵

<sup>۴</sup>- فخر الدین الطریحی، «مجمع البحرین» بی جا، نشر الثقافة الاسلامیة، ۱۴۰۸ ه. ق، چاپ دوم، ص ۴۹

«و برای او هرگز شبیه و مانندی نبوده است.<sup>۱</sup> یعنی نظیر (مانند) و مساوی نبوده است.»

«والکفاء: النظير و المساوی»<sup>۲</sup>

«وکفو: یعنی مانند و مساوی.»

جمع «کفو»، «أکفاء» است. اسم مصدرش، «الکفاءة...» و «الکفاء» است.<sup>۳</sup>

### ب) معنای اصطلاحی کفایت

به علت اختلاف بین علمای شیعه در شرایط کفو، ارائه تعریفی جامع از آن امکان پذیر نیست.

تعریفی که از ظاهر عبارات علامه حلی در کتاب تذکرة الفقهاء<sup>۴</sup> به دست می آید، این چنین است:

«هم مرتبه بودن زن و شوهر در ایمان و امکان قیام نفقه.»

این دو شرط (ایمان و امکان دادن نفقه) در عبارات ابن ادریس در کتاب

السرائر نیز هست، ولی وی در شرح، شرط قیام نفقه را در کفایت معتبر نمی داند.<sup>۵</sup>

در شرطیت ایمان در کفو بودن، بین علمای شیعه اتفاق نظر است؛ ولی در تفسیر

شرط ایمان، اختلاف است. بعضی علما ایمان را به اسلام تفسیر کرده اند. بعضی نیز آن

را به ایمان به امامت ائمه (علیهم السلام) و اسلام را به شهادتین تفسیر کرده اند.

<sup>۱</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ج ۲۷، ص ۱۳۹

<sup>۲</sup> - جمال الدین محمد ابن مکرّم ابن منظور، «لسان العرب» قم، نشر ادب الحوزة، محرم ۱۴۰۵ ه ق،

چاپ اول، ج ۱، ص ۱۳۹

<sup>۳</sup> - «همان با ص ۱۴۰»

<sup>۴</sup> - جمال الدین الحسن بن یوسف بن علی بن مطهر الحلی، «تذکرة الفقهاء» مکتبة الرضویة الاحیاء الآثار

الجعفریة، ج ۲ (ط. ق) ص ۶۰۳

<sup>۵</sup> - محمد ابن ادریس العجلی الحلی، «السرائر» قم، مؤسسه نشر الاسلامی، ۱۴۱۱، چاپ دوم، ج ۲، ص

شیخ طوسی، ایمان را غیر از اسلام تفسیر کرده و در کفایت، اقرار به امامت ائمه را شرط دانسته است:

و قد بینا انه لا يجوز ان يتزوج من يخلافه فی الاعتقاد، الا اذا كانت مستضعفة و لا يعرف منها نصبا و لا انحرافا عن الحق.<sup>۱</sup>  
 « و بیان کردیم که جایز نیست ازدواج با زنی که مخالف با اعتقاد است مگر این که زن مخالف، مستضعف و غیرناصبی و غیرمنحرف از حق باشد.»

ابن ادریس در السرائر همین تفسیر را قبول کرده و گفته است:  
 و قد قدمنا انه لا يجوز ان يتزوج مخالفة له فی الاعتقاد<sup>۲</sup>  
 « بیان کردیم که جایز نیست ازدواج کند با زنی که در اعتقاد مخالف است.»

ابن حمزه نیز در الوسيلة،<sup>۳</sup> آن را پذیرفته است.  
 شیخ مفید در المقنعة، ایمان را مرادف با اسلام دانسته، فرموده است:  
 و المسلمون الاحرار يتكافون بالاسلام، والحرية فی النكاح<sup>۴</sup>  
 مسلمانان آزاد، کفو همدیگر هستند با اسلام و آزادی در نکاح.  
 قاضی ابن البراج در المهدب می نویسد:

و لا يتزوج امرأة مخالفة فی الاعتقاد، فان فعل ذلك كان النكاح ماضياً، و يكون تاركاً للافضل<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی، «النهاية فی المجرّد الفقه و الفتاوی»، قم، انتشارات قدسی محمدی،

<sup>۲</sup> - محمد ابن ادریس العجلی الحلّی، «السرائر» قم، مؤسسه نشر الاسلامی، ۱۴۱۱، چاپ دوم، ج ۲، صفحه

<sup>۳</sup> - محمد بن علی الطوسی (ابن حمزة)، «الوسيلة الى نیل الفضيلة»، قم، مکتب السید المرعشی، ۱۴۰۸ ه. ق،

<sup>۴</sup> - محمد بن محمد بن محمد بن النعمان، «المقنعة»، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰-۱۴۱۱ ه. ق، ص ۵۱۲.

«و ازدواج نکند با زنی که مخالف در اعتقاد است، و اگر این کار بکند نکاح صحیح است، و ترک افضل کرده است»  
 یحیی ابن سعید در جامع الشرایع، تفسیر شیخ مفید درباره ایمان را پذیرفته و گفته:

و یکره ان تزوج بشارب الخمر او متظاهر الفسق و مخالف غیر مرضی

### الاعتقاد<sup>۲</sup>

«و مکروه است این که زن با کسی ازدواج کند که شراب می خورد یا فاسق است و مخالف، غیر مرضی اعتقاد است.»

بنابراین، یحیی ابن سعید ایمان را معتبر در کفایت می دانند؛ زیرا اگر ایمان را مرادف با اسلام نمی دانست ازدواج با مخالف را حرام می دانست، نه مکروه. از نظر شیعه، ایمان در کفایت معتبر است. مذاهب دیگر، شرایط دیگری را برای کفایت مطرح کرده اند که از نظر شیعه معتبر نیستند، غیر از نفقه که از نظر بعضی علمای شیعه معتبر است؛ مانند نسب، آزاد بودن و حرفه. در اصطلاح حنفیه، کفایت این چنین تعریف شده است: «هم مرتبه بودن مرد و زن در بعضی امور».

علمای حنفیه درباره شروطی که در کفایت معتبر است اختلاف نظر دارند. شروطی که علمای حنفیه مطرح کرده اند عبارت است از:  
 ۱. نسب؛ غیر عرب نمی تواند با عرب ازدواج کند و غیر هاشمی نمی تواند با هاشمی ازدواج کند.

این شرط را سرخسی در المبسوط قبول کرده است.<sup>۳</sup>

<sup>۲</sup> - عبد العزیز بن البراج، «المهذب»، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ ه. ق.، ج ۲، ص ۱۸۰

۱- یحیی بن سعید الحلّی، «الجامع للشرایع»، قم، مؤسسه سید الشهداء (ع)، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۴۳۲

<sup>۳</sup> - شمس الدین البرجسی، «المبسوط»، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ه. ق.، ج ۵، ص ۲۳۳

ابو حنیفه، بنا بر نقل سمرقندی در تحفة الفقهاء، آن را شرط در کفایت دانسته است. محمد هم این را شرط پذیرفته است.<sup>۱</sup>

۲. حریت (آزادی). غلام (برده) کفو آزاد نیست.

ابو حنیفه و محمد این شرط را پذیرفته‌اند.<sup>۲</sup> سرخسی نیز آن قبول کرده است.<sup>۳</sup>

۳. مال. کسی که قدرت دادن مهریه و نفقه ندارد، کفو زن نیست. ابوحنیفه،

محمد<sup>۴</sup> و سرخسی در کتاب المبسوط<sup>۵</sup> آن را شرط کفایت دانسته‌اند.

۴. حرفه. این شرط در نزد ابوحنیفه غیر معتبر است، ولی نزد ابو یوسف معتبر

است (بنابر نقل سرخسی)،<sup>۶</sup> همین را سمرقندی نیز نقل کرده است.<sup>۷</sup>

۵. حسب. کسی که شراب می خورد و مست می شود و در کوچه و بازار، بچه

ها به او می خندند، کفو زن صالحه نیست.

از نظر ابو حنیفه، این شرط در کفو معتبر نیست؛ چون از آن شروطی نیست که

ترکش ممکن نباشد.<sup>۸</sup>

محمد نیز در مثال بالا این شرط را معتبر دانسته است.<sup>۹</sup>

سمرقندی در تحفة الفقهاء، معتبر بودن شرط دین را نزد ابوحنیفه نقل کرده

است که چون دین را با تقوی ذکر کرده در نظریات محمد، پس اگر از دین تقوی و

دینداری باشد نه مسلمان شدن (که خودش در توضیح نظریه محمد، مثال بالا را آورده

تا معلوم می شود، قصد تقوی است) همین را ابوحنیفه شرط و معتبر دانسته است.

۱ - علاء الدین السمرقندی، «تحفة الفقهاء»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۲، ص ۱۵۴

۲ - «همان»

۳ - شمس الدین السرخسی، «المبسوط»، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ه.ق، ج ۵، صفحه ۲۴

۴ - علاء الدین السمرقندی، «تحفة الفقهاء»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۲، صفحه ۱۵۴، ۱۵۵

۵ - «همان»

۶ - «همان»

۷ - علاء الدین السمرقندی، «تحفة الفقهاء»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۲، صفحه ۱۵۶

۸ - شمس الدین السرخسی، «المبسوط»، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ه.ق، ج ۵، صفحه ۲۵

۹ - علاء الدین السمرقندی، «تحفة الفقهاء»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۲، صفحه ۱۵۴

## نکاح و اهمیت آن

### معنای نکاح

#### الف) معنای لغوی نکاح

معنای نکاح در لسان العرب این چنین آمده است:

«نکح: نکح فلان ( قوله نکح فلان الخ بابه منع و ضرب کما فی

القاموس) امرأة ینکحها نکاحا اذا تزوجها.... لا يعرف شی من ذکر النکاح فی

کتاب الله تعالی الا علی معنی التزویج... فاعلم عن عقد التزویج یسمی

النکاح.. قال الازهری: اصل النکاح فی کلام العرب الوطء

الجوهری: النکاح الوطء و قد یكون العقد

... و امرأة ناکح بغيرها: ذات الزوج.»<sup>۱</sup>

«زمانی، او زنی را نکاح کرد، گویند که با آن زن ازدواج کند. نکاح

از باب «منع یمنع» «ضرب یضرب» است.

... در قرآن کریم، کلمه «نکاح» غیر از معنای تزویج، در معنای دیگر

استعمال شده است.

<sup>۱</sup> - جمال الدین محمد ابن مکرم ابن منظور، «لسان العرب» قم، نشر ادب الحوزه، محرم ۱۴۰۵ ه ق، چاپ



... بدان عقد تزویج را نکاح گویند... ازهری گفت: در کلام عرب، اصل نکاح، وطی است.

جوهری: نکاح، وطی است و گاهی به معنای عقد است.

... و زنی را ناکح گویند بدون هاء (بدون علامت تانیث) یعنی زن صاحب شوهر»

در مجمع البحرین آمده است:

«وَلَا تَنْكِحُ مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ...<sup>۱</sup> ای تزوجوا ما تزوج آبائکم و قیل ما وطئه آبائکم من النساء... و نکح ینکح من باب ضرب و النکاح الوطی و یقال علی العقد فقیل مشترک بینهما و قیل حقیقة فی الوطیء مجاز فی العقد قیل و هو اولی اذ المجاز خیر من الاشتراک عند الاکثر»<sup>(۲)</sup>

«و نکاح نکنید با زنی که پدران شما با آنان نکاح کرده اند، مگر آنها که در گذشته (قبل از نزول این حکم) انجام شده است.<sup>۱</sup> یعنی ازدواج می کنید با آن زنهایی که پدرهایتان ازدواج کردند و گفته شده است: یعنی با آن زنهایی که پدرهایتان آن زن ها را وطی کردند... نکح ینکح از باب ضرب یضرب است. نکاح به معنای وطی است. گفته می شود: نکاح به معنای عقد است گفته شده است: نکاح، مشترک است بین وطی و عقد. گفته شده است: نکاح، حقیقت در وطی است و در معنای عقد، مجازاً استعمال می شود و این بهتر است (از نظریه مشترک بودن بین معنای وطی و عقد)؛ زیرا مجاز پیش اکثر (علماء) بهتر است از اشتراک».

<sup>۱</sup> - القرآن الکریم، سوره نساء، آیه ۲۲

<sup>۲</sup> - الشیخ فخر الدین الطریحی، «مجمع البحرین»، بی جا، مکتب نشر الثقافة الاسلامة، ۱۴۰۸ ه. ق، چاپ

در القاموس الفقهي آمده است:

«نکحت المرأة - نکاحا: تزوجت فهي ناکح و ناکحة

النکاح : الضم والجمع

النکاح: الوطیء

:العقد»<sup>۱</sup>

« نکحت المرأة (مصدرش) نکاحاً، یعنی آن زن ازدواج کرد. پس به

آن زن ناکح و ناکحة گویند.

نکاح: یعنی ضمیمه و جمع کردن

نکاح: به و طیء و عقد می گویند.»

در معجم الفاظ الفقه الجعفری آماده است:

«النکاح الضم و الجمع.

: الوطی

: الزواج»<sup>۲</sup>

«نکاح به معنای ضمیمه و جمع کردن و و طی و ازدواج است.»

پس نکاح به معنا ازدواج، عقد، و طی، بضع،<sup>۳</sup> الضم و الجمع است.

(ب) معنای اصطلاحی نکاح

در مجمع البحرين، معنای اصطلاحی نکاح این چنین بیان شده است:

«و هو فی الشرع عقد لفظی مملک للوطی ابتداء و هو من المجاز

تسمية للسبب باسم سببه»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - سعدی أبو حیب، «القاموس الفقهي» دارالفکر، ۱۴۰۸ ه. ش.، چاپ دوم، ص ۳۶۰

<sup>۲</sup> - أحمد فتح الله، «معجم الفاظ الفقه الجعفری»، الدمام، ۱۴۱۵، چاپ اول، ص ۴۲۹

<sup>۳</sup> - الدكتور سعدی أبو حیب، «القاموس الفقهي»، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۸ ه. ق.، چاپ دوم، ص ۳۶۰

«و نکاح در شرع، عقد لفظی است که وطی را جائز می کند و این اسم گذاری مجازی است که اسم سبب را به مسبب گذاشتند.»  
 در معجم الفاظ الفقه الجعفری نیز معنای اصطلاحی نکاح این چنین آمده است:  
 «اصطلاحاً عقد بین رجل و امرأة یفید حل استمتاع کل منهما بالآخر و لا یمنع من ذالک مانع شرعی»<sup>۱</sup>

«نکاح در اصطلاح: عقدی است بین مرد و زن که استمتاع از یک دیگر را جایز می کند و مانع شرعی را از بین می برد.»  
 معنای اصطلاحی نکاح در «القاموس الفقہی» این چنین است:  
 «النکاح فی الشرع: عقد بین الزوجین یحمل به الوطیء عند الفقہاء: عقد یفید علی استمتاع الرجل من امرأة لم یمنع من نکاحها مانع شرعی قصداً»<sup>۲</sup>

«نکاح در اصطلاح شرع: عقدی است بین زن و شوهر که با این عقد وطی جایز می شود.»  
 «نکاح در اصطلاح فقہاء: عقدی است که جایز می کند استمتاع مرد را از زن که مانع شرعی از نکاح زن ممانعت نمی کند.»  
 در مجموع، می توان گفت:  
 «نکاح، عقدی است که به موجب آن، مرد و زن می توانند بدون مانع شرعی از یکدیگر لذت ببرند.»

## ۲- اهمیت نکاح

<sup>۱</sup> - - فخر الدین الطریحی، «مجمع البحرین» بی جا، نشر الثقافة الاسلامیة، ۱۴۰۸ هـ ق، چاپ دوم، ج ۴،

<sup>۲</sup> - أحمد فتح الله، «معجم الفاظ الفقه الجعفری»، الدمام، ۱۴۱۵، چاپ اول، ص ۴۲۹

<sup>۳</sup> - سعدي أبو حبيب، «القاموس الفقہی» دارالفکر، ۱۴۰۸ هـ. ش، چاپ دوم، ص ۳۶۰

نکاح برای همهٔ مکتب‌ها اهمیت خاصی دارد. ازدواج از نظر اسلام، امری مقدس است. آیات و روایات فراوانی دربارهٔ ازدواج وجود دارد. در قرآن آمده است:

«وَ أَنْكَحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

«مردان و زنان بی همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکار تان را، اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنان را از فضل خود بی نیاز می سازد، خداوند واسع و آگاه است.»<sup>۲</sup>

در تفسیر نمونه در مورد آیه فوق آمده است:

تعبیر «انکحوا» (آنها را همسر دهید) با این‌که ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومی این است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید؛ از طریق کمک های مالی در صورت نیاز پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مسئله ازدواج و بالاخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام پذیر نیست. خلاصه، مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درمی در این راه را شامل می شود.

بدون شک، اصل تعاون اسلامی ایجاب می کند که مسلمانان در همهٔ زمینه‌ها به یکدیگر کمک کنند؛ ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج دلیل بر اهمیت ویژهٔ آن است.

اهمیت این مسئله تا به آن پایه است که در حدیثی از امیر المومنان علی (علیه السلام) می خوانیم:

«أَفْضَلُ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي نِكَاحٍ حَتَّى يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - القرآن الکریم، سوره نور، آیه ۳۲

<sup>۲</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۱، ص ۴۵۶.

بهترین شفاعات آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجیگری کنی، تا این امر را خداوند به سامان برساند.

در حدیث دیگری از امام کاظم موسی بن جعفر (علیه السلام) می‌خوانیم:

«ثَلَاثَةٌ يُسْتَظَلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ، رَجُلٌ زَوْجَ أَخَاهُ الْمُسْلِمِ أَوْ أَخْدَمَهُ، أَوْ كَتَمَ لَهُ سِرًّا»<sup>۱</sup>

«سه طایفه اند که در روز قیامت، در سایه عرش خدا قرار دارند؛ روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست: کسی که وسائل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد؛ کسی که به هنگام نیاز به خدمت، خدمت کننده ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد.»  
و بالاخره، در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) می‌خوانیم:

«هر گامی انسان در این راه بردارد و هر کلمه ای بگوید، ثواب یکسال عبادت درنامه عمل او می‌نویسند.»

«كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَايَا، أَوْ بِكُلِّ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا فِي ذَلِكَ، عَمَلٌ سَنَةِ قِيَامٍ لَيْلُهَا وَصِيَامُ نَهَارِهَا»<sup>۲</sup>

پیامبر گرامی در حدیثی نسبت به کسانی که بعلت فقر از ازدواج دوری می‌کنند، فرموده:

«مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَسَاءَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: إِنْ يَكُونُوا فَقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»<sup>۳</sup>!

<sup>۱</sup> - محمد بن یعقوب بن اسحاق الكليني، «الكافي»، تهران، دارالکتب الاسلامية، ۱۳۸۸ ه.ق، چاپ سوم، ج

۵، ص ۳۳۱

<sup>۲</sup> - محمد بن الحسن الحر العاملي، «وسائل الشيعه»، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۲۰، ص ۴۶

<sup>۳</sup> - «همان»

«هر کسی از ترس عیالمنند شدن ازدواج نکند، نسبت به خدای عزوجل سوءظن دارد و خداوند (عزوجل) می‌فرماید: **إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**»

در قرآن، به جای گناه که راهی است به سوی ظلمات و دوری از خدا، ازدواج با کنیزان به مسلمانان امر شده است:

«**وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكَحِ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ...**»<sup>۳</sup>

«آنان که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن با ایمان ندارند، می‌توانند با زنان پاکدامن از بردگانی با ایمان که در اختیار دارید ازدواج کنند. خدا آگاه به ایمان شماست، و همگی اعضای یک پیکرید...»<sup>۴</sup>

در حدیث آمده است:

«**عَنِ الْأَصَمِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:**

**قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: رُدَّالُ مَوْتَاكُمُ الْعُرَابُ»**<sup>۵</sup>

«از اصم نقل شده که از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که

فرمودند:

<sup>۳</sup> - محمد بن یعقوب بن اسحاق الكليني، «الكافي»، تهران، دارالکتب الاسلامية، ۱۳۸۸ ه.ق، چاپ سوم، ج

۵، ص ۳۳۱

<sup>۴</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه» تهران، دارالکتب الاسلامية، ج ۱۴، ص ۴۵۷

<sup>۵</sup> - القرآن کریم، سوره نساء، آیه ۲۵

<sup>۶</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه» تهران، دارالکتب الاسلامية، ج ۳، ص ۳۴۲

<sup>۷</sup> - محمد بن یعقوب بن اسحاق الكليني، «الكافي»، تهران، دارالکتب الاسلامية، ۱۳۸۸ ه.ق، چاپ سوم، ج

۵، ص ۳۲۹

محمد بن علی بن الحسین بن بابويه القمي، «من لايحضره الفقيه» قم، انتشار جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ ه.ق، ج

۳، ص ۳۸۴

پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله فرمودند: پست ترین مردگان شما کسانی هستند که همسر ندارند (ازدواج نکرده اند)»

نیز آمده است:

«وَرُويَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ

الْعُزَابُ»<sup>۱</sup>

«و روایت شده که پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله فرمودند: بیشتر

اهل جهنم کسانی هستند که ازدواج نکرده اند»

نیز آمده است:

«وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: النِّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنِ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»<sup>۲</sup>

«پیامبر گرامی فرمود:

نکاح، سنت من است و هر کس از سنت من برگردد، از (دین) من نیست.»

در منابع حدیثی اهل سنت نیز روایات فراوانی درباره ازدواج نقل شده است، از

جمله:

«عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ التَّبَتُّلِ»<sup>۳</sup>

«از عایشه نقل شده که رسول خدا (صلی علیه و اله وسلم) از ترک

نکاح نهی کرد.»

«... وَ أَنَّ مِنْ أَفْضَلِ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي نِكَاحٍ حَتَّى

تَجْمَعَ بَيْنَهُمَا»<sup>۴</sup>

۱- محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، «من لایحضره الفقیه» قم، انتشار جامعه مدرسین، ۱۴۱۵

ه.ق، ج ۳، ص ۳۸۴

۲- محمد باقر المجلسی، «بحار الانوار» لبنان، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ه.ق، چاپ سوم، ج ۱۰۰، ص ۲۲۰

۳- أحمد بن شعيب النسائي، «سنن النسائي» بيروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ ه.ق، چاپ اول، ج ۶، ص ۵۹

محمد بن يزيد القزويني «سنن ابن ماجه» بيروت، دارالفکر، ج ۱ ص ۵۹۳

محمد بن عيسى الترمذی «سنن الترمذی» بيروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه.ق، چاپ دوم، ج ۲ ص ۷۳

۴- جلال الدين السيوطی، «الجامع الصغير» بيروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه.ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۳۷۸

« از بهترین شفاعات آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج

میانجیگری کنی، تا این امر را به سامان برسانی»

ناگفته نماند که تشویق و ترغیب ازدواج، بدون قید و شرط نیست؛ بلکه در میانجیگری بین زن و مرد، مخصوصاً بین دو جوان، مسائلی از جمله دینداری، اخلاق پسندیده داشتن، که در بحث کفو بودن این شرائط بحث می شود، باید رعایت شود.

یکی از مسائلی که در ازدواج خیلی مهم است، انگیزه زن گرفتن است. نباید ازدواج، اهمیتش را از جمال و زیبایی زن بگیرد و مرد به خاطر زیبایی زن، بخواهد با وی ازدواج کند. این امر در احادیث نهی شده است:

«رَوَى هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ لِمَالِهَا أَوْ جَمَالِهَا، لَمْ يُرْزَقْ ذَلِكَ فَإِنَّ تَزَوَّجَهَا

لِدِينِهَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمَالَهَا وَمَالَهَا»

«هشام بن الحکم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام

فرمود:

اگر مردی با زنی به خاطر مالش یا زیباییش ازدواج کند، از هر دو

محروم می ماند، و اگر به خاطر دینش ازدواج کند، خداوند متعال، مال و

زیبایی زن را به وی روزی می دهد.»

روایات فراوانی به همین مضمون در کتاب‌های حدیثی شیعه ذکر شده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، «من لایحضره الفقیه»، قم، انتشار جامعه مدرسین، ۱۴۱۵

ه.ق، ج ۳، ص ۳۹۲

محمد بن الحسن الحر العاملی، «وسائل الشیعه»، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۴، ص ۳۰

<sup>۲</sup> - محمد بن الحسن الحر العاملی، «وسائل الشیعه»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۴،



## ولایت و اقسام آن

### ۱- معنای ولی

#### الف) معنای لغوی ولی

در کتاب‌های لغت، معانی گوناگونی برای واژه «ولی» ذکر شده است؛ از جمله:

در معجم الفاظ الفقه الجعفری آمده است:

«الولی، الوصی، القیم، المالک، الصاحب، المولی، السید، من اسندت

الیه مسئولیت الاشراف علی شخص من قبل الشارع کالجذ و الاب و الحاکم

الشرعی.»<sup>۱</sup>

«ولی، یعنی: وصی، قیم، مالک، مولی، سید، کسی که از طرف

شریعت عهده‌دار مسئولیت اشراف بر شخص دیگر گردد، مثل جد، پدر و

حاکم شرعی.»

در القاموس الفقهی، علاوه بر معانی فوق، معانی زیر برای «ولی» شده کرده

است:

«المحب، الصدیق، التابع، الشریک، ابن العم، حافظ النسب، الجار،

المعتق»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - أحمد فتح الله، «معجم الفاظ الفقه الجعفری»، الدمام، ۱۴۱۵، چاپ اول، ص ۴۵۴

<sup>۲</sup> - سعدی أبو حبیبت، «القاموس الفقهی» دار الفکر، ۱۴۰۸ ه. ش.، چاپ دوم، صفحه ۳۹۰

« محب، دوست، اطاعت کننده، شریک، پسر عمو، حافظ نسب، همسایه، آزاد شده».

### ب) معنای اصطلاحی ولی

در لسان العرب آمده است:

«ولی المرأة الذی یلی عقد النکاح علیها و لایدعها تستبد بعقد النکاح دونه»<sup>۱</sup>

«ولی زن، کسی است که در عقد نکاح بر زن ولایت دارد.»

در معجم الفاظ الفقه الجعفری نیز معنای فوق برای «ولی المرأة» ذکر شده «ولی

النکاح» این چنین معنا شده است:

«(ولی النکاح) من بید قرار تزویج المرأة کالاب للبکر و الثیب

لنفسها»<sup>۲</sup>

«(ولی نکاح) کسی است که تصمیم ازدواج زن در دست اوست،

مثل پدر در ازدواج دختر باکره و ثیب بر خود.»

## ۲- اقسام ولایت

ولایت بر دو گونه است:

۱. اجباری؛ به این معنا که شخصی که ولایت بر وی است، حق اعتراض ندارد،

مثل ولایت پدر بر دختر صغیر که دختر صغیر حق اعتراض بر تصمیم ولی خود

ندارد، بلکه باید بر طبق تصمیمات ولی خود عمل کند.

<sup>۱</sup> - جمال الدین محمد ابن مکرّم ابن منظور، «لسان العرب» قم، نشر ادب الحوزه، محرم ۱۴۰۵ ه ق، چاپ

اول، ج ۱۵، ص ۴۰۷

<sup>۲</sup> - أحمد فتح الله، «معجم الفاظ الفقه الجعفری»، الدمام، ۱۴۱۵، چاپ اول، صفحه ۴۵۵

۲. استحبابی، یعنی بهتر است شخصی که ولایت بر وی است، از ولی خود در مسئله‌ای که ولی حق ولایت استحبابی دارد، اجازه بگیرید؛ اگرچه هم اجازه نگیرد، عقدش صحیح است، ولی اجازه گرفتن مطابق سنت است که برای هر مسلمان تبعیت از سنت و کم نگرفتن اهمیت سنت رسول الله (ص) کار سزاوار و لازم است؛ زیرا با تبعیت از سنت رسول خدا (ص)، از شخصی که در قرآن با عنوان (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)<sup>۱</sup> ذکر شده است، می توان به نفس و حقایق عالم معرفت پیدا کرد.

در مذهب حنیفه، چنانچه در فصل سوم خواهد آمد، دختر رشیده بالغه برای تبعیت از سنت رسول الله (ص)، مستحب است که از ولی خود برای ازدواج اجازه بگیرد، اگر چه بدون اجازه ولی خود ازدواج کند، عقدش صحیح است. در این رساله، نظر علمای شیعه در عقد متعه نیز ذکر خواهد شد از این رو، در این جا حکم متعه از نظر اسلام ذکر می گردد.

<sup>۱</sup> - قرآن کریم، سوره نجم، آیه ۳ و ۴، ( و هرگز از روی نفس سخن نمی گوید، آنچه می گوید، به جز

وحی که به وی می شود، نمی باشد، طباطبائی، سید محمد حسین، «المیزان فی تفسیر القرآن»، سید محمد باقر

همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ ه.ش، ج ۱۹، ص ۳۹)

## عقد موقت

### ۱- معنای متعه

الف) معنای لغوی متعه

مُتَّعَه (با ضمه حرف میم و سکون حرف تاء) اسم مصدر «متاع»، به معنای سلعة و منفعت، است.<sup>۱</sup>

اگر متعه درباره شراب استفاده شود به معنای زیادی سرخی شراب می آید، چنانچه در لسان العرب آمده است:

«متع: متع النبيذ يمتع متوعاً: اشتدت حمرة<sup>۲</sup>... قال الاظهري: المتاع في

اللغة كل ما انتفع به»<sup>۳</sup>

«متع: از متع النبيذ يمتع متوعاً است: زیاد شد سرخی شراب...»

اظهري گفت متاع در لغت، هر شیئی است که از آن نفع می برند».

در الصحاح آمده است:

۱- محمد ابن ابی بکر الرازی، «مختار الصحاح»، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ه.ق، چاپ اول، ص ۳۱۵

۲- جمال الدین محمد ابن مکرم ابن منظور، «لسان العرب» قم، نشر ادب الحوزه، محرم ۱۴۰۵ ه.ق، چاپ

اول، ج ۸، ص ۳۲۸

۳- همان با ص ۳۲۹

«و المتاع: السلعة. و المتاع ايضاً: المنفعة... و الاسم المتعة، و منه متعة

النكاح، و متعة الطلاق، و متعة الحج، لانه انتفاع»<sup>۱</sup>

«متاع: به معنای کالا و منفعت می آید... اسم مصدرش متعة است، و

از این گرفته شده است متعه نکاح، متعه طلاق و متعه حجب چرا که در

آن (مثال ها) انتفاع وجود دارد.»

در النهاية في غريب الحديث آمده است:

«و هو من التمتع بالشئ: الانتفاع به... و الاسم المتعة»<sup>۲</sup>

«و آن از تمتع بالشئ (گرفته شده است): به معنای انتفاع بردن از آن

شئ است... و اسم مصدرش متعه است.»

### ب) معنای اصطلاحی متعه

متعه در اصطلاح اینچنین آمده است:

«و نكاح المتعة هي النكاح بلفظ التمتع الى وقت معين»<sup>۳</sup>

«نكاح متعه، نکاحی است با لفظ تمتع تا وقت معین.»

در النهاية في غريب الحديث نیز آمده است:

«هو النكاح إلى أجل معين»<sup>۴</sup>

«نكاح متعه، نکاحی است برای مدت مشخص.»

<sup>۱</sup> - اسماعيل ابن حماد الجوهرى، «الصحيح تاج اللغة و صحاح العربية»، بيروت، دار العلم

للملايين، ۱۴۰۷ ه. ق، چاپ چهارم، ج ۳، ص ۱۲۸۲

<sup>۲</sup> - مجد الدين أبى السعادات المبارك ابن محمد الجزرى ابن الأثير، «النهاية في غريب

الحديث»، قم، مؤسسة الاسماعيليان، ۱۳۶۴ ه. ش، چاپ چهارم، ج ۴، ص ۲۹۲

<sup>۳</sup> - فخر الدين الطريحي، «مجمع البحرين»، مكتب نشر الثقافة الاسلامية، ۱۴۰۸ ه. ق، چاپ دوم، ج ۴، ص ۱۶۷

<sup>۴</sup> - «همان»

عقد متعه یکی از اقسام نکاح است. این نکاح بر خلاف عقد دائم، برای زمان معین است. فرق اصلی متعه با دائم، در مدت دار بودن عقد متعه است، اگر چه در بعضی احکام نیز تفاوت هایی دارند، از جمله ارث، نفقه... ولی ماهیت عقد دائم، و عقد متعه یکی است.

## ۲- متعه در صدر اسلام

حلیت عقد متعه در صدر اسلام، مورد وفاق شیعه و حنفیه، بلکه مورد وفاق همه مسلمین است.

حلیت نکاح متعه با آیه ۲۴ سوره نساء ثابت شده است:

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»<sup>۱</sup>

«و زنان شوهردار (بر شما حرام است) مگر آنان را که مالک شده اید، اینها احکامی است که خداوند بر شما مقرر داشته و زنان دیگر غیر از این ها (که گفته شد) برای شما حلال است، که با اموال خود آنان را اختیار کنید، در حالی که پاکدامن باشید و از زنا خودداری نمائید، و زنانی را که متعه می کنید مهر آنان را، واجب است بپردازید و گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه با یکدیگر توافق کرده اید بعد از تعیین مهر. خداوند دانا و حکیم است»<sup>۲</sup>

مقصود از «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ» در آیه بالا عقد متعه است. چنان که مفسرین و محدثین شیعه و اهل سنت در کتاب های خودشان در شأن نزول آیه نقل کرده اند.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان گفته:

<sup>۱</sup> - قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۲۴

<sup>۲</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه»، تهران، دار الکتاب الاسلامیه، ج ۳، ص ۳۳۲

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» گفته اند مقصود از استمتاع، در آمیختن و کسب لذت است، بنابراین، معنای جمله این است که: هر گاه از زنان کسب لذت کردید، مهرشان را بدهید این قول از حسن، مجاهد، ابن زید و سدی است.

ابن عباس، سدی و ابن سعید و گروهی از تابعان و اصحاب امامیه گویند: منظور، عقد منقطع است.

این مطلب واضح است، زیرا «استمتاع و تمتع» اگرچه در اصل به معنای انتفاع و کسب لذت است؛ ولی در عرف شرع، به چنین عقدی اختصاص دارد. به خصوص هنگامی که اضافه به «زنان» شود. بنابر این معنای جمله این است:

«هر گاه آنها را بعقد متعه در آوردید، اجرتشان را پردازید.»<sup>۱</sup>

در تفسیر اثنی عشری آمده است:

«آیه شریفه، دلالت دارد بر اباحه عقد نکاح متعه؛ از چند وجه:

اول، آن که لفظ شرعی، محمول است بر حقیقت شرعی؛ چنانکه در اصول مقرر شده، و خلافی نیست در آنکه نکاحی را که مشروط است به اجل و مهر، متعه گویند و فاعل آن متمتع، و مؤید این است قول جوهری که مذکور شد.

دوم، آن که اگر مراد، عقد متعه نباشد، لازم نیاید چیزی از مهر بر آن کسی که اصلاً متمتع نشده باشد از مرأه دائمه، و لازم، باطل است. پس ملزم نیز چنین باشد. اما بطلان لازم به جهت اجماع بر آن که اگر زوج، طلاق زوجه گوید قبل از این که او را ببیند، نصف مهر بر او لازم است. و اما بیان ملازمت آن که حق تعالی تعلیق وجوب

ایتای اجر نموده به استمتاع، پس بدون آن واجب نباشد.

کتابخانه جامع مرکز جهانی علوم اسلامی

شماره ثبت: ۵۰۷

تاریخ ثبت:

<sup>۱</sup> - أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی، «مجمع البیان»، سید هاشم رسولی محلاتی «و

سوم، ابن عباس و ابن جبیر و ابی ابن کعب و ابن مسعود و جمعی کثیر قرائت کرده اند: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاتَّهَنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةٌ...

بیان: ایضاً دلالت می کند بر اباحه عقد متعه؛ به چند وجه دیگر:

اول، اجماع اهل (البیت علیهم السلام) و روایات ایشان در آن مشهور است. دوم، نقل خاصه و عامه و ابن عباس که او فتوی به عقد متعه؛ می داد و عمل به آن می کرد ...

سوم، روایت مشهوره از عمر ابن الخطاب: مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) أَنَا مُحَرَّمُهُمَا وَمُعَاقِبُهُ عَلَيْهِمَا مُتَعَةُ الْحَجِّ وَ مُتَعَةُ النِّسَاءِ...

و معلوم است که عمر را رتبه تحلیل و تحریم نبود، بلکه این از جمله بدعتهایی است که او در دین خدا گزشته، و طعن آن بر او وارد است؛ زیرا او را چه نسبت بود که حلال را حرام گرداند؟<sup>۱</sup>

علامه طباطبایی در المیزان می نویسد:

«و بدون شک مراد از استمتاع مذکور در آیه نکاح متعه است ... و این نکاح، یعنی نکاح متعه و یا بگو نکاح موقت، در آن برهه از زمان در بین مسلمین معمول بوده، و در آن نیز هیچ شکی نیست»<sup>۲</sup>

طبری در جامع البیان نقل کرده است:

«عن السدی: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَآتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةٌ وَ لَا جَنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ، فَهَذَا الْمَتَعَةُ الرَّجُلِ يَنْكَحُ الْمَرْأَةَ بِشَرَطِ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ...

عن مجاهد: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ) قَالَ: يَعْنِي نِكَاحَ الْمَتَعَةِ...»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> حسین ابن احمد الحسینی الشاه عبد العظیمی، «تفسیر اثنی عشری»، تهران، انتشارات میقات، چاپ اول، ج

۲، ص ۳۹۳

<sup>۲</sup> - طباطبائی، سید محمد حسین، «المیزان فی تفسیر القرآن»، سید محمد باقر همدانی، قم، دفتر انتشارات

اسلامی، ۱۳۶۳ ه. ش.، ج ۴ ص ۴۲۲.



«از سدی نقل شده (که آیه را این چنین قرائت کرده): و هر گاه آنها را به عقد متعه خود در آورید تا مدت معلوم، اجرتشان را که فریضه است بپردازید که گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از فریضه با یکدیگر توافق کنید، پس این متعه مرد است که با زن ازدواج می کند به شرط این که تا مدت معلوم (عقد نکاح ادامه داشته باشد)...

از مجاهد (نقل شده که در مورد آیه): (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ) گفته:

یعنی نکاح متعه ...»

«قَالَ الْحَكَمُ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ):

لَوْ لَا أَنَّ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ مَا زَنَى إِلَّا شَقِيًّا<sup>۱</sup>

«حکم گفته: علی (رضی الله عنه) فرمود:

اگر عمر (رضی الله عنه) متعه را نهی نمی کرد غیر از شقی هیچ کس

زنا نمی کرد»

همچنین طبری از ابن عباس نیز قرائت آیه را با لفظ «إِلَى دَجَلِ مَسْجِي» نقل

کرده است.<sup>۳</sup>

ابن حزم در الناسخ و المنسوخ می نویسد:

«الآية العاشرة: قوله تعالى (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَتَأْتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ

فَرِيضَةً) [۲۴ النساء: ۴۱]

فنسخت بقوله صلى الله عليه وسلم: إِنِّي كُنْتُ أَحَلَلْتُ هَذِهِ الْمُتْعَةَ أَلَا

وَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَدْ حَرَّمَهَا أَلَا فَلْيَبْلُغْ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup>- محمد ابن جریر الطبری «جامع القرآن عن تأویل آی القرآن»، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ه.ق. ج. ۵، ص ۱۸

<sup>۲</sup>- محمد ابن جریر الطبری «جامع القرآن عن تأویل آی القرآن»، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ه.ق. ج. ۵، ص ۱۹

<sup>۳</sup>- «همان»

<sup>۴</sup>- ابن حزم الاندلسی، «الناسخ و المنسوخ فی القرآن الکریم»، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۶، چاپ اول، ص

«آیه دهم، قول خداوند متعال است فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً که با این حدیث پیامبر گرامی (صلی الله علیه و سلم) نسخ شده من این متعه را حلال می کردم، بدانید خداوند و رسولش حرام کردند، آگاه باشید، حاضرین به غایبین (این خبر را) برساند.»

ابن الجوزی در نواسخ القرآن در مورد این آیه بحث کرده که آیا منسوخ است یا محکم، و در ابتدای بخشش به صراحت گفته متعه در صدر اسلام جایز بود.<sup>۱</sup>

ابن کثیر در تفسیرش می نویسد:

«و قد استدل بعموم هذه الآية على نكاح المتعة و لا شك أنه كان مشروعاً في إبتداء الاسلام»<sup>۲</sup>

«و عموم این آیه دلیل آورده می شود بر (جواز) عقد نکاح متعه و شکی بر اینکه متعه در صدر اسلام مشروع (جائز) بوده، نیست.»

شافعی در المسند، جواز متعه را تا جنگ خیبر نقل کرده است.<sup>۳</sup>

بخاری نیز آن را نقل کرده است.<sup>۴</sup>

احمد ابن حنبل در مسندش نقل کرده است:

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: تَمَتَّعْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُتَعَتَيْنِ الْحَجِّ وَالنِّسَاءِ وَقَدْ قَالَ حِمَادٌ أَيْضًا: مُتَعَةُ الْحَجِّ وَمُتَعَةُ النِّسَاءِ فَلَمَّا كَانَ عَمْرٌ نَهَانَا عَنْهُمَا فَانْتَهَيْنَا»<sup>۵</sup>

«از جابر بن عبدالله نقل شده که (گفته): در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) دو متعه را انجام می دادیم حج و زن، حماد نیز گفته

<sup>۱</sup> - جمال الدین ابی الفرج عبد الرحمن بن الجوزی، «نواسخ القرآن»، بیروت، دار الکتب العلمیة، ص ۱۲۴

<sup>۲</sup> - إسماعیل بن کثیر، «تفسیر قرآن العظیم»، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ ه. ق، ج ۱، ص ۴۸۶

<sup>۳</sup> - محمد بن إدريس الشافعی، «المسند»، بیروت، دار الکتب العلمیة، ص ۲۵۴

<sup>۴</sup> - محمد بن إسماعیل البخاری، «صحیح البخاری»، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ ه. ق، ج ۵، ص ۷۸

<sup>۵</sup> - أحمد ابن حنبل، «مسند أحمد»، بیروت، دار صادر، ج ۳، ص ۳۶۳

است که: متعه حج و متعه زنان را، زمانی که عمر ما را از آنها نهی کرد، نهی کردیم"

اهل سنت بر این عقیده‌اند که جواز عقد متعه برداشته شده و متعه تا روز قیامت حرام است. آنان برای اثبات ادعای خود، روایاتی را می آورند که با یکدیگر تفاوت‌های بسیار دارد که باید در محل خود بحث شود، مخصوصاً روایتی که تحریم متعه را به عمر نسبت داده است.<sup>۱</sup>

با این که به صراحت، بسیاری از علمای اهل سنت اعلام کرده‌اند که متعه در صدر اسلام جایز بود؛ بعضی از علمای اهل سنت متعه را داخل در زنا دانسته و ناخواسته به اصحاب پیامبر گرامی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) حکم زنا را داده‌اند. این قابل فهم نیست که متعه در صدر اسلام، جائز باشد ولی داخل در حکم زنا شود. دلیل شیعه بر حلیت متعه، علاوه بر آیه‌ای که ذکر شد، روایات است، از جمله: در من لا يحضره الفقيه آمده است:

«وَرَوَى صَالِحُ بْنُ عَقْبَةَ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ:  
قُلْتُ لَهُ: لِلْمُتَمِّعِ ثَوَابٌ؟»

قَالَ: إِنْ كَانَ يُرِيدُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى وَ خِلَافاً عَلَيَّ مَنْ أَنْكَرَهَا، لَمْ يُكَلِّمَهَا كَلِمَةً إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ بِهَا حَسَنَةً، وَ لَمْ يَمُدَّ يَدَهُ إِلَيْهَا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً، فَإِذَا دَنَا مِنْهَا غَفَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ بِذَلِكَ ذَنْبًا، فَإِذَا اغْتَسَلَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ بِقَدَرِ مَا مَرَّ مِنَ الْمَاءِ عَلَيَّ شَعْرَهُ.

قلت: بعدد الشعر؟

<sup>۱</sup> - أحمد ابن حنبل، «مسند أحمد»، بیروت، دار صادر، ج ۳، ص ۳۶۳

ص ۳۲۵

«همان، ج ۱، ص ۵۲»

قال: نعم، بعدد الشعر<sup>۱</sup>

«پدر صالح ابن عقبه از ابی جعفر (علیه السلام) نقل می کند که به امام گفتم : آیا برای متمتع (نیز) ثوابی هست؟

امام فرمود: اگر این کار را برای رضای خدا و مخالفت با منکرین متعه انجام دهد، برای هر حرفش خداوند برای او ثوابی می نویسد، دست نمی زند بر زن مگر برای او خداوند ثوابی می نویسد، و وقتی که به او نزدیک شد خداوند گناهی را از او می آمرزد، و وقتی که غسل کرد خداوند (گناهانش را) به اندازه آبی که بر موهایش جاری شد می آمرزد. گفتم: به عدد موهایش؟

فرمودند: بله، به عدد موهایش (گناهانش بخشیده می شود).»

در استبصار نیز آمده است:

«عن أبي مریم عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال:

المتععة نزل بها القرآن و جرت بها السنة من رسول الله صلى الله عليه و

آله»<sup>۲</sup>

«ابی مریم از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل کرد که امام فرمود:

متععه در قرآن نازل و در سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله و

سلم) جاری شده است.»

متععه نیز مثل عقد دائم، شرائط و محدودیت هایی دارد که در رساله ها و کتب

فقهی تشیع، به صورت مفصل آمده است.

<sup>۱</sup> - ابن بابویه القمی، محمد بن علی بن الحسین، «من لایحضره الفقیه» قم، انتشارات جامعه مدرسین،

۱۴۱۵ ه.ق.، ج ۳، ص ۴۶۳

<sup>۲</sup> - الطوسی، محمد ابن الحسن ابن علی، «الاستبصار» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۱۳، چاپ چهارم، ج

## بخش دوم: ولایت بر صغیره

فصل اول: در مکتب اهل بیت

فصل دوم: در مذهب حنفیه

فصل سوم: استدلال و جمع بندی آراء

## در مکتب اهل بیت

### ۱- دیدگاه شیعه

در نزد فقهاء شیعه پدر بر دختر صغیره ولایت دارد. ملاک این ولایت صغیره بودن دختر است. پدر می تواند دختر صغیره اش را به شوهر بدهد. دختر بعد از عقد حق فسخ ندارد. بعد از بلوغ نیز دختر حق فسخ عقد نکاح را ندارد. البته مصلحت دختر صغیره در نظر گرفته شود، از جمله مهریه اش کم نباشد و یا شوهر کفو دختر باشد.

### ۲- عبارات علماء شیعه

بنابر یک نظریه، ادوار اجتهاد هشت دوره است.<sup>۱</sup> بناء را بر این نظریه گذاشته و از باب نمونه عبارات و ترجمه متون بعضی فقهای شیعه که در ادوار فقهی از پرچم داران دوره خویش بوده اند می آوریم:

### أ- عبارات علماء دوره سوم:

شیخ صدوق (ره) در کتاب الهدایة می نویسد:

<sup>۱</sup> - محمد ابراهیم جناتی، "ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی"، تهران، سازمان انتشارات کیهان،

۱۳۷۲ ه.ش

<sup>۲</sup> - محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، «الهدایة»، قم، موسسه الامام الهادی علیه السلام، ۱۴۱۸ د.ق.

«ولا ولاية لاحد على الابنة إلا لأبيها ما دامت بكرة»<sup>۱</sup>

«هیچ کسی بر دختر ولایت ندارد غیر از پدر که آن هم تا وقتی

است که دختر باکره است».

شیخ مفید (زه) در کتاب المقنعة:

«فان عقد عليها و هي صغيرة لم يكن لها عند البلوغ خيار»<sup>۲</sup>

«پس اگر (پدر) دخترش را به شوهر بدهد و دختر هم صغیره باشد،

دختر بعد از بلوغ خيار حق فسخ ندارد»

سید مرتضی در کتاب الناصريات:

«لا يجوز نكاح الصغار الا بالآباء عندنا أنه يجوز أن ينكح الصغار

الآباء والأجداد من قبل الآباء فان عقد عليهن غير من ذكرناه كان العقد

موقوفاً على رضاهن بعد البلوغ»<sup>۳</sup>

«به غیر از آباء، نکاح صغار برای شخص دیگری جایز نیست، نزد ما

(امامیه) جایز است پدران و اجداد پدری، صغار را شوهر بدهند. اگر غیر

از آنان که ذکر شد، کس دیگری دختران صغیره را شوهر بدهد، صحت

این عقد موقوف به رضایت دختران در بعد از بلوغ است.»

ب- عبارات علماء دورة چهارم :

شیخ طوسی در کتاب المبسوط می نویسد:

<sup>۱</sup> - العاملی، زین الدین بن علی ، «مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام»، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية،

۱۴۱۶ ه.ق.، چاپ اول ص ۵۱۰

<sup>۲</sup> - الشريف المرتضى علم الهدى على بن الحسين الموسوى، «مسائل الناصريات»، طهران : رابطة الثقافة و

العلاقات الاسلامية، ۱۴۱۷ ه.ق.، ص ۳۳۲

«و اما الأباکار فلا یخلو أن تكون صغيرة أو كبيرة، فان كانت صغيرة كان لأبيها وجدها أبي أبيها و ان علا أن یزوجها»<sup>۱</sup>

«اما باکره ها، یا صغیره هستند یا کبیره. اگر صغیره باشند، پدر و جد پدری و مراتب بالای جد می توانند دختر صغیره را شوهر بدهند»

وی در کتاب الخلاف<sup>۲</sup> هم همین فتوا را داده است.

قاضی ابن البراج در کتاب المهدب می نویسد:

«و قد ذهب بعض اصحابنا إلى أن الکبر لا یجوز لها العقد علی نفسها الا باذن أبيها و هو الأظهر فی الروایات و الاکثر فی العمل به، و إذا تزوج من ذکرناه کان العقد صحیحاً ماضیاً و متى طلق کان الطلاق واقعاً»<sup>۳</sup>

«بعضی فقهای شیعه فتوا دادند که باکره بدون اذن پدر نمی تواند ازدواج کند. این فتوا، اظهر است در روایات و اکثر فقها به آن عمل (در فتوا) بر این کرده اند. اگر کسانی که گفته شد دختر باکره را شوهر بدهند، عقد صحیح و واقع شده است و هر وقتی که همان افراد دختر را طلاق دهند طلاق صحیح است.»

این فتوا را به اکثر نسبت داده ولی فتوای اقلیت را ذکر نکرده است. نگارنده نیز نتوانست نظر دیگر جز نظر اکثریت را در این جا پیدا نماید.

<sup>۱</sup> - محمد بن الحسن بن علی الطوسی، «المبسوط فی فقه الامامیه»، طهران: المكتبة المرتضوية، ۱۳۸۷ ه.ق.

ج ۴، ص ۱۶۲

<sup>۲</sup> - محمد بن الحسن بن علی الطوسی، «الخلاف»، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۴، ص

<sup>۳</sup> - عبدالعزيز ابن البراج الطرابلسی، «المهدب» قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ ه.ق، ج ۲، ص ۱۹۳



وی در توضیح مطلب ، زنان را به اُبکار (دوشیزه ها) و ثبیات (بیوه) و این دو بخش را هم به صغیره و کبیره تقسیم نموده است. وی در مورد زن بیوه صغیره می نویسد: « فان کانت صغیره کان لولیها تزویجها »<sup>۱</sup> وی درباره زن باکره صغیره هم همین فتوا را داده است.

### ج- عبارات علماء دورة پنجم :

محقق حلی در کتاب شرایع الاسلام می نویسد:

«و ثبتت ولایة الأب علی الصغیره و إن ذهبت بکارتها بوطء أو

غیره»<sup>۲</sup>

«ولایت پدر و جد پدری بر دختر صغیره، ثابت است؛ اگرچه آن

دختر بکارتش را به سبب وطیء یا غیر وطی از دست داده باشد.»

علامه حلی در کتاب تحریر الاحکام می نویسد:

«المرأة إن کانت صغیره أو مجنونة کانت الولاية فی نکاحها لکل

واحد من الأب والجد للاب و إن علا سواء کانت بکراً أو ذهبت بکارتها

بوطی أو غیره»<sup>۳</sup>

«اگر زن صغیره باشد یا دیوانه، و جد پدری و مراتب بالاتر جد

ولایت در نکاح او را دارند. اگر زن باکره باشد یا بکارتش به سبب وطی

یا غیر وطی از بین رفته باشد همین حکم را دارد.»

شهید ثانی در مسالک الافهام می نویسد:

<sup>۲</sup>- عبدالعزیز ابن البراج الطرابلسی، «المهذب» قم : مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ ه.ق، ج ۲، ص ۱۹۳.

<sup>۱</sup>- نجم الدین جعفر بن الحسن الحلی، « شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام»، طهران، انتشارات

الاستقلال، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱، ص ۲۰۵.

<sup>۳</sup>- حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی، «تحریر الاحکام»، مشهد، مؤسسة آل البيت (ع)، بی تا،

«لما كان مناط الولاية للأب و الجد على البنت صغرها فلا فرق - مع وجود الوصف - بين كونها بكرةً أو ثيباً، لوجود المقتضى فيهما... والمشهور بين الأصحاب أن العقد على الصغيرين من الولي ماض عليهما، سواء رضى بعد البلوغ به أم لا، لوقوعه من أهله في محله صحيحاً فيستصحب»<sup>۱</sup>

«چون ملاک ولایت پدر و جد بر دختر، صغیره بودن دختر است، پس فرقی نیست با وجود وصف صغیره بودن بین این که دختر باکره باشد یا بیوه، چون در هر دو مورد مقتضی موجود است... بین اصحاب مشهور این است که عقد ولی برای صغیر و صغیره، بر هر دو لازم است. رضایت بعد از بلوغ یا عدم رضایت هم هیچ تاثیری ندارد، چون عقد از سوی اهلس واقع شده و محکوم به صحت است. پس استصحاب صحت عقد می شود.»

## د- عبارات علماء دورة ششم

مرحوم طباطبائی در ریاضی المسائل می نویسد:

«(و) أما ولاية الأب والجد فثابتة على الصغير (و الصغيرة و لو ذهبت

بکارتها بزنا أو غیره)»<sup>۲</sup>

«ولایت پدر و جد بر صغیر و صغیره، ثابت است؛ اگرچه بکارت

دختر به سبب زنا یا غیر زنا از بین رفته باشد.»

<sup>۱</sup>- زین الدین بن علی العاملی، «مسالك الافهام إلى تنقيح شرايع الاسلام»، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیة،

۱۴۱۶ ه.ق، ج ۷، ص ۱۱۸

<sup>۲</sup>- سید علی الطباطبائی، «ریاضی المسائل فی بیان احکام بالدلائل»، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۹، ج

۱۰، ص ۸۹

<sup>۳</sup>- محمدحسن النجفی، «جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام» تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۷ ه.ش،

ج ۲۹، ص ۱۷۲

صاحب جواهر در جواهر الکلام می نویسد:

«فلا اشكال في أنه (تثبت ولاية الأب والجد للأب على الصغيرة و إن ذهبت بكارتها بوطء أو غيره) ضرورة كون المدار في ولايتهما عليها صغرها لا بكارتها (و) حينئذ ف(لا خيار لها) لو عقداها أو أحدهما (بعد بلوغها على أشهر الروايتين) رواية و عملاً، بل لم أجد عاملاً بالرواية المخالفة»<sup>۱</sup>

در این که ولایت پدر و جد پدری بر صغیره ثابت است اگرچه بکارت صغیره به سبب وطی یا غیر وطی از بین رفته باشد، هیچ اشکالی نیست. چون ملاک ولایت پدر و جد پدری بر صغیره، صغیر بودن دختر است نه باکره بودن دختر. به همین سبب اگر پدر و جد دختر را به شوهر بدهند یا یکی از آن دو دختر را شوهر دهند، بعد از بلوغ دختر بنابر اشهر روایت حق خیار ندارد. بلکه من کسی را که به روایت مخالف عمل کرده باشد نیافتم»

محقق نراقی در مستند الشیعة می نویسد:

«المسئلة السادسة : ولاية الأب و الجد ثابتة على الصغيرة و الصغير»<sup>۲</sup>

«مسئله ششم : ولایت پدر و جد بر صغیره و صغیر، ثابت است.»

ذ- عبارات علماء دوره هفتم :

شیخ انصاری در کتاب کتاب النکاح می نویسد:

«و تفید ولاية الاجبار على الوالدين) و ما الذکر و الانثی (الصغیرین

أو المجنونین سواء) فی الانثی (البکر أو الثیب) بوطء أو غیره»<sup>۱</sup>

<sup>۲</sup>- احمد ابن محمد مهدی النراقی، «مستند الشیعة فی احکام الشریعة»، مشهد، مؤسسه آل البيت لاحیاء

«مسئله: للأب و الجد من طرف الأب بمعنى أب الأب فصاعداً ولاية

على الصغير و الصغیره»<sup>۱</sup>

« پدر و جد پدری، یعنی پدر پدر ( پدر بزرگ ) و مراتب بالاتر جد،

بر صغیر و صغیره، ولایت دارند.»

از مراجع تقلید معاصر هم آیت الله بهجت در مسئله ۱۸۹۰<sup>۲</sup>، آیت الله سیستانی

در مسئله ۲۳۸۴<sup>۳</sup>، آیت الله شیخ جواد تبریزی در مسئله ۲۳۸۴<sup>۴</sup>، آیت الله ناصر

مکارم شیرازی<sup>۵</sup>، آیت الله فاضل لنکرانی در مسئله ۲۴۴۳<sup>۶</sup>، و مقام معظم رهبری در

استفتاء کتبی که در آخر رساله ایشان آورده شده است، بر همین عقیده‌اند.

<sup>۳</sup> - سید روح الله الموسوی الخمینی، «تحریر الوسیلة»، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۰ ه.ق.، ج ۲، ص ۲۵۴

<sup>۱</sup> - محمد تقی بهجت، «توضیح المسائل»، قم، روح، ۱۴۱۳ ه.ق.، ص ۳۷۸

<sup>۲</sup> - سید علی حسینی سیستانی، «توضیح المسائل»، قم، ص ۴۹۶

<sup>۳</sup> - جواد تبریزی، «توضیح المسائل»، قم، دفتر نشر برگزیده، ۱۴۱۴ ه.ق.، ص ۴۱۸

<sup>۴</sup> - سید محمد حسن بنی هاشم خمینی، «توضیح المسائل مراجع عظام»، قم، دفتر انتشارات

اسلامی، ۱۳۷۸، چاپ سوم، ج ۲، ص ۳۸۷

<sup>۵</sup> - فاضل لنکرانی، «توضیح المسائل»، قم، ص ۴۶۱

## در مذهب حنفیه

### ۱- دیدگاه حنفیه

فقیهان حنفی مثل فقیهان شیعه، معتقدند پدر بر صغیره، حتی اگر باکره نباشد ولایت دارد. حنفی‌ها ولایت پدر بر صغیره را ولایت استبداد نامیده‌اند که دختر بعد از عقد (به نظر ابویوسف، حتی بعد از بلوغ) حق خیار ندارد.

### ۲- عبارات علماء حنفیه

سمرقندی در کتاب تحفة الفقهاء می‌نویسد:

«الولاية في باب النكاح نوعان :

احدها : في حق صغار و الصغائر ، من كان في معنا هم من البالغين و

هم المجانين

و الثاني : في حق البالغات العالقات.

أما الأول : فلا خلاف أن ولاية النكاح ثابتة للوالدين في حقهم ، ولاية

الاستبداد حتى يجوز نكاحهم في حق جميع الاحكام ، ولا يثبت الخيار بعد

البلوغ استحساناً<sup>۱</sup>»

«ولایت در نکاح بر دو گونه است:

۱. در حق صغیره‌ها و بالغین از در معنای صغیره‌اند، یعنی

دیوانه‌ها.

<sup>۱</sup>- علاء الدین محمد السمرقندی، «تحفة الفقهاء» بیروت، دارالکتاب العلمیة، ۱۴۱۴ ه.ق.، ج ۲، ص ۱۴۹.

## ۲. در حق بالغه های عاقله.

در مورد اول، هیچ اختلافی نیست بر این که در حق صغار و کسانی که حکم صغار را دارند، والدین در نکاح ولایت دارند، این ولایت استبداد حتی در تمام احکام نکاح صغار جاری است، و خیار ثابت نیست (صغیره ها به دلیل استحسان، بعد از بلوغ، حق خیار ندارند.)

سرخسی در کتاب المبسوط می نویسد:

«قال) و بلغنا عن رسول الله صلى الله عليه و سلم أنه تزوج عائشة رضي الله عنها و هي صغيرة بنت ستة سنين و بنى بها و هي بنت تسع سنين و كانت عنده تسعاً ففي الحديث دليل على جواز نکاح الصغير و الصغيرة بتزويج الآباء ...»<sup>۱</sup>

«گفت) و رسیده است به ما از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ایشان در حالی که عائشه دختری شش ساله بود با او ازدواج کرد و همبستر شد باعائشه در حالی که عائشه ۹ ساله بود. پس حدیث دلالت دارد بر اینکه نکاح صغیر و صغیره توسط پدر جایز است.»

ابوبکر الکااشانی در کتاب بدایع الصنایع می نویسد:

«و أما الذي يرجع إلى مولى عليه فنقول الولاية إلى المولى عليه نوعان، ولاية. حتم و ايجاب و ولاية ندب و استحباب و هذا اصل أبي حنيفة و أبي يوسف الأول.

و أما ولاية الحتم و الايجاب و الاستبداد فشرط ثبوتها على أصل اصحابنا كون المولى عليه صغيراً أو صغيرةً أو مجنوناً كبيراً أو مجنونة كبيرة

<sup>۱</sup> - شمس الدین السرخسی، «المبسوط»، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ه.ق.، ج ۴، ص ۲۱۲

سواء كانت الصغيرة بكرةً أو ثيباً... و الأصل أن هذا الولاية على أصل اصحابنا  
تدور مع الصغر وجوداً و عدماً في الصغير و الصغيرة»<sup>۱</sup>

«اما در مورد کسی که بر وی ولایت است. پس می گویم: ولایت  
نسبت بر کسی که بر وی ولایت است، بر دو نوع است:

۱. ولایت حتم و ایجاب؛

۲. ولایت ندب و استحباب. این تقسیم ولایت اصل ابی حنیفه و

ابی یوسف اول است.

اما ولایت حتم، ایجاب و استبداد، پس شرط ثبوت این ولایت  
بنابر اصل اصحاب ما، این است که مولی علیه صغیر و یا صغیره و یا مرد  
مجنون بالغ و یا زن مجنون بالغه باشد. (اگر مولی علیه زن باشد) فرقی  
نمی کند این که این زن باکره باشد یا باکره نباشد... و اصل این است که  
همانا این ولایت بنابر اصل اصحاب ما، صغیر بودن یا صغیر نبودن است  
در پسر و دختر.»

این نجم مصری در کتاب البحر الرائق آورده است:

«و هی فی النکاح نوعان: ولایة الندب و استحباب و هی الولاية علی  
العاقلة و البالغة بكرةً كانت أو ثیباً، و ولایة إجبار و هی الولاية علی الصغيرة  
بكرةً كانت أو ثیباً...»<sup>۲</sup>

«(ولایت) در نکاح دو نوع است:

۱. ولایت ندب و استحباب بر دختر عاقل بالغ، اعم از این که  
باکره باشد، نباشد.

<sup>۲</sup> - علاءالدین ابوبکر بن مسعود الکاشانی، «بدایع الصنائع فی ترتیب السرايع»، پاکستان، المكتبة الجيبيية،

۱۴۰۹ ه.ق.، ج ۲، ص ۲۴۱

<sup>۱</sup> - ابن نجم المصری، «البحر الرائق شرح كنز الدقائق»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ه.ق.، ج ۳،

۲. ولایت اجبار بر دختر صغیره، اعم از این که باکره باشد

نباشد.»

الحصفاکی در کتاب الدر المختار می نویسد:

«و هی نوعان : ولایت ندب علی المکلفه و لو بکراً، و ولایة اجبار

علی الصغیره و لو ثیباً و معتوهه و مرقوقه»<sup>۱</sup>

«ولایت این جا (در باب نکاح) دو نوع است:

۱. ولایت ندب بر دختر مکلفه (بالغه) گرچه باکره باشد و

۲. ولایت اجبار بر صغیره گرچه باکره هم نباشد؛

یا بر ناقص العقل یا بر عبد.»

به نظر فقیهان حنفی صغیره را وقتی که پدرش شوهر می دهد، باید مهریه اش را  
مهرالمثل قرار بدهد و شوهر کفو دختر باشد. سمرقندی در کتاب تحفة الفقهاء  
می نویسد:

«ثم انما يجوز النکاح من الأب و الجد إذا زوجا من کفاء ، بمهر المثل

»<sup>۲</sup>

«جایز است شوهر دادن دختر توسط پدر و جد (پدری) زمانی که

به هم شأن خودش و با مهری در حد خودش به ازدواج درآورند.»

اگر پدر، دختر صغیره اش را به شوهری که کفو او نیست بدهد یا مهریه اش را

کم تعیین کند، در جواز آن بین بزرگان حنفی اختلاف نظر وجود دارد ابوحنیفه این

عقد را جایز می داند ولی ابو یوسف اول و دوم آن را جایز نمی دانند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - علاءالدین الحصفاکی (مشهور به ابن عابدین)، «الدر المختار شرح تنویر الابصار»، بیروت، دارالفکر،

۱۴۱۵ ه.ق.، ج ۳، ص ۶۰

<sup>۲</sup> - علاءالدین محمد السمرقندی، «تحفة الفقهاء»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ه.ق.، ج ۲، ص ۱۴۹

<sup>۳</sup> - «همان»



ابن شبرمة و ابوبکر الأصبم، پدر نمی تواند دختر صغیره اش را قبل از بلوغ، به ازدواج دیگری دریاورد.<sup>۴</sup>

---

<sup>۴</sup> - شمس الدین سرخسی، «المبسوط»، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ه. ق.، ج ۴، ص ۲۱۲.

«واگر آنان را پیش از آن که با آنها تماس بگیرید و (آمیزش کنید) طلاق دهید در حالی که مهری برای آنان تعیین کرده اید (لازم است) نصف آنچه را تعیین کرده اید (به آنها بدهید) مگر اینکه آنان (حق خود را) ببخشند یا (در صورتی که صغیر و سفیه باشند ولیّ آنان یعنی) کسی که گره ازدواج به دست اوست آن را ببخشد و گذشت کردن شما (و بخشیدن تمام مهر به آنها) به پرهیزکاری نزدیکتر است، و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.»<sup>۱</sup>

ولایت بر صغیره از کلمه «الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ» به دست می‌آید و چون رشیده بالغه در مال خود حق تصرف دارد نه غیره، این آیه تنها دلالت بر ولایت بر صغیره دارد که ولیّ صغیره می‌تواند از مهریه دختر صغیره ببخشد. ناگفته نماند که بخشش ولیّ باید به مصلحت دختر باشد.

اگر کسی بگوید: مقصود از «الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ» شوهر است نه ولیّ، که در این صورت معنای آیه اینچنین می‌شود: «هر گاه شوهر تمام مهر را قبلاً پرداخته باشد (آن چنان که در میان بسیاری از اعراب معمول بوده) حق دارد نصف آن را باز پس بگیرد مگر اینکه ببخشد و صرف نظر کند.»

«اما دقت در آیه نشان می‌دهد که صحیح همان تفسیر اول است؛ زیرا روی سخن در آیه با شوهران است. به همین دلیل، آنها را مخاطب قرار داده و می‌گوید «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ» (اگر آنها را طلاق دادید). در حالی که جمله "أَوْ يَعْقُوبُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ" به صورت فعل غایب ذکر شده و مناسب نیست که منظور از آن، شوهران باشند.»<sup>۲</sup>

## ۲. روایات

<sup>۱</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه»، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۴۳

<sup>۲</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه»، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۰۴

در اکثر کتاب‌های فقهی شیعه، احادیث زیر به عنوان استدلال آورده شده است:

۱. صحیحۀ عبدالله بن الصلت:

« قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْجَارِيَةِ الصَّغِيرَةِ يُزَوِّجُهَا أَبُوهَا

لَهَا أَمْرٌ إِذَا بَلَغَتْ؟ قَالَ : لَا لَيْسَ لَهَا مَعَ أَبِيهَا أَمْرٌ »<sup>۱</sup>

«از امام رضا علیه السلام سؤال کردم، از دختر صغیره ای که پدرش وی را

شوهر داده بود که آیا بعد از بلوغ حقی دارد؟ فرمود: در مقابل پدر حقی ندارد.»

۲. صحیحۀ محمد بن اسماعیل بن بزیح:

« قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّبِيَّةِ يُزَوِّجُهَا أَبُوهَا ثُمَّ يَمُوتُ وَهِيَ

صَغِيرَةٌ فَتَكْبُرُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا زَوْجُهَا أَيْرُوجُ عَلَيْهَا التَّزْوِيجُ أَوْ الْأَمْرُ إِلَيْهَا؟ قَالَ : يَجُوزُ

عَلَيْهَا تَزْوِيجُ أَبِيهَا »<sup>۲</sup>

«از ابوالحسن علیه السلام سؤال کردم از دختری که پدرش او را شوهر داده بود و

بعد از عقد، پدرش مرده بود در حالی که دختر صغیره بوده. این دختر قبل از این که

شوهر بر وی دخول کند بالغه می شود. آیا این عقد بر وی لازم است یا تصمیم گیری

در دست دختر است؟ فرمود: تزویج پدر بر آن دختر، لازم است.»

۳. صحیحۀ علی بن یقطین:

<sup>۱</sup> - محمد بن یعقوب بن اسحاق الكليني، «الكافي»، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۸۸ ه.ق، چاپ سوم، ج

۵، ص ۳۹۴، ج ۶

محمد بن الحسن الطوسي، «تهذيب الاحكام» تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۷۸ ه.ش، ج ۷، ص

۳۸۱، ج ۱۶

محمد بن الحسن الحر العاملي، «وسائل الشيعه»، بيروت، دار احياء التراث العربي، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۴،

ص ۲۰۷، ج ۳

<sup>۲</sup> - محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني، «الكافي»، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۸۸ ه.ق، چاپ سوم، ج

۵، ص ۳۹۴، ج ۹

محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، «من لا يحضره الفقيه» قم، انتشار جامعه مدرسین، ۱۴۱۵

ه.ق، ج ۳، ص ۳۸۴

«سَأَلْتُ: أَبَاحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَزَوَّجُ الْجَارِيَةَ وَ هِيَ بِنْتُ ثَلَاثِ سِنِينَ أَوْ يُزَوِّجُ الْغُلَامُ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ وَ مَا أَذْنَى ذَلِكَ الَّذِي يُزَوِّجَانِ فِيهِ فَإِذَا بَلَغَتْ الْجَارِيَةَ فَلَمْ تَرْضَ فَمَا حَالُهَا؟ قَالَ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا رَضِيَ أَبُوهَا أَوْ وَلِيُّهَا»

«علی بن یقظین می گوید: سؤال کردم از ابوالحسن علیه السلام از این که آیا دختر ۳ ساله یا پسر ۳ ساله یا کمتر از این می توانند ازدواج کنند؟ زمانی که دختر به بلوغ رسید و راضی نشد حکمش چیست؟ فرمود: زمانی که پدرش یا ولی دختر به این ازدواج راضی شدند اشکالی ندارد.»

صحیحۀ محمد بن مسلم، برای دختر صغیره بعد از رسیدن به سن بلوغ، حق خیار را ثابت دانسته است ولی چون کسی از علمای شیعه بر اساس آن فتوا نداده و معارض این صحیحۀ خیلی زیاد است، چنان که گذشت، یا صحیحۀ محمد بن مسلم را طرح می کنیم یا به وجوهاتی که شیخ در التهذیب<sup>۱</sup> این صحیحۀ را به آن وجوهات حمل کرده حمل می کنیم:

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّبِيِّ يَتَزَوَّجُ الصَّبِيَّةَ، قَالَ: إِذَا كَانَ أَبُوَاهُمَا اللَّذَانِ زَوَّجَهَا فَنَعْمَ جَائِزٌ وَ لَكِنْ لَهُمَا الْخِيَارُ إِذَا كَانَ أَدْرَكَا، فَإِنْ رَضِيَ بَعْدَ ذَلِكَ فَإِنَّ الْمَهْرَ عَلَى الْأَبِ، قُلْتُ لَهُ: فَهَلْ يَجُوزُ طَلَاقُ الْأَبِ عَلَى ابْنِهِ فِي صَغَرِهِ؟ قَالَ: لَا.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - محمد بن الحسن الطوسی، «تهذیب الاحکام» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۷۸ ه.ش.، ج ۷، ص ۳۸۱.

ح ۱۸

<sup>۲</sup> = الطوسی، محمد بن الحسن بن علی، «تهذیب الاحکام»، تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۶۵، چاپ چهارم.

ج ۷، ص ۳۸۲، ذیل ح ۱۹

<sup>۳</sup> = محمد بن الحسن الطوسی، «تهذیب الاحکام» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۷۸ ه.ش.، ج ۷، ص ۳۸۲، ح ۱۹

«محمد بن مسلم می گوید: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از این که آیا پسر بچه می تواند با دختر بچه ازدواج کند؟ فرمودند: اگر پدر و جدشان آنها را به عقد همدیگر در آوردند، پس به خوبی جائز است ولی پسر و دختر بعد از درک (بلوغ) حق خیار دارند. اگر بعد از بلوغ راضی به این ازدواج شدند، مهریه بر گردن پدر است. باز هم سؤال کردم: آیا پدر می تواند در زمانی که پسرش صغیر هست، زن پسرش را از پسرش طلاق دهد؟ فرمودند: نه»

محقق نراقی در مستند الشیعة، اجماع محقق را نقل کرده است ولی چون حجیت اجماع در شیعه بالاصاله نیست، اجماع را به عنوان دلیل مستقل نیاوردیم.

## ۲- جمع بندی آراء شیعه

در بین فقهاء شیعه هیچ اختلافی در این موضوع نیست. فقهاء شیعه بر ثبوت ولایت پدر بر دختر صغیره فتواء داده اند.

<sup>۱</sup> = احمد ابن محمد مهدی النراقی، «مستند الشیعه فی احکام الشریعة»، مشهد، مؤسسه آل البیت لاحیاء

## ۳- استدلال‌های حنفی‌ها

## الف) آیات

۱. «وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ

أَمْوَالَهُمْ...»<sup>۱</sup>

«و یتیمان را بیازمایید تا هنگامی که به حد بلوغ برسند، (در این موقع) اگر در

آنها رشد (کافی) یافتید اموالشان را به آنها بدهید...»<sup>۲</sup>

از «حتی بلغوا النکاح» در آیه فهمیده می شود که مقصود از «الیتمی» صغیره‌ها

هستند. پس ولایت بر صغار تا بلوغ، ثابت است.

۲. «وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي

لَمْ يَحْضَنْ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ

يُسْرًا»<sup>۳</sup>

«زنان از شما که از عادت ماهانه مایوسند اگر در وضع آنان - از نظر بارداری -

شک کنید، عده آنان سه ماه است و همچنین آنان که عادت ماهانه ندیده اند و عده

زنان باردار این است که بار خود را به زمین بگذارند، و هر کس تقوای الهی پیشه کند،

خداوند کار را به او آسان می سازد.»<sup>۴</sup>

حکم صغار از «وَاللَّائِي لَمْ يَحْضَنْ» (آنان که عادت ماهانه ندیده‌اند) استفاده

می شود. در این آیه، برای صغیره‌ها حکم عده بیان شده است و سبب عده هم نکاح

است. پس نکاح صغیره‌ها قابل تصور و امکان پذیر است تا در موقع طلاق عده

داشته باشند.

<sup>۱</sup> - قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۶

<sup>۲</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه»، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۶۶

<sup>۳</sup> - قرآن کریم، سوره طلاق، آیه ۴

<sup>۴</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۴، ص ۲۴۲

و همچنین این آیه جوابی است بر این شبرمه و ابی بکر الاصم که مقصد بودند کسی نمی تواند صغیره را قبل از بلوغ شوهر بدهد.  
 بنابر عموم آیه، پدر و غیر پدر از اولیای دختر، دختر صغیره را می توانند شوهر بدهند. شان نزول آیه هم موافق این گفتار می باشد.  
 «فی سبب نزولها قولان»:

احدها: لما نزلت عدة المطلقة و المتوفی عنها زوجها فی البقرة قال ابی ابن کعب:  
 يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ نِسَاءَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ يَقُلْنَ قَدْ بَقِيَ مِنَ النِّسَاءِ مَا لَمْ يُذْكَرْ فِيهِ شَيْءٌ  
 قَالَ (ص): وَمَا هُوَ؟

قَالَ: الصَّغَارُ وَ الْكِبَارُ وَ ذَوَاتُ الْحَمْلِ.

فنزلت هذه الایه قاله عمرو بن سالم.

و الثانی: لما نزل قوله تعالی «و الْمُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِنَفْسِهِنَّ» قال خلاد بن نعمان الانصاری: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا عِدَّةُ الَّتِي لَا تَحِيضُ وَ عِدَّةُ الَّتِي لَمْ تَحِضْ وَ عِدَّةُ الْحَبْلِی.  
 فنزلت هذه الایة قاله مقاتل<sup>۱</sup>

در شان نزول این آیه، دو قول است:

۱. زمانی که بیان عده زنان مطلقه و زنانی که شوهرشان وفات کرده درسوره بقره نازل شد، ابن ابی کعب به پیامبر گرامی عرض کرد:  
 یا رسول الله، بعضی زنان اهل مدینه می گویند که بعضی زنان انده اند و حکم آنها (در قرآن بیان) نشده است.

پیامبر فرمود:

آنها چه کسانی هستند (که حکم آنها در قرآن ذکر نشده)؟

ابن ابی کعب عرض کرد:

<sup>۱</sup> - شمس الدین السرخسی، «المبسوط»، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ه.ق.، ج ۴، ص ۲۱۲

<sup>۲</sup> - ابن الجوزی، «زادالمسیرنی علم التفسیر»، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ه.ق.، چاپ اول، ج ۸، ص ۴۲

القرطبی، «الجامع لاحکام القرآن»، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۰۵ ه.ق.، ج ۱۸، ص ۱۶۲

صغیره ها، کبیره ها و زنان باردار

بعد از این گفتگو، آیه ۴ سوره طلاق نازل شد. این شان نزول را عمرو بن

سالم نقل کرده است.

۲. زمانی که «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ...»، نازل شد. خلاد بن نعمان

الانصاری به پیامبر عرض کرد:

یا رسول الله، پس عده زنانی که حیض نمی بینند (یعنی صغیره ها) یا تا حال

حیض ندیده اند (کبیره ها) و عده زنان باردار چیست؟

پس این آیه نازل شد. این شان نزول را مقاتل نقل کرده است.»

۳. «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَقْسُطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّنِّي وَثَلَاثَ

وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ إِيمَانُكُمْ ذَلِكَ آدَتِي أَلَّا تَعُولُوا»<sup>۱</sup>

«واگر می ترسید از این که (هنگام ازدواج با دختران یتیم) عدالت را درباره آنان

رعایت نکنید (از ازدواج با آنان صرف نظر نمایید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج کنید؛

دو یا سه یا چهار همسر و اگر می ترسید عدالت را (در باره همسران متعدد) رعایت

نکنید تنها به یک همسر قناعت نمایید و یا از زنانی که مالک آنها هستید استفاده کنید.

این کار بهتر از ظلم و ستم جلوگیری می کند.»<sup>۲</sup>

۴. «وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي

يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَرَغِبْنَ عَنْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ

الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا»<sup>۳</sup>

۱ - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۲۸.

۲ - قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۳

۳ - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه»، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۵۱

۴ - قرآن کریم، نساء، آیه ۱۲۷



«از تو درباره زنان سؤال می کنند، بگو خداوند در این زمینه به شما پاسخ می دهد و آنچه در قرآن درباره زنان یتیمی که حقوق آنها را به آنها نمی دهید و می خواهید با آنها ازدواج کنید و همچنین درباره کودکان صغیر و ناتوان برای شما بیان شده است (قسمتی از سفارشهای خداوند در این زمینه است، و نیز به شما سفارش می کند که) با یتیمان به عدالت رفتار کنید و آنچه از نیکیها انجام می دهید خداوند از آن آگاه است و به شما پاداش مناسب می دهد.»<sup>۱</sup>

ظاهر هر دو آیه، این است که با عمل به عدل و قسط در ازدواج دختر یتیم، امور مالی و وفا به مهریه اش و سایر احکام نکاح، ازدواج با او اشکالی ندارد. یتیم، در حقیقت کسی است که به بلوغ نرسیده و پدر هم ندارد. اگر به بلوغ برسد، یتیمه گفته نمی شود. اگر در بعضی جاها به دختر بالغه، یتیمه گفته شده، این استعمال مجازی بوده است، نه حقیقی.<sup>۲</sup>

ابن حجر در کتاب فتح الباری در این مسئله گفته:

«و فيه دلالة على تزويج الولي غير الاب التي دون البلوغ بكرة كانت او ثيبا لان حقيقة اليتيمة من كانت دون البلوغ و لا أب لها و قد اذن في تزويجها بشرط ان لا يبخر من صداقها فيحتاج من منع ذلك الى دليل قوي»<sup>۳</sup>

«در این دلالتی است بر این که شوهر دادن دختر غیر بالغ، چه دختر باکره باشد و چه ثبیه، از طرف ولی که غیر از پدر را هم شامل می شود، جایز است، چون یتیمه در حقیقت کسی است که هنوز به بلوغ نرسیده و پدر هم ندارد.»

۱ - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه»، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۴، ص ۱۴۷

۲ - فخر الدین الطریحی، «مجمع البحرین» بی جا، مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸

۳ - شهاب الدین ابن حجر العسقلانی، «فتح الباری شرح صحیح البخاری» بیروت، داراحیاء التراث العربی،

اجازه داده شده است ولی در شوهر دادن دختر غیر بالغه به شرط این که از مهریه دختر کم نکند (بسود خود). کسی که می خواهد جواز تزویج دختر غیر بالغه از طرف ولی را منع کند به دلیل قوی احتیاج دارد.»

### (ب) سنت

۱. ازدواج پیامبر با عایشه که موقع ازدواج، دختری شش ساله بود، دلیلی است برای اثبات ولایت پدر بر دختر صغیره و عدم حق خیار دختر صغیره بعد از بلوغ؛ چون پیامبر بعد از بلوغ عایشه، عایشه را مخیر نکرد. پس بعد از بلوغ، دختر صغیره حق خیار ندارد؛ چنان که در زمان نزول آیه تخیر،<sup>۱</sup> پیامبر (ص) عایشه را مخیر کرده بود.<sup>۲</sup>

۲. ازدواج عمر بن الخطاب با دختر امیر المؤمنین (علیه السلام) که به نقل بیهقی، دختر امیر المومنین به نام ام کلثوم هنوز به بلوغ نرسیده بود. عبارت بیهقی این چنین است:

«... حَسَنُ بْنُ حَسَنٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ خَطَبَ إِلَيَّ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أُمَّ كَلْثُومٍ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِنَّهَا تَصْغُرُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ عُمَرُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِي وَنَسَبِي فَأَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبَبٌ وَنَسَبٌ فَقَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِحَسَنٍ وَلِحُسَيْنٍ زَوْجًا عَمَّكُمَا فَقَالَا هِيَ امْرَأَةٌ مِنَ النِّسَاءِ تَخْتَارُ لِنَفْسِهَا فَقَامَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مُغْضِبًا فَأَمْسَكَ الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِثَوْبِهِ ... قَالَ فَرَزَّوَجَاهُ»<sup>۳</sup>

۱- قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۲۸، «ای پیامبر به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را

می خواهید بیانید هدیه ای به شما دهم و شما را به طرز نیکنوی رها سازم»

۲- شمس الدین سرخسی، «المبسوط»، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ه.ق، ج ۴، ص ۲۱۳

۳- احمد بن الحسین بن علی البیهقی، «السنن الکبری»، بیروت، دارالفکر، ج ۷، ص ۶۴ و ۱۱۴

«وقتی که عمر بن الخطاب از علی (ع) دختر ایشان (ام کلثوم) را خواستگاری کرده، امیر المومنین در جواب فرمود:

ام کلثوم، صغیره است (کوچک است برای ازدواج)  
عمر گفت:

از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

«هر سبب و نسب روز قیامت ازین می رود مگر سبب و نسب من.» من دوست دارم که از رسول خدا سبب و نسبی به من نائل گردد.

امیر المومنین به حضرت حسن و حضرت حسین (ع) فرمود:  
نکاح ام کلثوم را بخوانید.

در جواب گفتند:

ام کلثوم زنی است از زنان، خودش صاحب اختیار هست.

امیر المومنین با عصبانیت، لباس حضرت حسن را گرفت ... راوی گفت:

«حضرت حسن و حضرت حسین (ع) آن عقد را خواندند.»

۳. بیهقی در کتابش السنن الکبری از شافعی نقل کرده است:

«قال الشافعی (رحمة الله) و زوج الزبیر رضی الله عنه ابنته الصبیة و زوج غیر

واحد من اصحاب النبی (صلی الله علیه و سلم) ابنته صغیره»

«شافعی گفت:

زبیر دختر صغیره اش را به شوهر داد و اصحاب پیامبر هم دختر صغیره خودشان

را به شوهر داد.»

## ج) اجماع

نوی در شرح مسلم ادعای اجماع کرده است:

«و اجمع المسلمون علی جواز تزویجه بنته البکر الصغیره لهذا الحدیث»

«مسلمون بر جواز شوهر دادن پدر دخترش را که باکره و صغیره است به خاطر این حدیث ( حدیث ازدواج عایشه با پیامبر گرامی (ص)) اجماع کردند.»  
این اجماع به جواز شوهر دادن دختر صغیره از طرف پدر است و شامل دختر غیر باکره و ولی غیر پدر نمی شود.

ابن رشد هم این اجماع را نقل کرده است.<sup>۲</sup>

#### ۴- جمع بندی آراء حنفیه

علماء حنفیه در ثبوت ولایت پدر بر دختر صغیره هیچ اختلافی ندارند. در مذهب حنفیه مثل مکتب اهل بیت یک نظریه بیشتر وجود ندارد. پدر می تواند با رعایت مصلحت دختر، وی را به شوهر بدهد.

<sup>۱</sup> - یحیی بن شرف النووی، «صحیح مسلم بشرح النووی»، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷، چاپ، دوم، ج ۹، ص ۲۰۶

<sup>۳</sup> - محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن رشد القرطبی الاندلسی، «بداية المجتهد و نهاية المقتصد»، بیروت، دارالکتاب العلمیة، ۱۴۰۶ ه. ق.، ج ۴، ص ۲۰۹

محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن رشد القرطبی الاندلسی، «بداية المجتهد و نهاية المقتصد»، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ ه. ق.، ج ۲، ص ۶

## بخش سوم: ولایت بر بالغه و رشیده

فصل اول: در مکتب اهل بیت

فصل دوم: در مذهب حنفیه

فصل سوم: استدلال و جمع بندی آراء

## در مکتب اهل بیت

### ۱- دیدگاه شیعه

اگر دختر بالغ ، باکره و رشیده باشد، یعنی اگر روزی امور معاش را به دست دختر بگذارند بتواند امور زندگی را اداره کند در مورد این دختر که آیا پدر بر وی ولایت دارد یا نه، بین فقهای شیعه اختلاف نظر وجود دارد. شهید ثانی در مسالک الافهام ۶ نظریه را در این جا نقل کرده است.<sup>۱</sup> با کاوش در نظرات علمای بعد از شهید ثانی، آشکار می شود که فقهای شیعه ۹ نظریه در این موضوع دارند.

۱. پدر بر دختر ولایت ندارد.
۲. پدر بر دختر ولایت دارد.
۳. پدر و دختر در ولایت مشترک اند.
۴. در ولایت نکاح، بین پدر و دختر، تخییر وجود دارد.
۵. پدر در عقد متعه ولایت دارد، دختر در عقد دائم.
۶. پدر در عقد دائم ولایت دارد ، دختر در عقد متعه.
۷. پدر و دختر در ولایت مستقل اند.

۱- العالمی، زین الدین بن علی ، «مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام»، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه،

۸. پدر و دختر در ولایت مستقل‌اند ولی اختیار پدر بر اختیار دختر

مقدم است.

۹. پدر بدون اذن دختر، می‌تواند او را شوهر بدهد. دختر نیز بدون اذن

پدر می‌تواند ازدواج کند، ولی پدر این عقد را می‌تواند فسخ کند.

اگر دختر بالغه، و رشیده و باکره نباشد، حکمش در فصل چهارم خواهد آمد

انشاءالله.

## ۱- نظریه اول

بنابر این نظریه، پدر بر دختر بالغه رشیده خود ولایت ندارد، اگرچه دختر باکره باشد. دختر می تواند بدون اذن و رضای پدر ازدواج کند؛ اگرچه اذن گرفتن از پدر مطابق سنت است. اگر دختر از پدر اجازه نگیرد، عقد صحیح است.

## ۲- قائلین نظریه اول

شیخ مفید در کتاب احکام النساء می نویسد:

«و المرأة إذا كانت كاملة العقل سديدة الرأي كانت أولى بنفسها في العقد على نفسها ... غير أنها إذا كانت بكرًا و لها أب أو جد لأب فمن السنة أن يتولى العقد عليها أبوها أو جدها لأبيها إن لم يكن لها أب بعد أن يستأذنها في ذلك فتأذن فيه و ترضى. و لو عقدت على نفسها بغير إذن أبيها كان العقد ماضياً و إن أخطأت السنة في ذلك»<sup>۱</sup>

«زن اگر عاقل باشد و در تصمیماتش، رأی درست را انتخاب کند، در عقد بر خود اولی است (که خود تصمیم بگیرد) ... مگر این که باکره باشد و پدر یا جد پدری داشته باشد، پس در این حال سنت این است که پدر در عقد بر دختر ولایت داشته باشد یا جد اگر دختر پدر نداشته باشد بعد از این که از دختر اذن بگیرد در عقد و دختر هم اذن بدهد و به عقد راضی باشد. اگر دختر بر خود عقد بخواند بدون اذن پدر، عقد صحیح است؛ اگرچه دختر در عقد به سنت عمل نکرده است.»

شیخ طوسی در تفسیر آیه ۲۳۷ سوره بقره فرمود:

«أنه لا ولاية لاحد عندنا الا الأب أو الجد على البكر غير البالغ»<sup>۲</sup>

۱- محمد بن محمد بن النعمان، «احکام النساء»، قم، کنگره شیخ مفید، ص ۳۶

۲- محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی، «التبيان في تفسير القرآن»، مکتب الاسلامی، ۱۴۰۹، چاپ اول، ج



« نزد ما، غیر از ولایت پدر و جد بر باکره و غیر بالغه، برای هیچ کس ولایت ثابت نیست.»

سید مرتضی در کتاب الناصریات می‌نویسد:

«فاما الولاية فعندنا أن المرأة العاقلة البالغة تزول عنها الولاية في بضعها و لها أن تزوج نفسها و أن توکل من یزوجها»<sup>۱</sup>

«اما مسئله ولایت، نزد شیعه، ولایت در نکاح از زنی که عاقل و بالغ باشد زایل می‌شود و (این دختر) حق دارد خود را به ازدواج کسی درآورد و حق دارد یک وکیل بگیرد تا او را به شوهر بدهد.»

فتوای سید مرتضی در کتاب الانتصار<sup>۲</sup> هم همین است.

محقق حلی در کتاب شرایع الاسلام می‌نویسد:

«و هل تثبت ولا یتهما علی البکر الرشیده، فیه روایات ، أظهر سقوط الولاية عنها و ثبوت الولاية لنفسها فی الدائم و المنقطع و لو زوجها أحدهما لم یمض عقده إلا برضاها»<sup>۳</sup>

«و آیا ولایت پدر و جد بر دختر باکره رشیده ثابت است یا نه، در این موضوع روایات (مختلف) است. أظهر آن روایات، بر سقوط ولایت از دختر دلالت دارد و همچنین دلالت دارد بر اینکه ولایت برای دختر (نه بر دختر) ثابت است؛ در عقد دائم و عقد موقت اگر پدر یا جد، دختر باکره رشیده را شوهر بدهند، عقد بدون رضای دختر لازم نخواهد شد.»

این ادیس در کتاب السرائر می‌نویسد:

<sup>۱</sup> - علی بن الحسین الموسوی ، «مسائل الناصریات»، تهران، رابطه الثقافة والعلاقات الاسلامیة، ۱۴۱۷، ص

<sup>۲</sup> - علی بن الحسین الموسوی ، «الانتصار»، قم، مؤسسه نشر الاسلامی، ۱۴۱۵، چاپ اول، ص ۲۸۳

<sup>۳</sup> - نجم الدین جعفر بن الحسن الحلی، «شرایع الاسلام فی مسائل احلال و الحرام»، تهران، انتشارات

«و إلى هذا القول أذهب و عليه اعتمد، و به أفتی»<sup>۱</sup>

«و من به سوی این قول ( قرار دادن مقام تصمیم گیری به دست

دختر) رفته و به این قول اعتماد کرده و به این قول فتوی می دهم»

علامه حلی در قواعد الاحکام می نویسد:

«ولا ولاية على بالغ الرشيد الحر اجماعاً، ولا على البالغة الرشيدة

الحرّة و إن كانت بکراً على الأصح في المنقطع و الدائم»<sup>۲</sup>

«هیچ کس بر پسر بالغ و رشید و حر ولایت ندارد اجماعاً، و

همچنین بر دختر بالغه و رشیده که حره است بنابر قول اصح ولایت ندارد

اگرچه دختر باکره باشد»

وی در التذکرة،<sup>۳</sup> التبصرة،<sup>۴</sup> تحریر الاحکام،<sup>۵</sup> الارشاد<sup>۶</sup> نیز همین فتوا را داده است.

فاضل آبی در کشف الرموز می نویسد:

«المختار عندی القول الاول لوجوه أذکره ...»<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup> - محمد بن منصور بن احمد بن ادريس الحلي، «السرائر»، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۱۱ه.ق.، چاپ

دوم، ج ۲، ص ۵۶۱

<sup>۲</sup> - الحسن بن يوسف بن المطهر (علامه حلي)، «قواعد الاحكام»، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، چاپ اول، ج

۳، ص ۱۴

<sup>۳</sup> - الحسن بن يوسف بن المطهر (علامه حلي)، «تذكرة الفقهاء» مكتبة الرضوية لاهياء الآثار الجعفرية، ج ۲،

ص ۸۶۵

<sup>۴</sup> - الحسن بن يوسف بن المطهر (علامه حلي) «تبصرة المتعلمين في احكام الدين»، تهران، انتشارات فقيه،

۱۳۶۸ه.ش.، چاپ اول

<sup>۵</sup> - الحسن بن يوسف بن المطهر (علامه حلي)، «تحرير الاحكام»، طوس - مشهد، مؤسسة آل البيت، جلد

۲، ص ۶

<sup>۶</sup> - الحسن بن يوسف بن المطهر (علامه حلي)، «ارشاد الازهان الى احكام الايمان»، قم جامعة المدرسين قم،

۱۴۱۰ه.ق.، چاپ اول، جلد ۲، ص ۷

<sup>۷</sup> - زين الدين ابى على الحسن بن أبى طالب بن أبى المجيد اليوسفي (فاضل آبي)، «كشف الرموز في شرح

المختصر النافع»، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۱۰ه.ق.، چاپ اول، ج ۲، ص ۱۱۳

«من قول اول را (انفراد دختر رشیده بالغه در عقد) بخاطر وجوهی

که ذکر خواهم کرد، اختیار کردم»

شهید اول در لمعة می نویسد:

«فولایة القرابة على الصغيرة أو المجنونة أو البالغة السفیهة و كذا

الذكر، لا على الرشيدة فى الأصح»<sup>۱</sup>

«ولایت قرابت ( ولایت پدر و جد ) بر دختر صغیره ، دختر مجنونه

و دختر بالغه که سفیه است ، ثابت است. این حکم را پسر هم دارد. اما

پدر و جد بر دختر رشیده ولایت ندارند بنابر قول اصح»

محقق کرکی در جامع المقاصد می نویسد:

«واختلف اصحابنا فى ثبوت الولاية على البكر البالغة الرشيدة على

اقوال خمسة:

۱. نفى الولاية عنها فى الدائم و المنقطع، اختاره المفید فى احكام

النساء و ابن الجنید و المرتضى و سلار و المصنف و اكثر المتأخرين و هو

الأصح»<sup>۲</sup>

«فقهای شیعه در ثبوت ولایت بر دختر باکره بالغه رشیده، ۵ فتوا

دارند:

۱. بر دختر باکره بالغه رشیده در عقد دائم و عقد موقت، ولایت

نیست. این نظریه را شیخ مفید در کتاب احكام النساء، و ابن جنید، سید

مرتضى، سلار، مصنف (علامه حلی) و اكثر متأخرين اختیار کرده اند. و

این نظریه اصح است.»

<sup>۱</sup> - محمد بن جمال الدین مکی العاملی (شهید اول)، «اللمعة الدمشقية»، قم، دارالفکر، ۱۴۱۱ ه.ق.، چاپ، اول،

<sup>۲</sup> - علی بن الحسین الکرکی، «جامع المقاصد فى شرح القواعد»، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۱۱ ه.ق.، چاپ

سید الفقهاء در الرياض<sup>۱</sup> و صاحب جواهر در جواهر الکلام<sup>۲</sup> نیز این نظریه را

پذیرفته اند.

<sup>۱</sup>- سید علی طباطبائی، «رياض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل»، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۴ ه.ق.، ج ۲،

ص ۷۸

<sup>۲</sup>- النجفی، محمدحسن، «جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام» تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ ه.ش، ج

۲۹، ص ۱۷۴ به بعد

## ۲- نظریه دوم

بنابر این نظریه، دختر بالغه، رشیده باکره نمی‌تواند بدون اذن و رضای پدر ازدواج کند. ولایت پدر بر دختر صغیره ادامه دارد. یعنی پدر می‌تواند دختر بالغه و رشیده خود را، بدون اذن او شوهر بدهد و دختر بعد از عقد حق اعتراض ندارد. ناگفته نماند که بنا بر فتوای این دسته از فقیهان، اذن گرفتن پدر از دختر بالغه، رشیده و باکره، مستحب است.

## ۴- قائلین نظریه دوم

شیخ صدوق در کتاب الهدایة می‌نویسد:

«ولا ولاية لاحد على الابنة إلا لأبيها ما دامت بكرة»<sup>۱</sup>

«هیچ کس بر دختر ولایت ندارد، غیر از پدر که آن‌هم تا وقتی است

که دختر باکره است.»

شیخ طوسی در النهایة می‌نویسد:

«و متى كانت البكر بالغاً: استحب للاب أن لا يعقد عليها إلا بعد

استئذنها... فان عقد الأب على بكر قد بلغت مبلغ النساء من غير استئذان

لها، مضى العقد و لم يكن لها خلافة»<sup>۲</sup>

«و هر وقتی که دختر باکره ای به بلوغ برسد، برای پدر مستحب

است که بعد از اذن دختر بر وی عقد بخواند... پس اگر پدر بر دختری

که بالغ شده بدون اذن دختر عقد بخواند، عقد صحیح است و دختر بر

خلاف این عقد نمی‌تواند کاری کند.»

فتوای شیخ طوسی در کتاب الخلاف<sup>۱</sup> هم همین است.

<sup>۱</sup>- ابن بابویه القمی، محمد بن علی بن الحسین، «الهدایة»، قم، موسسه الامام الهادی علیه السلام، ۱۴۱۸ هـ، ق

<sup>۲</sup>- الطوسی، محمد ابن الحسن ابن علی، «النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی»، قم، انتشارات فطرس محمدی ص

قاضی ابن البراج در المهذب می نویسد:

«و قد ذهب بعض اصحابنا إلى أن البكر لا يجوز لها العقد على نفسها

الا باذن أبيها وهو الأظهر في الروايات و الأكثر في العمل به»<sup>۱</sup>

«بعضی فقهای شیعه بر این فتوی دادند که باکره بدون اذن پدر نمی

تواند ازدواج کند ، این فتوی اظهر است در روایات و اکثر فقها (در فتوی)

عمل به این قول کرده اند»

ابن حمزه در کتاب الوسيلة می نویسد:

«والتزويج لا يقف على الاجازة الا في تسعة مواضع و هي: عقد البكر

الرشيدة مع حضور الولي على نفسها...»<sup>۲</sup>

«غیر از نه جا ازدواج کردن اجازه نمی خواهد. یکی از آن نه جا،

جایی است که دختر باکره رشیده به رغم حضور ولی خود، خویشان را به

عقد ازدواج کسی درآورد»

محقق سبزواری در کفایة الاحکام می نویسد:

«والقول الثانی عندی (قوی) متین»<sup>۳</sup>

«قول دوم - یعنی استمرار ولایت پدر بر دختر رشیده بالغه - از نظر

من، (قوی) متین است.»

محقق بحرانی در کتاب الحدائق می نویسد:

<sup>۱</sup> - الطوسی، محمد بن الحسن بن علی ، «الخلاف»، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ ه. ق ، ج ۴ ، ص

<sup>۲</sup> - البراج، عبد العزیز بن ، «المهذب»، قم، مؤسسة انشر الاسلامی، ۱۴۰۶ ه. ق ، ج ۲ ، ص ۱۹۳

<sup>۳</sup> - محمد بن علی الطوسی (ابن حمزه)، «الوسيلة الى نیل الفضيلة»، قم، مكتبة السيد المرعشی، ۱۴۰۸، چاپ

<sup>۴</sup> - محمد باقر بن محمد مؤمن السبزواری، «کفایة الاحکام» اصفهان، مدرسة صدر مهدوی، ص ۱۵۵.

«و انما الخلاف فی ولایة البکر أو الثیب بغير الجماع البالغة الرشیده فی النکاح مع وجود الأب أو الجد و اتصفهما بشرائط الولاية علی اقوال خمسة: (أحدها) و هو المختار، استمرار الولاية علیها مطلقاً»<sup>۱</sup>

«اختلاف در مورد ولایت دختر باکره یا دختری که بکارتش را به غیر از جماع داده و بالغه و رشیده است، در صورتی است که پدر یا جد وجود دارند و شرائط ولی را هم دارا هستند. پنج قول در این مسئله هست: اولین قول، استمرار ولایت بر دختر است مطلقاً و من این فتوا را اختیار کرده ام.»

ابن عقیل هم این نظریه را پذیرفته است.<sup>۲</sup>

اکثر علمای معاصر هم این نظریه را پذیرفته‌اند؛ از جمله امام خمینی (ره) که در «توضیح المسائل»، در مسئله ۲۳۷۶ می‌نویسد:

«دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است یعنی مصلحت خود را تشخیص می‌دهد، اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد، بنابر احتیاط واجب باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد. و اجازه مادر و برادر لازم نیست»<sup>۳</sup>

آیت الله خامنه‌ای در استفتاء کتبی که در آخر رساله ایشان آورده شده است، این نظریه را پذیرفته است.

آیت الله خوئی<sup>۴</sup>، آیت الله تبریزی<sup>۵</sup>، آیت الله بهجت<sup>۱</sup>، آیت الله فاضل لنکرانی<sup>۲</sup>، آیت الله مکارم شیرازی<sup>۳</sup> و آیت الله سیستانی<sup>۴</sup> نیز از قائلین این نظریه‌اند.

<sup>۱</sup>- یوسف البحرانی، «الحدائق الناضرة»، قم، جماعة المدرسين، ۱۳۶۳، ج ۲۳، ص ۲۱۰

<sup>۲</sup>- همان با ص ۲۱۱

<sup>۳</sup>- سید محمد حسن بنی هاشم خمینی، «توضیح المسائل مراجع عظام»، قم، دفتر انتشارات

اسلامی، ۱۳۷۸، چاپ سوم، ج ۲، ص ۳۸۷

<sup>۴</sup>- «همان»

<sup>۵</sup>- «همان»

ناگفته نماند، چنان که از فتوای امام خمینی مشخص است، ممکن است علمای معاصر قائل به نظریه سوم باشند و با فتوای مذکور فقط قضیه یک طرف را بخواهند معلوم کنند. یعنی ممکن است در مقام تعیین کسانی باشند که باید از آنان در ازدواج اجازه گرفته شود. به خاطر همین احتمال، از مراجع عظمی در این مسئله استفتاء کتبی شد که در نتیجه معلوم گردید همین احتمال صحیح هست و بایستی از دختر بالغه و رشیده و باکره نیز در ازدواج اجازه گرفته شود. پس علمای معاصر را نباید از قائلین این نظریه شمرد، اگر چه ظاهر عبارات توضیح المسائل مراجع همین را می رساند.

---

۱- همان»

۲- همان»

۳- همان»

۴- همان»



## ۵- نظریه سوم

بنابراین نظریه، اذن و رضایت هر دو طرف ( یعنی اذن دختر و اذن پدر) برای صحت عقد، لازم است. اگر بدون اذن یکی از این دو طرف، عقد نکاح خوانده شود، عقد باطل نیست، بلکه موقوف به اجازه طرف دیگر است که اگر اجازه بدهد، عقد صحیح است، وگرنه عقد باطل می شود.

## ۶- قائلین نظریه سوم

شیخ مفید در المقنعة می نویسد:

«و ذوات الآباء من الابكار ينبغي لهن أن لا يعقدن على أنفسهن إلاّ باذن آبائهن و إن عقد الأب على ابنته البكر البالغ بغير إذنها أخطأ السنة و لم يكن لها خلافه. و إن انكرت عقده، و لم ترض به لم يكن للأب إكراهها على النكاح، و لم يمض العقد مع كراهتها له... و إن عقدت على نفسها بعد البلوغ بغير إذن أبيها خالفت السنة و بطل العقد إلا أن يحيزه الأب»<sup>۱</sup>

«و باکره هایی که پدر دارند، سزاوار است که بدون اذن پدر ازدواج نکنند و اگر پدر، دختر باکره اش را بدون اذن دختر، شوهر بدهد به سنت عمل نکرده است و دختر بر خلاف این عقد نمی تواند عمل کند. و اگر دختر عقد را انکار کرد و به عقد راضی نشد، پدر نمی تواند دختر را به این نکاح مجبور کند، و عقد با نارضایتی دختر صحیح نمی باشد... و اگر دختر بعد از بلوغ، بدون اذن پدر ازدواج کرد سنت را عمل نکرده است و عقد باطل است، مگر این که پدر اجازه بدهد.»

ابی صلاح در کتاب الکافی می نویسد:

«و إن كانت بالغاً لم يجز لهما العقد عليها إلا باذنها، فان عقدا بغير إذنها خالفا السنة، و كان عليها القبول و لها الفسخ، فان أبت العقد بطل. ولا

<sup>۱</sup> ابن النعمان، محمد بن محمد، «المقنعة»، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه. ق. ص ۵۱۰

يجوز لها العقد على نفسها بغير اذنها، فان عقدت خالفت السنة و كان العقد موقوفاً على امضائهما»<sup>۱</sup>

«اگر دختر، بالغه باشد بدون اذن دختر، پدر و جد نمی توانند دختر را به عقد ازدواج درآورند. اگر پدر و جد بدون اذن دختر، دختر را به عقد ازدواج درآورند، بر خلاف سنت عمل کرده اند و دختر می تواند این عقد را قبول کند یا فسخ نماید. اگر قبول نکرد، عقد باطل است. دختر هم بدون اذن پدر و جد نمی تواند ازدواج کند. اگر بدون اذن پدر و جد ازدواج کند بر خلاف سنت عمل کرده است و عقد موقوف است بر اذن پدر و جد.»

شیخ حر عاملی در وسائل بابی را به مشترک بودن ولایت بین پدر و دختر بالغه رشیده اختصاص داده است. وی در این باب، هشت حدیث آورده که بعضی از آنها دلالت بر ولایت پدر داشته‌اند شیخ عاملی آنها را توجیه کرده و در آخر فرموده است:

«و ما تضمن اختصاص الأب بالولاية محمول على التقية، و كذا ما تضمن اختصاص البنت و القول بالتشريك في الولاية هو وجه الجمع لوجود التصريح به ولموافقته الاحتياط و البعد عن التقية و غير ذلك»<sup>۲</sup>

«روایات و فتاوی که ولایت را مخصوص پدر می دانند، حمل می شوند بر تقیه و همچنین روایات و فتاوی که دلالت بر ولایت دختر دارند حمل بر تقیه می شوند. نظریه اشتراک ولایت بین پدر و دختر، برای جمع روایات به دلیل این که:

۱. به این نظریه تصریح شده است،

۲. این نظریه با احتیاط موافقت دارد،

۳. از تقیه هم دور است،

۱- ابو صلاح حلبی، «الکافی فی الفقه»، اصفهان، مکتبه امیر المؤمنین، ۱۴۰۳، ص ۲۹۲

۲- العاقلی، محمد بن الحسن الحر، «وسائل الشیعه»، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹، ج ۱۴، ص ۲۱۵

بهترین راه است.»

شیخ انصاری هم این نظریه را در کتاب النکاح به احتیاط نزدیکتر دانسته و فرموده است:

«و اعلم ان احوط الأقوال هو القول الخامس ، فلا ينبغي ترك اذن الجارية و وليها خروجاً عن مخالفة الاخبار و فتاوی الاخير»<sup>۱</sup>

«بدان که قول پنجم ( تشریک ولایت بین پدر و دختر بالغه و رشیده) احوط اقوال است. پس باید اذن دختر و اذن ولی دختر گرفته شود تا مخالفت با اخبار و فتاوی علمای نشود.»

آیه الله حکیم در مستمسک العروة این نظریه را، به عنوان نظریه افضل ذکر کرده است:

«و ان الافضل ان یکون باذنهما معاً»<sup>۲</sup>

«و همانا افضل این است که ازدواج با اذن هر دو باشد.»

<sup>۱</sup> - الانصاری، مرتضی بن محمد امین الدذفولی ، « کتاب النکاح»، قم، مؤسسه الکلام، ۱۴۱۳ ه.ق.، چاپ اول، ص

<sup>۲</sup> - الطباطبائی الحکیم، سید محسن بن مهدی ، «مستمسک العروة الوثقی»، قم، مکتبه السید المرعشی، ۱۴۰۴

## ۷- نظریه چهارم

بنابراین نظریه، از هر دو طرف هرکدام عقد را بخواند، عقد صحیح است و رضایت طرف دیگر شرط نیست؛ حتی اگر راضی هم نباشد بعد از عقد، به صحت عقد ضرری نمی‌رساند. مثلاً اگر ولایت دختر بالغه و رشیده را پذیرفتم، دختر می‌تواند بدون اذن پدر ازدواج کند، ازدواج و عقد او نیز صحیح است، اگرچه پدر بعد از عقد راضی نباشد. همچنین است اگر ولایت پدر را پذیریم. و پدر بدون اذن دختر، او را به عقد ازدواج درآورد.

## ۸- قائلین نظریه چهارم

محقق نراقی در المستند بعد از نقل دو قول (استقلال دختر در ولایت و ولایت پدر بر دختر) و جواب آنها، فرمود:

«... و لكن المرجع عند اليأس عن الترجيح عند أهل التحقيق هو التخيير

، فهو الحق عندى فى المسئلة»<sup>۱</sup>

«اگر در مسئله امکان ترجیح نباشد، اهل تحقیق به تخییر مراجعه

می‌کنند. در این مسئله هم بنظر من، قول حق (صحیح) تخییر است.»

<sup>۱</sup> - احمد ابن محمد مهدی النراقی، «مستند الشیعه فی احکام الشریعه»، مشهد، مؤسسه آل البیت لاحیاء

### ۹- نظریه پنجم

بنابر این نظریه، دختر بالغه رشیده باکره می تواند بدون اذن و رضایت پدر، بر خود عقد دائم بخواند اما اگر بخواند عقد موقت بخواند باید از پدر اجازه بگیرد و صحت عقد متعه، متوقف بر رضایت پدر است.

### ۱۰- قائلین نظریه پنجم

این نظریه در کتب فقهی شیعه ذکر شده ولی قائلش مشخص نگردیده است. این نظریه را محقق حلی در کتاب شرایع الاسلام به شیعه نسبت داده، ولی قائلش را ذکر نکرده است.<sup>۱</sup>

فاضل آبی این نظریه را در کشف الرموز نقل کرده و فرموده است:

«و ما وقتت علی قائل به الی الآن، واستعلمت المصنف عنه، فما کان

ذاکراً»<sup>۲</sup>

«و قائل این نظریه را تا الان پیدا نکردم. من از محقق حلی قائل این

نظریه را پرسیدم ولی جوابی نداد».

<sup>۱</sup> - الحلی، نجم الدین جعفر بن الحسن ، «شرایع الاسلام فی مسائل احلال و الحرام»، تهران، انتشارات استقلال،

۱۴۰۹، چاپ دوم، ج ۲، ص ۵۰۲

<sup>۲</sup> - الیوسفی (فاضل آبی)، زین الدین ابی علی الحسن بن ابی طالب بن ابی المجید ، «کشف الرموز فی شرح

المختصر النافع»، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ ه.ق.، چاپ اول ج ۲، ص ۱۱۳

## ۱۱- نظریه ششم

بنابر این نظریه، دختر بالغه رشیده باکره بدون اذن ولی می تواند عقد متعه بخواند، ولی در عقد دائمی اجازه پدر شرط است.

جواز متعه دختر بالغه رشیده باکره مشروط به عدم دخول در فرج است.<sup>۱</sup> تا بکارت دختر از بین نرود، چنان که در روایت آمده است:

«عن أبي عبدالله عليه السلام قال في الرجل يتزوج البكر متعة، قال: يكره للعب

علي أهلها»<sup>۲</sup>

«از امام جعفر صادق (ع) نقل شده که در مورد مردی که با باکره متعه کرده بود، فرمود: به خاطر این که بر خانواده اش عیب محسوب می شود، مکروه است».

شیخ طوسی النهایة می نویسد:

«و قد روی أنه يجوز للبكر أن تعقد على نفسها نكاح المتعة من غير

اذن أبيها، غير أن الذي يعقد عليها لا يطأها في الفرج»<sup>۳</sup>

«و روایت شده که جایز است نکاح متعه بدون اذن پدر برای باکره،

غیر از این که شوهر نباید وطی فرج کند».

شهید ثانی در مسالک الافهام به شیخ طوسی نسبت داده که این نظریه را

پذیرفته است. علت این نسبت را دو کتاب حدیثی شیخ (التهدیب و استبصار) دانسته است.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup>- محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی، «النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی»، قم، انتشارات قدس محمدی،

ص ۴۶۵

<sup>۲</sup>- محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، «الکافی»، تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۸۸ ه. ق. چاپ سوم،

ج ۵، ص ۴۶۲، ج ۱

<sup>۳</sup>- الطوسی، محمد ابن الحسن ابن علی، «النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی»، قم، انتشارات قدس محمدی ص

۴۶۵

<sup>۴</sup>- العاملی، زین الدین بن علی، «مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام»، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة،

۱۴۱۶ ه. ق. چاپ اول، ج ۷، ص ۱۲۱»

## ۱۲- قائلین نظریه ششم

شیخ طوسی، را از قائلین این نظریه شمردن، آن چنان آسان نیست؛ چون در کتب حدیثی خود در مقام جمع اخبار، وجوهی را ذکر کرده اند. ظاهر عبارت النهایة، که با مراجعه به بالای این عبارت معلوم می شود که شیخ در کتاب النهایة چنانچه گذشت، از قائلین نظریه دوم (ثبوت ولایت پدر، مطلقاً) است.<sup>۱</sup>

ابن حمزه در کتاب الوسيلة می نویسد:

«يجوز للبكر عقد النكاح المتمتع بغير اذن الولي»<sup>۲</sup>

«جایز است باکره بدون اذن ولی، عقد (برخود) متعه بخواند.»

چنانچه در نظریه دوم گذشت، در بالای این عبارت در همین کتاب، ابن حمزه عقد باکره رشیده را موقوف به اجازه ولی دانسته بود. مگر اینکه عدم توقف عقد متعه باکره به اجازه ولی را از فتوی ابن حمزه که فرموده بود: «عقد نکاح رشیده موقوف است به اجازه پدر» استثناء کنیم.

<sup>۱</sup> - الطوسی، محمد ابن الحسن ابن علی، «النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی»، قم، انتشارات قدس محمدی ص

<sup>۲</sup> - الطوسی (ابن حمزه)، محمد بن علی، «الوسيلة الی نیل الفضيلة»، قم، مکتب السیه المرعشی، ۱۴۰۸ ه. ق.

## ۱۳- نظریه هفتم

بنابر این نظریه، پدر و دختر در ازدواج مستقل هستند و هر کدام عقد ازدواج را بخواند صحیح است، ولو بدون اذن طرف دیگر خوانده باشد

## ۱۴- قائلین نظریه هفتم

شیخ طوسی را به سبب آن چه در المبسوط آمده، از قائلین این نظریه شمرده‌اند،<sup>۱</sup> ولی مطالعه دقیق نوشته‌های وی در المبسوط، نشان می‌دهد که ایشان در المبسوط، از قائلین عدم ولایت پدر است. وی در المبسوط می‌نویسد:

«النساء علی ضربین عاقله و مجنونه ... و إن كانت عاقلة نظرت: فان

كان لها أب و جد أجبرها، و إن كانت بكرة، صغيرة كانت أو كبيرة»<sup>۲</sup>

«زنان بر دو قسم هستند: عاقله و مجنونه ... و اگر عاقله باشد، نگاه می‌شود به این که اگر پدر و جد دارد، این این دو نفر دختر را اجبار می‌کنند (حق دارند بدون رضایت او، شوهر دهند) و اگر چه باکره باشد، چه صغیره باشد، چه کبیره.»

محقق نراقی در المستند می‌نویسد:

«و علی هذا، فلا یكون تعارض بین الاخبار، ولا وجه لرفع الید عن

أحد القسمین، بل ینجب العمل بکلیهما، فیحکم باستقلال کل منهما»<sup>۳</sup>

«بنابراین، بین اخبار تعارض وجود ندارد، سببی هم نیست که از دو قسم آن روایات (روایاتی که دلالت بر ولایت پدر داشت و روایاتی که دلالت بر استقلال دختر در امر ازدواج داشت) دست برداریم؛ بلکه عمل

<sup>۱</sup> - الطوسی، محمد بن الحسن بن علی، «المبسوط فی فقه الامامیه»، طهران: المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۷ ه.ق، ج

۴ ص ۱۶۴

<sup>۲</sup> - «همان»

<sup>۳</sup> - احمد ابن محمد مهدی النراقی، «مستند الشیعه فی احکام الشریعه»، مشهد، مؤسسه آل البیت لاحیاء

التراث، ۱۴۱۵ ه.ق، ج ۱۶، ص ۱۲۱



به هر دو قسم روایات واجب است. در نتیجه، باید بر استقلال هر دو (پدر و دختر) حکم بشود.»

این عبارت نشان می دهد که مرحوم نراقی از نظریه اولش که تخییر بوده، برگشته است.

طبق نقل محقق نراقی در المستند ، این قول در الوافی نیز پذیرفته شده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - احمد ابن محمد مهدی النراقی، «مستند الشیعه فی احکام الشریعة»، مشهد، مؤسسه آل البیت لاحیاء

## ۱۵- نظریه هشتم

بنابر این نظریه، پدر می تواند بدون اذن دختر، وی را شوهر بدهد. همچنین دختر می تواند بدون اذن پدر ازدواج کند؛ ولی اگر پدر و دختر در یک زمان عقد ازدواج را بدون اذن یکدیگر خونده باشند. انتخاب پدر بر انتخاب دختر مقدم است.

## ۱۶- قائلین نظریه هشتم

آیه الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم از قائلین این نظریه است.

«و يمكن الجمع بينهما بحمل ما دل على عدم مدخلتها في أمر تزويجها مطلقاً على ما اذا أقدم أبوها على تزويجها و يكون المراد (ح) من قوله «ليس لها مع أبيها أمر» هو أنه ليس مع تزويج أبيها أياها الرد و الاجازة و حمل ما دل على استقلالها في ها أمر على غير هذه الصورة - كي يكون حاصل الجمع استقلال كل منهما في أمرها التزويج مع تقديم اختيار الأب على اختيارها مع سبق اختيار الأب أو تقارنها.»<sup>۱</sup>

«جمع بین اخبار مخالف، این است که آن اخباری که دلالت بر عدم مدخلیت دختر در ازدواج خود داشت (ولایت پدر را ثابت می کرد) حمل شود بر این که پدر دختر را شوهر داده باشد و در این هنگام مراد مقصود امام از قول «با وجود پدرش دختر حقی ندارد» این می شود که دختر وقتی که پدرش وی را به شوهر داد حق اذن دادن و رد کردن عقد را ندارد و اخباری که دلالت بر استقلال دختر در کار خود داشت (ولایت دختر را ثابت می کرد) حمل شود بر غیر صورت مذکوره که در نتیجه این جمع استقلال پدر و دختر در نکاح حاصل می شود با این قید که اختیار و

<sup>۱</sup> - میرزا محمد آشتیانی، «کتاب النکاح»، مشهد، چاپخانه خراسان، ص ۲۳.

تصمیم پدر بر تصمیم دختر مقدم است اگر تصمیم پدر بر تصمیم دختر  
مقدم شود یا هر دو در یک وقت اختیار کنند.»

## ۱۷- نظریه نهم

بنابر این نظریه، پدر می تواند بدون اذن دختر، وی را شوهر بدهد. همچنین دختر می تواند بدون اذن پدر ازدواج کند. ولی پدر می تواند عقد دختر را فسخ کند. اگر پدر عقد دختر را فسخ کند، عقد دختر باطل می شود اگر فسخ نکند، برای صحت عقد دختر، اجازه پدر لازم نیست.

## ۱۸- قائلین نظریه نهم

آیه الله حکیم در مستمسک العروة الوثقی می نویسد:

«والذی یتحصل من جمیع ما ذکرنا : نفوذ عقد الأب بدون اذن البنت اعتماداً علی صحیح محمد بن مسلم ، و خبر علی بن جعفر ، و نحوها. و نفوذ عقد البنت بدون اذن الأب اعتماداً علی خبر سعدان المعتضد بالنصوص الواردة فی المتقدمة ... إلى أن قال : و أنه إذا عقدت البنت صح عقدها ، لكن يجوز للأب نقضه ، فاذا نقضه انتقض»<sup>۱</sup>

«در نتیجه بحث های گذشته به این می رسیم که عقد پدر که بدون اذن دختر است، نافذ است؛ به دلیل روایات، همچون صحیح محمد بن مسلم و خبر علی بن جعفر و امثال این دو روایت و همچنین عقد دختر که بدون اذن پدر باشد به دلیل خبر سعدان که (ضعفش) جبران می شود با نصوص وارد شده که (این نصوص هم) در بحث متعه گذشت، نافذ است ... و زمانی که دختر (بدون اذن پدر) ازدواج کند، عقدش صحیح است ولی پدر می تواند عقد را نقض (فسخ) کند. اگر پدر عقد را نقض کند عقد منتقض (باطل) می شود.»

۱- الطباطبائی الحکیم، سید محسن بن مهدی ، «مستمسک العروة الوثقی»، قم، مکتبه السید المرعشی، ۱۴۰۴

## در مذهب حنفیه

### ۱- دیدگاه حنفیه

از دیدگاه حنفی‌ها، ولایت پدر بر دختر بالغه رشیده باکره، ولایت استحباب است؛ یعنی پدر بر دختر بالغه رشیده باکره ولایت اجبار ندارد. اگر دختر به خاطر عمل به سنت، از پدر اجازه بگیرد خوب است ولی لازم نیست. اگر پدر راضی هم نباشد، عقد دختر بر خود صحیح است.

اگر پدر دخترش را که بالغه و رشیده و باکره است شوهر بدهد، این عقد موقوف است بر اجازه و رضایت دختر. اگر دختر راضی شد، عقد صحیح است و اگر راضی نشد و عقد را رد کرد عقد باطل خواهد شد.

اگر دختر با مهریه ای کمتر از مهرالمثل ازدواج کند، آیا اولیای او، حق اعتراض دارند یا نه؟ در این جا، بین حنفی‌ها اختلاف نظر وجود دارد. از نظر حنفی‌ها زوج باید کفو دختر باشد. در این رابطه سمرقندی در تحفة الفقهاء می‌نویسد:

«ثم لا خلاف بین اصحابنا أن الکفاءة معتبرة فی النکاح»<sup>۱</sup>

«سپس بین علماء حنفی بر معتبر بودن کفایت در نکاح هیچ اختلافی

نیست.»

<sup>۱</sup> السمرقندی، علاء‌الدین محمد، «تحفة الفقهاء»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۲، ص ۱۵۴.

## ۲- عبارات علماء حنفیه

سرخسی در المبسوط می‌نویسد:

«قال) رضی الله عنه و إذا زوج الرجل إبنته الكبيرة و هی بکر فبلغها فسکتت فهو رضاها و النکاح جایز علیها و إذا أبت و ردت لم یجز العقد عندنا»<sup>۱</sup>

«گفت) خدا از او راضی باشد، زمانی که پدر، دختر کبیره اش را به شوهر بدهد و دختر هم باکره باشد، زمان رسیدن خبر ازدواج به دختر اگر دختر ساکت بماند و حرفی نزند این نشانه رضاست؛ نکاح صحیح است و اگر نکاح را رد کند، این عقد جایز نیست (صحیح نیست) در نزد ما.»

سمرقندی در کتاب تحفة الفقهاء می‌نویسد:

«و النوع الثانی و هو فی حق الكبيرة العاقلة

قال أبوحنيفة و زفر: ليس لأحد عليها ولاية بطريق الحتم، و انما تثبت عليها الولاية، بطريق الندب و الاستحباب، و هو قول أبو یوسف الأول، حتی إن المرأة إذا زوجت نفسها من كفاء بمهر وافر فانه یجوز و ليس للأولياء حق الفسخ. و إذا زوجت من غير كفاء فلهم حق الفسخ. و إذا قصرت عن مهر مثلها كان للأولياء حق الفسخ عند أبي حنيفة، و قال أبو یوسف و محمد و شافعی: ليس لهم ولاية الفسخ»<sup>۲</sup>

«و نوع دوم در حق (دختر) بالغه رشیده

<sup>۱</sup> - سرخسی، شمس الدین، «المبسوط»، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ه.ق، ج ۵، ص ۲.

<sup>۲</sup> - السمرقندی، علاء الدین محمد، «تحفة الفقهاء»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲، ص ۱۵۲.

ابوحنیفه و زفر گفتند: هیچ کسی ولایت حتم (اجبار) بر دختر بالغه رشیده ندارد، ولایت ثابت شده بر دختر بالغه عاقله از طریق ندب و استحباب ثابت شده است. این قول ابویوسف اول هم است، حتی زمانی که دختر عاقله با شوهر کفو و با مهریه فراوان ازدواج کند، عقد صحیح است. و اولیای او حق فسخ ندارد. زمانی که دختر با غیر کفو ازدواج کند، اولیاء حق فسخ دارند. و اگر مهریه اش کمتر از مهرالمثل باشد نزد ابوحنیفه اولیای او حق فسخ دارند، ولی ابویوسف و محمد و شافعی گفتند: اولیای او حق فسخ ندارند.»

أبوبکر کاشانی در بدایع الصنائع می نویسد:

«و أما ولاية الندب و الاستحباب فهي الولاية على الحرة البالغة العاقلة بکراً كانت أو ثیباً فی قول أبی حنیفة و زفر و قول أبی یوسف الأول و فی قول محمد و أبی یوسف الآخر الولاية علیها ولاية مشتركة»<sup>۱</sup>

«اما ولایت ندب و استحباب ( ولایت غیر اجباری ) این ولایت ولایت بر دختری که آزاد و بالغه و باکره است، می باشد، دختر چه باکره باشد چه ثیبه (غیر باکره). این قول قول ابوحنیفه و زفر و ابویوسف اول است. اما در قول محمد و ابویوسف آخر، ولایت بر دختر آزاد و بالغه و عاقله، ولایت مشترک است»

ابن نجم در کتاب البحر الرائق می نویسد:

«و هي فی النکاح نوعان : ولایت ندب و استحباب و هي الولاية على العاقلة البالغة بکراً كانت أو ثیباً ...

قوله ( نفذ نکاح حرة مکلفة بلا ولی ) لانها تصرفت فی خالص حقها و هي من أهله لكونها عاقلة بالغه ...

<sup>۱</sup> - الکاشانی، علاء الدین ابوبکر بن مسعود، «بدایع الصنائع فی ترتیب السرائع»، پاکستان، المكتبة الجیبیة، ۱۴۰۹

و الأصل هنا أن كل من يجوز تصرفه في ماله بولاية نفسه يجوز  
نكاحه على نفسه ، وكل من لا يجوز تصرفه في ماله بولاية نفسه لا يجوز  
نكاحه على نفسه»<sup>۱</sup>

«و آن (ولایت) در باب نکاح دو نوع است : ولایت ندب و  
استحباب و این ولایت ، ولایت بر دختر عاقله بالغه است؛ چه دختر باکره  
باشد و چه غیر باکره (بیوه) ...

قول مصنف (الشیخ أبی البرکات النسفی) که گفته: نکاح زن آزاد  
مکلفه (بالغه و عاقله) بدون اذن ولی، صحیح است؛ چون دختر در حق  
خود تصرف کرده است و دختر اهل تصرف است، چون دختر عاقل و  
بالغ است ...

اصل این جا این است که هر کس که با ولایت خود در مالش بتواند تصرف کند،  
می تواند بر خود عقد بخواند و هر کسی که با ولایت خود نتواند در مال خود تصرف  
کند، نمی تواند بر خود عقد بخواند.»

الحصفکی در الدر المختار می نویسد:

«و هی نوعان : ولایة ندب علی مکلفه و لو بکراً ...

( فنفذ نکاح حرة مکلفة بلا ) رضا ( ولی ) و الأصل کل من تصرف فی  
ماله تصرف فی نفسه ، و ما لا فلا »<sup>۲</sup>

«و آن (ولایت) دو نوع است : ولایت ندب بر دختر مکلفه (عاقله و  
بالغه) اگر چه دختر باکره باشد...»

<sup>۱</sup> - المصری، ابن نجم، «البحر الرائق شرح کنز الدقائق»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ هـ. ق، ج ۳، ص

<sup>۲</sup> - الحصفکی (مشهور به ابن عابدین)، علاءالدین، «الدر المختار شرح تنویر الابصار»، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵



«(پس نافذ است - صحیح است - نکاح دختر آزاد مکلفه بدون) رضای (ولی) و اصل این است که هر کس که در مالش - بتواند - تصرف کند می تواند در نفس خود تصرف کند و اگر در مالش نتواند تصرف کند نمی تواند در نفسش تصرف کند.»

نظام الدین در فتاوی الهندیة می نویسد:

«سئل شیخ الاسلام عطاء بن حمزة عن امرأة شافعية بکر بالغة زوجت نفسها من حنفی بغیر اذن أبيها و الأب لا یرضی و رده ، هل یصح هذا النکاح قال نعم و کذا لک لو زوجت نفسها من شافعی کذا فی الظهریة \* لا یجوز نکاح أحد علی بالغة صحیحة العقل من أب أو سلطان بغیر إذنها بکراً کانت ثیباً. فان فعل ذالک فالنکاح موقوف علی إجازتها فان إجازته جاز و ان رده بطل کذا فی السراج الوهاج»<sup>۱</sup>

«از شیخ الاسلام عطاء بن حمزه سؤال شده از زنی که شافعی و باکره و بالغه بوده و با مردی که حنفی بوده بدون اذن پدر ازدواج کرده و پدر هم راضی نمی شود و او عقد را رد کرده است، آیا این نکاح صحیح است. (شیخ الاسلام) گفت: بله (صحیح است). و همچنین اگر با مردی شافعی ازدواج کرده بود این حکم را داشت. این در الظهریة هم هست. نکاح هیچ کس از پدر و سلطان بدون اذن دختر، بر دختر بالغه عاقله جایز نیست، چه دختر باکره باشد و چه بیوه. اگر این کار را بکنند (بدون اذن دختر باکره بالغه عاقله او را شوهر بدهند) نکاح موقوف است بر اجازه دختر. اگر اجازه بدهد نکاح جایز (صحیح) است و اگر رد کند نکاح را، نکاح باطل است. این در السراج الوهاج هم هست.»

داماد افندی در مجمع الانهار می نویسد:

<sup>۱</sup> - نظام الدین «و دیگران»، «الفتاوی الهندیة»، ۱۳۱۰، ج ۱، ص ۲۷۸.

«نفذ ( ای صح ( نکاح حرة ) احترازاً عن الأمة لأن نکاحها موقوف على اذن مولاها كتوقف نکاح الصغيرة و المجنونة و المعتوهة على اذن المولى و لذا قال: (مکلفة) بکراً کان أو ثیباً ( بلا ولی ) أى و لو کان النکاح بلا اذن ولی و حضوره عند الشیخین فى الظاهر الروایة لأنها تصرف فى خالص حقها ، و هى من أهله لكونها عاقلة بالغة ، و لهذا کان لها التصرف فى المال ، و الأصل هنا أن کل من يجوز تصرفه فى ماله بولاية نفسه يجوز نکاحه على نفسه ، و کل من لا يجوز، لا»

«نافذ است) یعنی صحیح است (نکاح زن آزاد) - قید آزاد - به خاطر خارج کردن أمه - کنیز - از حکم است؛ چون نکاح کنیز موقوف است بر اذن صاحبش ، مثل توقف نکاح صغیره و زن دیوانه و ناقص العقل بر اذن مولى و به خاطر همین گفته: (مکلفه) دختر باکره باشد یا بیوه (بدون ولی) یعنی اگرچه نکاح بدون اذن ولی و بدون حضور او باشد در نزد شیخین در ظاهر روایت، چون دختر در حق خود تصرف کرده و دختر اهل تصرف بوده، چون دختر عاقل و بالغ است. به خاطر همین دختر می تواند در مال خود تصرف کند. و اصل اینجا این است که همانا هر کس برایش تصرف مالش با ولایت خود جایز است، نکاح هم بر خود جایز است، و هر کس که در مال خود با ولایت خود نمی تواند تصرف کند نمی تواند بر خود عقد بخواند.»

مرغیانی در الهدایة می نویسد:

«و لنا حرة مخاطبة فلا يكون للغير عليها ولاية الاجبار و الولاية على الصغيرة لقصور عقلها و قد کمل بالبلوغ بدلیل توجه الخطاب فصار

۲۳۳- شیخ زاده عبدالرحمن بن شیخ محمد (داماد افندی)، «مجمع الانهار»، بیروت، دار احیاء التراث العربی،

کالغلام ، و کالتصرف فی المال و انما یملک الأب قبض الصداق برضاها  
دلالة ، و لهذا لا یملک مع نهیها»<sup>۱</sup>

«و دلیل ما این است که آن دختر آزاد و مکلف است. پس بر آن  
دختر، غیر خودش ولایت اجبار ندارد. ولایت بر دختر صغیره به خاطر  
قصور عقل صغیره است و دختر مکلفه با بالغ شدن به کمال عقل رسیده  
است. چون تکلیف بر وی صادر شده است. پس دختر بالغه مثل پسر  
شده، و همان طور که در مالش می تواند تصرف کند. قبض مهریه از  
طرف پدر که با رضایت دختر می شود دلالت بر این دارد. بخاطر همین،  
پدر با نهی دختر نمی تواند مهریه را بگیرد.»

۲۳۴- برهان القدس ابی الحسن علی بن ابی بکر المرغیانی، «الهدایة شرح بدایة المبتدی» مصر، مکتبة

## استدلال و جمع بندی آراء

۱. استدلال های شیعه

أ- استدلالهای نظریه اول

۱. آیات

الیف) «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»

«پس اگر باز زن را طلاق داد دیگر بر او حلال نیست، مگر آن که به نکاح مردی دیگر درآید، و هرگاه آن مرد زن را طلاق دهد، اگر می دانند که حدود خدا را رعایت می کنند رجوعشان را گناهی نیست. اینها حدود خدا است که برای مردمی دانا بیان می کند.»<sup>۲</sup>

آیه، نکاح را به زن اضافه کرده، یعنی کار نکاح را به زن نسبت داده است. همچنین در عبارت «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا» که رجوع زن و شوهر به یکدیگر عقد جدید می خواهد، و این رجوع به زن و شوهر واگذار شده است.

<sup>۱</sup> - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۳۰

<sup>۲</sup> - عبدالمحمد آیتی، «قرآن مجید»، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۴ ه.ش.، چاپ چهارم

ب) «وَالَّذِينَ يُتَوَقَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»<sup>۱</sup>

«کسانی که از شما بمیرند و همسرانی باقی می گذارند، باید چهارماه و ده روز انتظار بکشند (وعده نگهدارند) و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند گناهی بر شما نیست که هرچه می خواهند درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند (و با مرد دل خواه خود ازدواج کنند) و خدا به آنچه عمل می کنید آگاه است.»<sup>۲</sup>

در این آیه، بدون شرط اذن ولی، عقد نکاح از طرف زن مباح گردیده است. پس زن بدون اذن ولی می تواند ازدواج کند.

اگر کسی بگوید در آیه مقصود از کلمه «بالمعروف» عقد ولی است، در جواب گفته می شود: اگر مقصود از کلمه «بالمعروف» عقد ولی بر دختر باشد، این با مفهوم «فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ» سازگاری ندارد. «فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ» یعنی عقد را خودشان بخوانند، نه کسی دیگری.

ج) «وَأِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمُ أَرْكَانُ الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۳۴

<sup>۲</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه»، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۳۵

<sup>۳</sup> - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۳۲

«و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و عده خود را به پایان رسانیدند، مانع آنان نشوید که با همسران (سابق) خویش ازدواج کنند، اگر در میان آنان به طرز پسندیده‌ای تراضی برقرار گردد، این دستوری است که تنها افرادی از شما که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن پند می‌گیرند (و به آن عمل می‌کنند). این (دستورها) برای نمو (خانواده‌های) شما موثرتر، و برای شستن آلودگی مفیدتر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»<sup>۱</sup>

در این آیه هم عقد نکاح به زن اضافه شده، یعنی به زن واگذار شده است و اولیاء از مانع شدن بر این نکاح منع شده‌اند.

آیات فوق، تخصیص نخورده است، تا مقصود از زن، زن غیر باکره باشد؛ بلکه آیات مذکوره زنی که بکارتش را از دست نداده را نیز شامل می‌شود. باکره بودن در موارد بالا بعید است ولی غیرممکن نیست؛ چون ممکن است دخول از دبر انجام شده باشد و هنوز باکره باشد.

## ۲. روایات

الیف) صحیح منصور بن حازم

«منصور بن حازم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: تُسْتَأْمَرُ الْبِكْرُ وَغَيْرُهَا وَلَا

تُنْكَحُ إِلَّا بِأَمْرِهَا»<sup>۲</sup>

«منصور بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

از باکره و غیر باکره اجازه گرفته می‌شود و بدون اذن او، شوهر داده نمی‌شود.»

ب) روایت زرارة

۱ - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۲۸

۲ - محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی، «تهذیب الاحکام» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۶۵، چاپ

چهارم، ج ۷، ص ۳۸۰

محمد بن الحسن الحر العاملی، «وسائل الشیعة» بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱۴، ص ۲۰۳

«عن زارة عن أبي جعفر عليه السلام قال:

- إِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَالِكَةَ أَمْرِهَا تَبِيعُ وَ تَشْتَرِي وَ تَعْتِقُ وَ تَشْهَدُ وَ تُعْطِي مِنْ مَالِهَا مَا شَاءَتْ فَإِنَّ أَمْرَهَا جَائِزٌ تَزْوِجُ إِنْ شَاءَتْ بِغَيْرِ إِذْنِ وَلِيِّهَا، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ كَذَلِكَ فَلَا يَجُوزُ تَزْوِجُهَا إِلَّا بِأَمْرِ وَلِيِّهَا»<sup>۱</sup>

«امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود:

- هر زنی که مالک امور خویش است، می تواند خرید و فروش کند، از غلامهایش آزاد کند. شهادت دهد، از مالش هر چه قدر که تمایل دارد احسان کند، تصمیم گیری در دست اوست. اگر دختر بخواهد می تواند بدون اذن ولی ازدواج کند و اگر شرائط مذکور را نداشته باشد بدون اذن ولی خود نمی تواند ازدواج کند»  
پس زنی که شرایط مذکور در حدیث را داشته باشد می تواند بدون اذن ولی ازدواج کند و اگر این شرایط را نداشته باشد ولی بر وی ولایت خواهد داشت و نمی تواند بدون اذن ولی ازدواج کند.

شرایط جامع بین خرید، فروش، آزاد کردن غلام، عطا کردن مال خود و شهادت دادن، چنان که در رساله ها توضیح داده شده از این قرار است:

۱. بالغ باشد؛

۲. عاقل باشد؛

۳. مالک باشد: (این شرط فقط در خرید - فروش، آزاد کردن غلام و

عطای مال خود به دیگری شرط شده است.)<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی ، «تهذیب الاحکام» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۶۵، چاپ چهارم، جلد ۷، ص ۳۷۸

محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی ، «الاستبصار» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۶۳، چاپ چهارم، ج ۳، ص ۲۳۴

محمد بن الحسن الحر العاملی «وسائل الشیعة» بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱۴، ص ۲۱۵

<sup>۲</sup> - سید محمد حسن بنی هاشم خمینی، «توضیح المسائل مراجع عظام»، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸

ج) روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله:

«عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله عن ابی عبدالله علیه السلام قال: تَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ مَنْ شَاءَتْ إِذَا كَانَتْ مَالِكَةً لِأَمْرِهَا فَإِنْ شَاءَتْ جَعَلَتْ وَلِيًّا»<sup>۱</sup>

«عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل کرد که فرمود:

اگر زن مالک امور خویش باشد می تواند هر وقتی که خواست ازدواج کند و اگر بخواهد می تواند برای خود ولی نصب کند»

د) خیر سعدان بن مسلم

«عن سعدان بن مسلم قال: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَأْسَ بِتَزْوِيجِ الْبِكْرِ إِذَا رَضِيََتْ بِغَيْرِ إِذْنِ أَبِيهَا»<sup>۲</sup>

«سعدان بن مسلم می گوید: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هیچ اشکالی در ازدواج باکره بدون اذن پدر هنگامی که باکره به این ازدواج راضی باشد، نیست.»

### ۳. اجماع

چاپ سوم، ج ۲، ص ۲۲۰، ۳۲۴، ۳۲۶

۱ - محمد بن یعقوب بن اسحاق الكليني، «كافي» تهران، دارالكتاب الاسلامية، ۱۳۸۸، چاپ سوم، ج ۵، ص ۳۹۲

محمد بن الحسن الحر العاملي، «وسائل الشيعة» بيروت، داراحياء التراث العربي، ج ۱۴، ص ۲۰۳  
۲ - محمد ابن الحسن ابن علي الطوسي، «الاستبصار» تهران، دارالكتاب الاسلامية، ۱۳۱۳، چاپ چهارم، ج ۳، ص ۲۳۶

محمد ابن الحسن ابن علي الطوسي، «تهذيب الاحكام» تهران، دارالكتاب الاسلامية، ۱۳۶۵، چاپ چهارم، جلد ۷، ص ۳۸۰

محمد بن الحسن الحر العاملي، «وسائل الشيعة» بيروت، داراحياء التراث العربي، ج ۱۴، ص ۲۱۴



بین قائلین نظریه اول، سید مرتضی (ره) در الناصریات ادعای اجماع کرده است.<sup>۱</sup> با مطالعه روایات و فتواهای علمای قبل و بعد از مرحوم سید مرتضی (ره) در فقه کنونی شیعه، اجماع در این مسئله بین علمای شیعه، با اختلافات ذکر شده دلیل قوی به نظر نمی آید.

اضافه بر این، دلیلیت و حجیت اجماع در شیعه مباحث خاص خود را دارد که در کتب اصول شیعه بحث شده است.<sup>۲</sup>

#### ۴. اصل

دلیل چهارم، اصالت عدم اذن ولی در صحت عقد است. یعنی اصل این است که در نکاح، اذن پدر شرط نیست.

بر این سخن تأییدی می آورند که بلوغ و رشد عقلی، ملاک تصرف در همه امور مربوطه است. فرد را بعد از بلوغ و رشد عقلی در بعضی از امور (مثل تصرف در مال خود) آزاد گذاشتن و در بعضی از امور (مثل نکاح) حق تصرف و تصمیم گیری را از وی ساقط کردن، دلیلی ندارد و تحکم است. در بین علمای شیعه، هیچ اختلافی بر خروج فرد از ولایت پدر در امور مالی بعد از بلوغ و رشد عقلی، نیست. و بر پدر تسلیم مال به فرد بالغ و عاقل واجب است. همچنین اتفاق است بر این که مال شخص عاقل محجور نمی شود مگر در موارد استثنایی، آن هم با دلیل.

همچنین قائلین این نظریه گفته اند:

«آنان که قائل به ولایت پدر و جد بر دختر بالغه رشیده هستند، گفته اند:

<sup>۱</sup> - «پیشین با ص ۳۲۱»

<sup>۲</sup> - محمد رضا المظفر، «اصول الفقه»، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۴ ه.ش.، چاپ هفتم، ج ۲، جزء ثالث، باب

اگر پدر و جد، هردو غایب باشند دختر می تواند ازدواج کند یا کسی را برای این که او را به شوهر دهد، از طرف خود وکیل کند. چرا این سخن را در صغیره نگفته اند که اگر پدر و جد هردو غایب باشد ولایت بر صغیره ساقط می شود؛ بلکه گفته اند که در این حال، ولایت ساقط نمی شود. در حالی که قائلین به ولایت پدر بر دختر بالغه رشیده، بین ولایت بر صغیره و ولایت بر بالغه و رشیده و باکره هیچ فرقی نیست.

دلیل سوم (اجماع)، به خاطر مخالفت شیخ صدوق<sup>۱</sup> و شیخ مفید<sup>۲</sup> و به خاطر جایگاه خاصی که اجماع در مکتب شیعه دارد، دلیل محکمی نیست؛ ولی استدلالهای قرآنی قابل اعتماد است. اگرچه شأن نزول آیات در مورد زنان مطلقه است ولی در بیان حکم، حکم تخصیص به زن مطلقه و غیر باکره نخورده، بلکه مطلق آمده و شامل زن بالغه و عاقله و باکره می شود.

در مطلقه، اگرچه بعید است که زن باکره باشد ولی ممکن است.

بعضی از علمای شیعه مثل شهید ثانی (ره) در مقابل دلیل چهارم (اصل عدم اذن ولی در صحت عقد) اصل استصحاب ولایت پدر بر دختر را مطرح کردند و ادعا کردند روایات دال بر ثبوت ولایت پدر، جمعیت دلیل چهارم را از بین می برد.<sup>۳</sup> در مقابل، می توان گفت در این مسئله اجرای استصحاب به خاطر تغییر موضوع درست نیست؛ چون با بلوغ و رشد عقلی، موضوع کاملاً عوض می شود؛ مگر این که شرط اجرای استصحاب را وحدت موضوع ندانیم، بلکه وحدت قضیه متیقنه با قضیه مشکوکه بدانیم.

<sup>۱</sup> - ابن بابویه القمی، محمد بن علی بن الحسین، «الهدایة»، قم، مؤسسة الامام الهادی علیه السلام، ۱۴۱۸ ه. ق.

<sup>۲</sup> - محمد بن محمد بن النعمان، «المقنعة»، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ ۱۴۱۰ ه. ق.، ص ۵۱۰

<sup>۳</sup> - العاقلی، زین الدین بن علی، «مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام»، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة،

البته این را نیز باید اضافه کرد که شناخت زنان باکره به مردان، نسبت به شناخت پدر به مردان خیلی کم است.

علاوه به مطلب بالا، اهمیت ضررهای مادی که با ولایت دختر بالغه عاقله بر امور مالی به دست وی سپرده می شود، با ضررهای امر ازدواج قابل قیاس نیست. برای ادامه نسل انسان سالم از لحاظ فکری، جسمی و روحی و برای نظم اجتماع که در خوشبختی و سعادت انسان نقش خیلی موثر است، امر ازدواج نقش اول را دارد. این مسئله را با امور مالی مقایسه کردن و برای اثبات استقلال دختر در نکاح، استقلال دختر را در امور مالی مثال زدن، برای اثبات مدعا دقیق نیست.

## ب) استدلالهای نظریه دوم

## ۱. آیات

أَلِيف) « وَ انْكَحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ »<sup>۱</sup>

«مردان و زنان بی همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را، اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنان را از فضل خود بی نیاز می سازد، خداوند واسع و آگاه است»<sup>۲</sup>

ب) «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بَيْنَهُ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»<sup>۳</sup>

«اگر برایشان مهری معین کرده اید و پیش از نزدیکی طلاقشان می گوئید، نصف آنچه مقدور کرده اید بپردازید، مگر آن که ایشان خود، یا کسی که عقد نکاح به دست اوست، آن را ببخشد. و بخشیدن شما به پرهیزگاری نزدیکتر است، و فضیلت را میان خود فراموش نکنید، که خدا به کارهایی که می کنید بینا است»<sup>۴</sup>

در آیه اول، برخلاف آیات ۲۳۰، ۲۳۲ و ۲۳۴ سوره بقره، نکاح به ولی نسبت داده شده است نه به زن و کار را بر اولیاء واگذار کرده است.

<sup>۱</sup> - قرآن کریم، سوره نور، آیه ۳۲

<sup>۲</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۵۶

<sup>۳</sup> - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۳۷

<sup>۴</sup> - عبدالمحمد آیتی، «قرآن کریم»، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۴ ش، چاپ چهارم، ترجمه آیه ۲۳۷

در آیه دوم هم از کسی که عقد نکاح در دست اوست، بحث شده است. اگر «الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ» را بر شوهر حمل کند، با فعل مخاطب (که در آیه شوهران به شکل فعل مخاطب آمده است) هماهنگی ندارد؛ چراکه با فعل غایب ذکر شده است (أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ).

پس مقصود، اولیای عقد است، نه شوهران.

در بعضی کتب تفسیری بخشش عقد مهریه توسط اولیاء در مورد صغیره جایز دانسته شده، نه در مورد زن بالغه و رشیده. در تفسیر اثنی عشری آمده است:

«إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ: مگر آن که زنان مطلقه که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل، عفو نمایند مجموع صدق را و ذمه زوج را از آن بری سازند. أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ: یا عفو کنندگان آن کسی که به دست او است نکاح زوجه. مراد ولی زوجه که پدر یا جد او باشد از طرف پدر هرگاه زوجه صغیره باشد، یعنی ولی صغیره، جمیع صدق را ابراء نماید با غبطه صغیره.»<sup>۱</sup>

بانوی اصفهانی (ره) در مخزن العرفان می نویسد:

«فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ:

هرگاه مردی زن خود را طلاق دهد پس از آن که مهری برای وی مقرر نموده لکن هنوز مقاربت و جماعی نشده، بایستی نصف مهر را بدهد و ظاهراً این حکم مولوی است که نصف مهر واجب میشود بگردن مرد؛ به دلیل این که چنانچه از آیه برمی آید این دین ثابت است مگر در صورتی که زن یا اولیای او مثل پدر یا جد در صورتی که زن صغیره باشد نصف مهر را ببخشند.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - حسین بن احمد الحسینی شاه عبدالعظیمی، «تفسیر اثنی عشری»، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۴-

۱۳۶۳، چاپ اول، ج ۱، ص ۴۲۴

<sup>۲</sup> - بانوی اصفهانی، «مخزن العرفان در علوم قرآن» تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۳۴۵

بنابر تفسیر فوق مقصود از « بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ »، اولیاء است و مقصود از « اولیاء »، اولیاء صغیره است. و با « أَنْ يَعْفُونَ » هم حکم دختر بالغه رشیده بیان شده است. « بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ » برای بیان طرز بخشش مهریه است. اگر دختر صغیره باشد که ولایت پدر بر صغیره هم از طرف تمام علمای شیعه قبول شده است. پس این آیه با تفسیر اخیر، دلیل اثبات نظریه دوم نمی‌شود.

## ۲. روایات

ألیف) صحیحة ابن ابی یعفر:

«عن ابن ابی یعفر، عن أبی عبدالله (علیه السلام) قال:

- لا تزوج ذواتُ الأباءِ من الأُبکَّارِ إلاَّ بإذنِ آبائِهِنَّ»<sup>۱</sup>

«امام صادق (علیه السلام) فرمود:

باکره هایی که پدر دارند بدون اذن پدر نمی‌توانند ازدواج کنند.»

ب) صحیحة محمد بن مسلم:

«عن محمد بن مسلم عن احدهما (علیهما السلام) قال:

- لا تُسْتَأْمَرُ الْجَارِيَةُ إِذَا كَانَتْ بَيْنَ أَبَوَيْهَا لَيْسَ لَهَا مَعَ الْأَبِ أَمْرٌ وَقَالَ: يُسْتَأْمَرُهَا

كُلُّ أَحَدٍ مَا عَدَّ الْأَبُ»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی، «الكافی» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۸۸، چاپ سوم، ج ۵،

ص ۳۲۹

محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی، «الاستبصار» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۱۳، چاپ چهارم، ج ۳،

ص ۲۳۵، ج ۱

محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی، «تهذیب الاحکام» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۶۵، چاپ چهارم،

جلد ۷، ص ۳۷۹، ج ۷

محمد بن الحسن الحر العاملی، «وسائل الشیعة» بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱۴، ص ۲۰۸، ج ۵، ح ۶

«یکی از دو امام (امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام) فرمودند: اگر پدر و جد دختر حاضر باشند اجازه دختر لازم نیست و با وجود پدر، دختر حقی ندارد و فرمودند: غیر از پدر، همه باید از دختر (در امر ازدواج) اجازه بگیرند.»  
(ج) صحیحة حلبی:

«عن الحلبي عن أبي عبدالله (عليه السلام) في الجارية يزوجها أبوها بغير رضا منها قال: لَيْسَ لَهَا مَعَ أَبِيهَا أَمْرٌ إِذَا أَنْكَحَهَا جَازَ نِكَاحُهُ وَإِنْ كَانَتْ كَارِهَةً»<sup>۱</sup>  
«امام جعفر صادق (عليه السلام) در مورد دختری که پدرش بدون رضایت او، وی را شوهر داده بود، فرمود:  
دختر با وجود پدر هیچ حقی ندارد. اگر پدر او را شوهر داد، عقد پدر لازم می شود، اگرچه دختر راضی نباشد.»

۱ - محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی، «الكافی» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۸۸، چاپ سوم، ج ۵، ص ۳۹۳، ح ۲

محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی، «الاستبصار» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۱۳، چاپ چهارم، ج ۳، ص ۲۳۵، ح ۵

محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی، «تهذیب الاحکام» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۶۵، چاپ چهارم، جلد ۷، ص ۳۸۰، ح ۱۳

محمد بن الحسن الحر العاملی، «وسائل الشیعة» بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱۴، ص ۲۰۵، ح ۳

۲ - محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی، «الكافی» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۸۸، چاپ سوم، ج ۵، ص ۳۹۳، ح ۴

محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی، «تهذیب الاحکام» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۶۵، چاپ چهارم، جلد ۷، ص ۳۸۱، ح ۱۵

محمد بن الحسن الحر العاملی، «وسائل الشیعة» بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱۴، ص ۲۱۵، ح ۷

## ۳. اصل

در این موضوع، قائلین این نظریه، اصل استصحاب را جاری می‌کنند؛ یعنی ولایت پدر را که بر دختر صغیره ثابت بود، در مورد دختر رشیده بالغه تا ثبوت وجود دلیلی که این ولایت را نفی کنند، استصحاب می‌کند. و می‌گویند دلیلی که این استصحاب را از بین ببرد ثابت نیست و دلالت تمام روایات متعارض این قول را به وجوهات دیگر، از جمله به ثبوت بودن دختر و تقیه حمل می‌کنند.

در مقابل، می‌توان گفت در این مسئله اجرای استصحاب به خاطر تغییر موضوع درست نیست؛ چون با بلوغ و رشد عقلی، موضوع کاملاً عوض می‌شود

## ۴. اعتبار

دلیل سوم قائلین این نظریه، اعتبار است؛ به این بیان که در سلب ولایت از دختر، حکمتی وجود دارد. حکمت این است دختران معمولاً در شناخت مردان قاصرالرأی هستند. اگر در ازدواج دختر، پدر دخالت نکند و ولایت نداشته باشد، اشتباه دختر برای خود و خانواده خود ضررهای جبران ناپذیری به بار خواهد آورد؛ چون در مسائل ناموس آبروی مردم بیشتر در خطر است.



## ج) استدلالهای نظریه سوم

## ۱. روایات

ألیف) موثقه صفوان

«قَالَ: اسْتَشَارَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَزْوِيجِ ابْنَتِهِ لِبْنِ أَخِيهِ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِفْعَلْ وَ يَكُونُ ذَالِكَ بَرِيضًا، فَإِنَّ لَهَا فِي نَفْسِهَا نَصِيبًا.

قَالَ: فَاسْتَشَارَ خَالِدُ بْنُ دَاوُدَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَزْوِيجِ ابْنَتِهِ عَلِيَّ بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِفْعَلْ وَ يَكُونُ ذَالِكَ بَرِيضًا فَإِنَّ لَهَا فِي نَفْسِهَا حَظًّا»

«صفوان گفت: عبدالرحمن در اینکه دخترش را به پسر برادرش شوهر دهد با امام موسی کاظم علیه السلام استشاره کرده امام فرمودند:

- همین کار را بکن و این ازدواج با رضایت دختر باشد. همانا دختر در نفس خود حقی (نصیبی) دارد.

همچنین صفوان گفت: خالد بن داود در این که دخترش را به علی بن جعفر (علیه السلام) شوهر دهد با امام موسی بن جعفر علیه السلام مشورت کرده. امام فرمود: همین کار را بکن و این ازدواج با رضایت دختر باشد. همانا دختر در نفس خود حظی (نصیبی) دارد.

۱ - محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی ، «تهذیب الاحکام» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۶۵، چاپ

چهارم، جلد ۷، ص ۳۷۹، ح ۱۰

محمد بن الحسن الحر العاملی ، «وسائل الشیعة» بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱۴، ص ۲۱۴، ح ۲

این مشورت‌ها که در حدیث مذکور است در مورد دختر بالغه و رشیده است و نمی‌تواند در مورد دختر صغیره یا در مورد زن ثیبه باشد؛ چون در حدیث برای دختر نصیب و حق ذکر شده است، در حالی که صغیره چنان‌که در فصل دوم گذشت هیچ نصیبی در این امر ندارد و همچنین چنان‌که در فصل چهارم خواهد آمد پدر بر زن ثیبه هیچ ولایت و حقی ندارد و در حدیث چون پدر امر به انجام این امر شده، پس حتماً پدر حقی داشته، با این بیان معلوم می‌شود که مشورت با امام (علیه السلام) در مورد دختر بالغه و رشیده بوده که از امر امام (افعل) ولایت پدر، که اگر ولایت نداشت امر به این کار خوب نمی‌شد و از کلمه «لها فی نفسها نصیباً» و «لها فی نفسها حظاً» نیز ولایت دختر ثابت می‌شود.

## ۲. جمع ادله متعارضه

چنان‌که در ادله نظریه اول و دوم گذشت، بعضی روایات ولایت را برای پدر و بعضی روایات ولایت را برای دختر ثابت می‌کرد. پس از هر دو قسم روایات، ثبوت ولایت پدر و دختر معلوم می‌گردد که این همان اشتراک پدر و دختر در ولایت است. اگر عقد نکاح با رضایت هر دو طرف (با رضایت پدر و رضایت دختر) خوانده شود، به هر دو قسم روایات عمل شده است.

## د) استدلال‌های نظریه چهارم

### ۱- تخییر در تعارض

مرحوم نراقی نظریه تخییر را در مستند الشیعه نقل کرده و در اوائل فرمایشاتش، مایل به این نظریه بوده ولی چنانچه از عبارت مرحوم نراقی که در قائلین نظریه هفتم گذشت، معلوم شد که به نظریه استقلال پدر و دختر فتوا داده‌اند. وی در مستند الشیعه دلیل این نظریه را حکم امام بر تخییر در زمان تعارض ادله گفته است.<sup>۱</sup>

تخییر در اصطلاح علم اصول به این معنا است که: «اصول عملی است که مکلف علم به تکلیف الزامی داشته باشد ولی شک کند در مکلف به و عمل به احتیاط هم به خاطر دائر شدن امر بین دو محذور (مثلاً تکلیف دایر باشد بین واجب و حرام) ممکن نباشد.»<sup>۲</sup>

چرا مرحوم نراقی (ره) قبل از اجرای اصل موضوعی یا قبل از مراجعه به عموم و اطلاق ادله یا قبل از حکم به احتیاط، که در این مسئله قابل اجرا است، چنان که این را شیخ انصاری هم گفته بود، به اجرای تخییر رای دادند تخییر در جایی است که اجرای احتیاط ممکن نباشد؛ در حالی که با به دست آوردن رضایت دختر و اذن پدر، به هر دو قسم روایات عمل می شود که همان احتیاط است.

<sup>۱</sup> - النراقی، احمد ابن محمد مهدی، «مستند الشیعه فی احکام الشریعة»، مشهد، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث،

۱۴۱۵ ه.ق، ص ۱۱۹.

<sup>۲</sup> - سید علی نقی حیدری، «اصول الاستنباط»، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ص ۲۳۳.

## ذ) استدلال‌های نظریه پنجم

### ۱. دلیل لغوی

لفظ، بدون قرینه حمل بر حقیقت می‌شود. پس نکاح را در روایات به معنای حقیقی که همان عقد دائمی است، حمل می‌کنیم. دلیل بر معنای حقیقی بودن نکاح در عقد دائم، مبادرت است. اگر کلمه «نکاح» بدون قرینه استعمال شود عقد دائم به ذهن خطور می‌کند.

با همین بیان روایاتی که دختر را در عقد نکاح مستقل دانسته، به عقد دائم حمل می‌کنیم و می‌گوییم پدر بر دختر در عقد دائم بنابر همین روایات محمول به عقد دائم ولایت دارد.

### ۲. دلیل عقلی

اگر دختر بالغه و باکره در متعه بی سرپرست باشد و کسی بر وی ولایت نداشته باشد و دختر نیز با شخصی عقد متعه بخواند، این کار باعث شرمندگی اولیای خانواده دختر در جامعه می‌شود، چون اهل سنت، عقد متعه را شرعی نمی‌دانند و متعه از نظر عرف پسندیده نیست؛ حتی زنان ثبیه به جای متعه، زنا را ترجیح می‌دهند. از این رو امام جعفر صادق (علیه السلام) در مورد مردی که با دختر باکره متعه می‌کرد فرمود:

«عن خصص بن البختری عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: في الرجل يتزوج البكر متعة. قال (عليه السلام):»

- يُكْرَهُ لِلْعَيْبِ عَلَى أَهْلِهَا<sup>۱</sup>

۱ - محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی، «الکافی» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۸۸، چاپ سوم، ج ۵،

ص ۴۶۲، باب الابکار، ح ۱

محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی، «الاستبصار» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۱۳، چاپ چهارم، ج ۳،

ص ۱۴۶، ح ۶

«پسندیده نیست، چون برای خانواده‌اش شرمندگی می‌آورد.»

در نتیجه، استقلال دختر بالغه و رشیده در عقد متعه، به ضرر خانواده و اولیای او تمام می‌شود. ضرر رساندن هم در اسلام نهی شده است.

### ۳. روایات

الیف) روایت ابی مریم

«عن ابی مریم، عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

«الْعُذْرَاءُ الَّتِي لَهَا أَبٌ لَا تَتَزَوَّجُ مَتَعَةً إِلَّا بِإِذْنِ أَبِيهَا»<sup>۱</sup>

«ابی مریم گفت: که امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: دختر باکره ای که

پدر دارد، بدون اذن پدر متعه نمی‌کند»

در جواب می‌توان گفت:

اگرچه لفظ را در مواردی که بدون قرینه است باید بر معنای حقیقی حمل کرد، ولی معنای حقیقی نکاح، عقد دائم نیست، بلکه عقد است که شامل عقد دائم و عقد موقت می‌شود. از این رو، نکاح را بر دو گونه دانسته‌اند: نکاح دائم و نکاح موقت. نیز می‌توان گفت: حقیقت نکاح در وطی است و وطی در دائم و متعه، یکی است.

محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی، «تهذیب الاحکام» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۶۵، چاپ چهارم،

جلد ۷، ص ۲۵۵، ح ۲۷

محمد بن الحسن الحر العاملی، «وسائل الشیعة» بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱۴، ص ۴۵۹، ح ۱۰

<sup>۱</sup> - محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، «من لایحضره الفقیه» قم، جامعه المدرسین، ۱۴۰۴.ق.

چاپ دوم، ج ۳، ص ۴۶۱

محمد بن الحسن بن علی الطوسی، «الاستبصار»، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۶۳، چاپ چهارم، ج ۳،

ص ۱۴۵

محمد بن الحسن بن علی الطوسی، «تهذیب الاحکام»، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۶۵، چاپ چهارم، ج

۷، ص ۲۵۵

در مورد ضرر در متعه هم می‌توان گفت در مسائل و احکام شرعی، ضرری وجود ندارد. خجالت زنان ثیبه برای عمل به حکم شرعی، چه جایگاهی در شریعت دارد؟ آیا این خجالت یا نظریه اهل سنت که در محل خود بحث شده است باعث می‌شود در ثیبه هم همین را بگوییم؟ آیا طلاق باعث شرمندگی خانواده و اولیای نمی‌شود؟

## ر) استدلالهای نظریه ششم

### ۱. جمع أدله متعارضه

اخباری که دلالت بر ولایت پدر بر دختر داشت، به خاطر کثرت حقوق و احکام دائم (از جمله نفقه، میراث، همیشگی بودن این وصلت و غیره...) که سبب می شود عقد دائم مهمتر از عقد متعه بشود، حمل به عقد دائم می شود. دختر چون شناخت کافی از مردان ندارد و در این امور نمی تواند تصمیمات مناسب را بگیرد، پدر بر وی ولایت دارد تا در این امور مهم دختر دچار اشتباه نشود و در نتیجه، به ضرر جبران ناپذیر نیفتد.

### ۲. روایات

ألیف) روایت ابی سعید القمط

«عن ابی سعید القمط قال:

- سئل أبو عبدالله عليه السلام عن التمتع من الأبكار اللواتي بين الأبوين، فقال

(عليه السلام):

- لا بأس ولا أقول كما يقول هؤلاء الأقباب»

«ابو سعید گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام در مورد متعه با دختر باکره ای که پدر و جد

داشت، سؤال شد (که آیا متعه با وی جایز است)؛ امام فرمود:

هیچ اشکالی ندارد و من مثل اقباب<sup>۱</sup> حکم نمی کنم»

<sup>۱</sup> - محمد بن الحسن الحر العاملي، «وسائل الشیعة» بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱۴، ص ۴۵۸، ح ۶

<sup>۲</sup> - اقباب: جمع قشب و آن کسی است که خیری ندارد. «فخر الدین الطریحی، «مجمع البحرین» بی جا،

نشر الثقافة الاسلامیة، ۱۴۰۸ هـ ق، چاپ دوم، ج ۳، ص ۵۰۶»

(ب) روایت حلبی

«عن أبي سعيد، عن الحلبي قال:

- سَأَلْتُهُ عَنِ التَّمَتُّعِ مِنَ الْبِكْرِ إِذَا كَانَتْ بَيْنَ أَبَوَيْهَا بِلَا إِذْنِ أَبَوَيْهَا قَالَ:

- لَا بَأْسَ مَا لَمْ يَفْتَضَّ مَا هُنَاكَ لِتَعْفٍ بِذَلِكَ»<sup>۱</sup>

«حلبی گفت:

- از امام (علیه السلام) در مورد متعه با دختر باکره ای که پدر و جد داشت،

بدون اذن پدر و جد، سؤال کردم (که چه حکمی دارد؟) فرمود:

اشکالی ندارد، مادامی که به فرج دختر دخول نکند، چرا که عفتشان در آن

است.»

در مورد جمع اخبار متعارض می توان گفت:

دلیلی که در حمل اخبار دال بر ولایت پدر بر دختر گفته شد؛ مبنی بر اینکه

احکام عقد دائم در قیاس با احکام عقد متعه بسیار است، را می توان چنین پاسخ داد

که کثرت احکام نمی تواند دلیلی استنباط حکم واقع شود. آیا کثرت احکام باعث

حمل روایات به وجوه مذکور می شود؟!

چنانچه در استدلالهای نظریه پنجم گذشت، در متعه ضررهایی هست که در

عقد دائم نیست، پس چرا این را نادیده گرفتند و بین وجوهات جمع، فقط این جمع

را، آن هم به خاطر کثرت احکام، برگزیدند؟!

اخباری که ذکر شده، معارض دارند؛ مثل روایت ابی مریم که در استدلالهای

نظریه پنجم ذکر شد. علاوه بر آن، روایات ذکر شده تنها دلالت بر جواز متعه با دختر

باکره دارد و در آنها نهی از عقد دائم با دختر باکره نشده است.

<sup>۱</sup> - محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی، «الاستبصار» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۱۳، چاپ چهارم، ج

۳، ص ۱۴۵، باب التمتع بالابکار، ح ۲

محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی، «تهذیب الاحکام» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۶۵، چاپ چهارم،

جلد ۷، ص ۲۵۴، ح ۲۳

محمد بن الحسن الحر العاملی، «وسائل الشیعة» بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱۴، ص ۴۵۹، ح ۹



## ز) استدلالهای نظریه هفتم

### ۱. جمع أدله متعارضه

تنها دلیل بر این قول، جمع اخبار متعارض است. بنا جمع اخبار متعارض به شکل استقلال پدر و دختر در ازدواج دختر، به هردو قسم روایات (روایات دال به ولایت پدر و روایات دال به ولایت دختر) عمل می شود.

اگر کسی اشکال کند که جمع اجماع‌هایی که از طرف علما ادعا شده، چه طور خواهد بود، جوابش را مرحوم نراقی در مستند الشیعه ذکر کرده است:

«و علی هذا فلا یكون تعارض بین الاخبار، ولا وجه لرفع الید عن أحد القسمین،

بل یجب العمل بکلیهما، فیحکم باستقلال کل منهما.

لا یقال: إن بضم الاجماع المركب مع کل منهما یصیر معارضاً مع الآخر و حاصله:

أن القول باستقلال أحدهما لا یجتمع مع استقلال الآخر بالاجماع المركب.

قلنا: من أين نعلم الاجماع علی ذالک و متى نسلمه؟ و کلام الفقیه لا یدل إلا علی

جواز نکاح الأب و الجد علی الباکرة و ثبوت ولایتها لها، و لا یدل علی عدم جواز

نکاحها اصلاً، فانه فی مقام تعداد الأولیاء لا فی مقام بیان حکم البنت، فلعله یری استقلال

البنت اصلاً»<sup>۱</sup>

«بنابراین (نظریه استقلال پدر و دختر در ازدواج دختر) بین اخبار، تعارض

نخواهد شد و هیچ سببی برای دست برداشتن از هردو قسم روایات نیست؛ بلکه باید

به هردو قسم عمل شود. پس (به خاطر وجوب عمل به هر دو قسم روایات) بر

استقلال پدر و دختر (در ازدواج دختر) حکم می شود.

<sup>۱</sup> - النراقی، احمد ابن محمد مهدی، «مستند الشیعه فی احکام الشریعة»، مشهد، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث،

نمی‌توان گفت: به هردو قسم روایات، اجماع ضمیمه می‌شود، و (این اجماع‌ها) معارض یکدیگر خواهد شد و حاصلش این است که استقلال یک طرف جمع نمی‌شود با استقلال طرف دیگر با ضمیمه اجماع مرکب.

در جواب می‌گوییم: وجود این اجماع از کجا برای ما معلوم است؟ چگونه (در مقابل ادعای اجماع) تسلیم بشویم؟ کلام فقیه (که فتوای بر ولایت پدر می‌دهد) تنها به جواز شوهر دادن دختر بالغه (و باکره) از طرف پدر یا از طرف جد و ثبوت ولایت پدر و جد بر دختر باکره (و بالغه) دلالت می‌کند. بر عدم جواز نکاح از طرف دختر دلالت ندارد. فقیه در مقام بیان تعداد اولیاء است، نه در مقام بیان حکم دختر. ممکن است فقیه قائل بر استقلال دختر (باکره و بالغه در ازدواج) نیز باشد (با این‌که فتوایش ثبوت ولایت پدر نیز هست).

در این نظریه نمی‌توان گفت که تمام روایات متعارض در این مورد - مثل صحیحہ منصور بن حازم یا متعارض این صحیحہ، صحیحہ ابن ابی یعفر - با این جمع حل می‌شود. پس با این جمع، بعضی روایات متعارض حل می‌شود، نه تمام روایات متعارض.

## س) استدلالهای نظریه هشتم

## ۱. جمع أدله متعارضه

این نظریه نیز نتیجه جمع ادله دو طرف است. جمع به این روش است: ادله‌ای که دلالت بر عدم اختیار دختر در ازدواج داشتند، دلالتشان بر عدم اختیار دختر با شوهر دادن پدر بود؛ یعنی با عقد پدر، دختر اختیاری نخواهد داشت، وقتی که پدر دختر را شوهر داد، دختر حق اعتراض و فسخ نخواهد داشت؛ مثل صحیحة ابن ابی یغفور، صحیحة محمد بن مسلم. اما ادله‌ای که دلالت بر ولایت دختر در ازدواج داشت، به این صورت است که پدر قبل از تصمیم دختر، دختر را شوهر نداده باشد، دختر می‌تواند ازدواج کند؛ مثل روایت سعدان بن مسلم.

این جمع آن‌چنان دقیق و کامل به نظر نمی‌آید. چون همه ادله‌ای که دلالت بر ولایت دختر داشت با این حمل توجیه نمی‌شود. مثلاً روایاتی است که با وجود پدر، دلالت بر ولایت دختر می‌کند؛ مثل مرسله سعدان بن مسلم؛ یا صحیحة ابن ابی یغفور که مطلقاً ازدواج دختر باکره بدون اذن پدر را تهی کرده است، با این جمع چگونه توجیه می‌شود؟!

## ش) استدلال‌های نظریه نهم

## ۱. جمع أدله متعارضه

یکی از راه‌های حل تعارض، روایات متعارض جمع این دو گروه روایات به این شکل است که پدر و دختر، هر دو در ازدواج دختر بالغه و رشیده ولایت مستقل دارند؛ ولی پدر حق دارد که ازدواج دختر را فسخ کند.

بر آن دسته از روایاتی که دلالت بر ولایت دختر یعنی مستقل بودن دختر داشتند، برای اثبات مستقل بودن دختر در ازدواج (مثل خبر سعدان) اعتماد می‌شود. و بر آن دسته از روایاتی که دلالت بر ولایت پدر داشت، برای اثبات ولایت پدر (مثل صحیحة بن مسلم) اعتماد می‌شود.

اگر دختر بدون اذن پدر ازدواج کند، پدر حق فسخ عقد نکاح را دارد. دلیلش صحیحة زرارة است:

«عن زرارة بن أعین قال: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

لَا يَنْقُضُ النِّكَاحَ إِلَّا الْأَبُ»<sup>۱</sup>

«زراره گفت: شنیدم که امام محمد باقر علیه السلام می‌گوید: نکاح را غیر از

پدر هیچ کس نمی‌تواند فسخ کند»

بخاطر صحیحة محمد بن مسلم و صحیحة حلبی.

<sup>۱</sup> - محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی، «الکافی» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۸۸، چاپ سوم، ج ۵،

ص ۳۹۲، ج ۸

محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی، «الاستبصار» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۱۳، چاپ چهارم، ج ۳،

ص ۲۳۵، ج ۲

این جمع هم مشکل اخبار متعارض را حل نمی کند. مثلاً تعارض روایاتی که تا ثیه گردیدن دختر دلالت بر ولایت پدر داشت با روایاتی که با وجود پدر، ازدواج دختر را ولو بدون اذن پدر صحیح می دانست، چه طور با این جمع حل می شود؟ وقتی به دختر اجازه داده می شود با وجود پدر، بدون اذن پدر ازدواج کند، چه طور بعداً به پدر حق فسخ داده می شود؟

## ۲. جمع بندی آراء شیعه

با وجود اخبار متعارض و اختلاف علماء در مسئله ولایت پدر در ازدواج دختر بالغه و رشیده، نتیجه گیری آسان نیست.

ترجیح یکی از دو طرف روایات و طرد طرف دیگر، به نظر صحیح نمی آید. علت عدم صحت ترجیح یک طرف و طرد طرف دیگر، تساوی ادله است؛ که چه از لحاظ سند (که غالباً همه روایات صحیح بوده) و چه از لحاظ دلالت. به راه هایی که برای توجیه جمع این دو گروه اخبار متعارض ارائه شده بود به لحاظ این که همه اخبار متعارض را با این توجیها شامل نمی شد، اشکالاتی وارد بود.

افزون بر آن، امر ازدواج نه تنها در زندگی یک فرد بلکه در زندگی امروز و آینده اجتماع، تاثیر گذار است. با یک اشتباه در این امر، امنیت، خوشبختی و سعادت بشر به خطر می افتد. کسانی که در تاریخ جنایات هولناک را بر جامعه بشری تحمیل کردند، کسانی بودند که از محیط خانواده سالم بهره مند نشده بودند. از جانی های بزرگ تا مجرم های کوچک، همه از کسانی بودند که در محیط غیر سالم بزرگ شده بودند. یک خانواده سالم از برخورد زن و شوهر به یکدیگر به وجود می آید. چگونه دختر بالغه و عاقله را بدون رضایت وی به کسی که غیر دلخواه دختر می باشد، شوهر دهیم؟ یعنی نظریه ولایت پدر را قبول کنیم و منتظر برخورد سالم دختر در خانواده و منتظر خانواده سالم باشیم؟ چگونه دختر عاقله و بالغه را که شناختش نسبت به مردان برای انتخاب همسر کافی نیست، در امر ازدواج آزاد بگذاریم و با کسی که کفو دختر نیست ازدواج کند و با مشکلات فراوان در زندگی روبه رو شود؟!

بهترین نظریه، نظریه تشریک است. با این نظریه، به احتیاط عمل می شود. این نظریه تمام روایات متعارض را شامل می شود:

«عن ابراهیم بن میمون عن ابي عبدالله عليه السلام قال:

إِذَا كَانَتْ الْجَارِيَةُ بَيْنَ أَبِيهَا فَلَيْسَ لَهَا مَعَ أَبِيهَا أَمْرٌ وَإِذَا كَانَتْ قَدْ تَزَوَّجَتْ لَمْ يُزَوَّجْهَا إِلَّا بِرِضَا مِنْهَا»<sup>۱</sup>

«ابراهیم بن میمون می گوید: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: دختری که پدر و جد دارد، با وجود پدر حقی ندارد و وقتی به شوهر داده می شود بدون رضایت دختر ازدواج صحیح نیست.»  
موثقه صفوان که در استدلالهای این نظریه ذکر شد، بر تایید این نظریه دلالت دارد.

با به دست آوردن رضایت دختر و پدر در ازدواج از این بن بست می توان رهایی یافت.

با گزینش این نظریه، ضررهای مذکور بر دختر و آبروی خانواده برطرف می شود چون با شرط رضایت پدر در ازدواج از ازدواج با شوهر غیر کفو ممانعت می شود. پدر بهتر از دختر مردان را می شناسد و هیچ وقت به خاطر عاطفه پدری راضی به ازدواج دخترش با شوهر غیر کفو نمی شود.

<sup>۱</sup> - محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی ، «الاستبصار» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۱۳، چاپ چهارم، ج

۳، ص ۲۳۵، ح ۳

محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی ، «تهذیب الاحکام» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۶۵، چاپ چهارم،

جلد ۷، ص ۳۸۰، ح ۱۲

## ۳. استدلال‌های حنفیه

ادله حنفی‌ها برای اثبات نظریه خود (عدم ولایت پدر بر دختر بالغه عاقله)

عبارتند از:

## ۱. آیات

«أَلِيفُ» «وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجْلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَسْكُنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ كُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

«و هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رسانیدند، مانع آنان نشوید که با همسران (سابق) خویش، ازدواج کنند! اگر در میان آنان، بر طرز پسندیده‌ای تراضی برقرار گردد. این دستوری است که تنها افرادی از شما که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن، پند می‌گیرند (و به آن عمل می‌کنند) این (دستور)، برای رشد (خانواده‌های) شما مؤثرتر، و برای شستن آلودگی‌ها مفیدتر است؛ و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید»<sup>۲</sup>

آنان در استدلال به این آیه گفته‌اند:

۱- در آیه، در صورت رضایت زوجین، از «عضل» نهی شده است.

۲- در آیه، نکاح به زن اضافه شده؛ بدون این که اذن ولی شرط شده باشد.

ب) «وَ الَّذِينَ يُتَوَقَّونَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجْلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۳۲

<sup>۲</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه»، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۲۸

<sup>۳</sup> - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۳۴



«و کسانی که از شما می میرند و همسرانی باقی می گذارند، باید چهار ماه و ده روز، انتظار بکشند (و عده نگه دارند!) و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هر چه می خواهید، درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند (و با مرد دلخواه خود، ازدواج کنند)، و خدا به آن چه عمل می کنید، آگاه است.»<sup>۱</sup>

در این آیه هم انجام نکاح به زن اضافه شده است، بدون این که ولایت شخص دیگر بر زن شرط شود.

ج) «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup>

«اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد زن به او حلال نخواهد بود؛ مگر این که همسر دیگری انتخاب کند و اگر (همسر دوم) او را طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند؛ (و با همسر اول، دوباره ازدواج نماید)؛ در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می شمردند. اینها حدود الهی است که (خدا) آنرا برای گروهی که آگاهند، بیان می نماید»<sup>۳</sup>

در آیه، نکاح با همسر دوم به زن اضافه شده و رجوع به همسر اول که نکاح مجدد می خواهد به همسر اول و زن اضافه شده؛ بدون شرط اذن ولی. اگر کسی بگوید هر سه آیه مذکور در مورد زن مطلقه است نه باکره، در جواب گفته می شود که آیه تخصیص به زن مطلقه غیر باکره نخورده. چه بسا زنانی هستند که طلاق داده شده اند بدون اینکه با همسرانشان آمیزش جنسی کرده باشند. پس هر سه آیه، مخصوصاً دو آیه اول (چون در آیه سوم خیلی بعید است که در طلاق های متعدد دختر هنوز باکره باشد ولی باز هم ممکن است) شامل زن مطلقه باکره هم می شوند.

<sup>۱</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه»، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۳۵

<sup>۲</sup> - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۳۰

<sup>۳</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه»، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۲۲

در آیه، تنها «تنکح» می‌تواند محل شاهد باشد نه «یتراجعا»؛ چون آیه در مورد زن مطلقه است. حنفی‌ها، در مورد زنی که سه بار طلاق می‌گیرد بدون عقد همسر دوم و بدون ادخال همسر دوم، رجوع زن را به شوهر اول جایز نمی‌دانند. پس زنی که به همسر اول رجوع می‌کند نزد حنفی‌ها زن دخول شده یعنی غیر باکره است. پس کلمه «یتراجعا» نمی‌تواند دلیل اثبات ادعا باشد.

(د) «...وَأَمْرًا مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ...»<sup>۱</sup>

«هر گاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشند (و مهری برای خود قائل نشود) چنانچه پیامبر بخواهد می‌تواند با او ازدواج کند، اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه سایر مومنان»<sup>۲</sup>

برای این قسمت آیه، سه وجه ذکر شده است که یکی از آنها نمی‌تواند دلیل حنفی‌ها در این جا، باشد، ولی با دو وجه دیگر این آیه برای اثبات مدعی حنفی‌ها دلیل خواهد شد.

آن وجهی را که با قبول این وجه، آیه دلیلی بر مدعی نمی‌شود، قتاده<sup>۳</sup> احتمال داده است. هیچ زنی نمی‌تواند خود را به مردی، بدون اذن ولی هبه کند و همچنین نمی‌تواند بدون مهر، مگر به پیامبر<sup>۴</sup> آن دو وجهی را که دلیلی برای اثبات عدم ولایت پدر می‌شدند در زاد المسیر اَبی الفرج الجوزی ذکر کرده است:

۱- زن بدون مهر می‌تواند خود را به پیامبر هبه کند ولی بدون مهر نمی‌تواند به غیر از پیامبر خود را هبه کند.

۲- هبه فقط برای رسول است، در مورد مؤمنین باید نکاح باشد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup>- قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۵۰.

<sup>۲</sup>- ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه»، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۱۷، ص ۳۷۵.

<sup>۳</sup>- الجوزی، جمال الدین عبد الرحمن بن علی، «زاد المسیر فی علم التفسیر»، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۷.

ه.ق.، چاپ اول، ج ۶، ص ۲۰۸.

<sup>۴</sup>- «همان».

ناگفته نماند که آیاتی که از سوره بقره دلیل آورده شده بود، بیشتر به ولایت پدر دلالت داشت نه عدم ولایت؛ چون بی مورد از کسی نفی و نهی ولایت نمی‌شود و اضافه نکاح به زن هم در آیات مذکوره، به خاطر این بود که زن محل عقد نکاح است، یعنی زن مسبب عقد نکاح است. پس اضافه شدن نکاح بر زن فقط به همین دلیل بوده، نه برای چیزی دیگر.

## ۲- سنت

أَلِيف) «الْأَيْمُ أَحَقُّ بِنَفْسِهَا مِنْ وَلِيِّهَا، وَالْبِكْرُ تُسْتَأْذَنُ فِي نَفْسِهَا وَإِذْنُهَا صَمْتُهَا»<sup>۱</sup>  
 «حق دختر در نفس خود، بر حق ولی خود مقدم است و از باکره اذن می‌گیرند. سکوت دختر هم اذن محسوب می‌شود».

کلمه «الایم» در حدیث، اسمی است برای زنی که شوهر ندارد، چه ثیبه باشد، چه باکره. پس شارع هم برای دختر و هم برای ولی، حقی ثابت کرده است؛ لکن حق دختر را از حق ولی مقدم کرده است.

تقدم حق دختر بر حق ولی در نکاح، ثمره‌ای ندارد؛ مگر در مورد ازدواج دختر بدون رضایت و اذن ولی.

این حدیث که در منابع اهل سنت صحیح شمرده شده است، نمی‌تواند دلیل مدعی باشد؛ زیرا:

۱- واژه «ایم» گرچه هم برای ثیبه و هم برای باکره است، ولی در حدیث در مقابل بکر (باکره) استفاده شده است.

۲- در روایات دیگری متن این حدیث این چنین آمده است:

<sup>۱</sup> - محمد بن ادریس الشافعی، «اختلاف الحدیث»، ص ۵۱۶

محمد بن ادریس الشافعی، «کتاب المسند»، بیروت، دار الکتب العلمیة، ص ۱۷۲

أحمد بن حنبل، «مسند احمد»، بیروت، دار صادر، ج ۱، ص ۲۱۹

عبدالله بن الرحمن بن الفضل بن بهرام الدارمی، «سنن الدارمی»، دمشق، مکتبة الاعتدال، ۱۳۴۹، ج ۲، ص ۱۳۸

مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری النیسابوری، «صحیح مسلم»، بیروت، دار الفکر، ج ۴، ص ۱۴۱

«الثَّيْبُ أَحَقُّ بِنَفْسِهَا مِنْ وَلِيِّهَا»<sup>۱</sup>

«حق ثبیه به نفس خود از حق ولی مقدم است».

پس این روایت مفسر روایت مذکور است که قصد از «ایم» در حدیثی که حنفی‌ها دلیل آوردند، ثبیه است نه هر دو (ثبیه و باکره).

۳. در لغت، لفظ «الایم» بیشتر در معنای ثبیه به کار برده شده است.<sup>۲</sup> علاوه بر مطالب ذکر شده، از روایاتی که مخالف این حدیث مذکوراند و در کتب معتبر اهل سنت ذکر شده است نباید چشم پوشید؛ از جمله حدیث «لا نکاح إلا بولی»<sup>۳</sup>؛ «نکاح بدون اذن ولی صحیح نیست».

#### ب) ازدواج ام سلمة با پیامبر

ام سلمة همراه شوهر خود ابو سلمة بن عبدالأسد المغزومی به حبشه هجرت کرد. این اولین هجرت مسلمین بود.<sup>۴</sup> ابو سلمة در جنگ احد به سبب جراحاتی که در جنگ وارد شده بود شهید شد.<sup>۵</sup> بعد از اتمام عده ام سلمة، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با وی ازدواج کردند. در مبسوط آمده است:

<sup>۱</sup> - محمد بن عسی الترمذی، «سنن الترمذی»، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ ه. ق.، چاپ دوم، ج ۲، ص ۲۸۷

<sup>۲</sup> - خلیل بن احمد الفراهیدی، «کتاب العین»، مؤسسة دارالهجرة، ۱۴۱۰ ه. ق.، چاپ دوم، ج ۸، ص ۴۲۵

<sup>۳</sup> - محمد بن ادریس الشافعی، «کتاب المسند»، بیروت، دار الکتب العلمیة، ص ۲۲۰

أحمد بن حنبل، «مسند احمد»، بیروت، دار صادر، ج ۴، ص ۳۹۴

عبدالله بن الرحمن بن الفضل بن بهرام الدارمی، «سنن الدارمی»، دمشق، مطبعة الاعتدال، ۱۳۴۹، ج ۲، ص

محمد بن یزید القزوی، «سنن ابن ماجة»، بیروت، دارالفکر، ج ۱، ص ۶۰۵

<sup>۴</sup> - محمد بن جریر طبری، «تاریخ الامم و الملوک»، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ج ۲، ص ۶۹

<sup>۵</sup> - همان با ص ۴۱۴

«و لما خطب رسول الله (صلى الله عليه و سلم) أم سلمة (رضى الله عنها) اعتذرت باعذار من جملتها أن أولياءها غيب فقال (صلى الله عليه و سلم):

لَيْسَ فِي أَوْلِيَائِكَ مَنْ لَا يَرْضَى بِي قُمْ يَا عُمَرُ فَرَوْحٌ أُمَّكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و سلم)، خَاطَبَ بِهِ عُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ وَ كَانَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ»<sup>۱</sup>

«زمانی که پیامبر خدا (صلى الله عليه و سلم) از ام سلمة خواستگاری کرده ام سلمة (رضى الله عنها) عذرهایی آوردند. غایب بودن اولیای ام سلمة یکی از آن عذرها بوده. پیامبر (صلى الله عليه و سلم) فرمود: کسی نیست از اولیای تو که از من راضی نباشد (یعنی از ازدواج تو با من راضی هستند). بلند شو یا عمر، مادرت را به عقد رسول الله (صلى الله عليه و سلم) در آور. عمر در هفت سالگی عقد را خواند. " از این جریان فهمیده می شود رضایت ولی در این جا شرط نیست، چون بچه هفت ساله که صغیر است نمی تواند ولی باشد. از آن جا که ام سلمة بیوه بود، نه باکره، این جریان دلیل مدعی واقع نمی شود.

#### ۴- جمع بندی آراء حنفیه

چنانکه در دیدگاه حنفیه بیان شد، بین علماء حنفیه هیچ اختلافی در این موضوع نیست. در حنفیه، پدر بر دختری که به سن بلوغ رسیده، باکره و رشیده است ولایت ندارد. دختر می تواند بدون اذن پدر ازدواج نماید. ولی پدر نمی تواند بدون رضایت دختر، وی را به شوهر بدهد. اگر چه سکوت دختر باکره، رضایت وی را نشان می دهد و این سکوت کافی است.

<sup>۱</sup> - سرخسی، شمس الدین، «المبسوط»، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ه.ق، ج ۵، ص ۲

## بخش چهارم: ولایت بر ثبیه

فصل اول: در مکتب اهل بیت

فصل دوم: در مذهب حنفیه

فصل سوم: استدلال و جمع بندی آراء

## در مکتب اهل بیت

ثیبه به دو قسم است:

۱. ثیبه بالغه رشیده؛
۲. ثیبه صغیره یا کسی که در حکم صغیره است.

### ۱. دیدگاه شیعه در زن بالغه و رشیده و ثیبه

بین فقیهان شیعه، اختلافی بر عدم ولایت پدر بر زن بالغه رشیده که بکارتش به سبب نکاح شرعی از بین رفته، نیست.

اگر بکارت به سبب غیر نکاح شرعی (زنا، تصادف) از بین برود، حکم این مسئله در فصل سوم طرح شد.

کسانی که ولایت پدر را بر دختر بالغه باکره رشیده ثابت می دانستند، در مورد ثیبه گفته‌اند: زوال بکارت باید با نکاح باشد؛ اگر به سبب غیر نکاح، بکارت زایل شود، دختر در حکم ثیبه نمی‌شود.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - زین الدین بن علی العاملی، «مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام»، قم: مؤسسة المعارف الاسلامية.

## ۲. عبارات علماء شیعه

شیخ طوسی در المبسوط می نویسد:

«النساء ضربان: ثیبات و أبکار، فالثیب لا تخلو أن تكون صغيرة أو كبيرة، فان كانت كبيرة رشيدة لم تجبر على النکاح إلا باذنها و نطقها بلا خلاف»<sup>۱</sup>

«زنان دو قسم هستند: بیوه و باکره، بیوه هم به دو قسم است: صغیره و کبیره. اگر بیوه، کبیره و رشیده باشد، بدون اذن و تکلم وی اجبار بر ازدواج نمی شود و در این حکم هیچ اختلافی نیست.»

محقق حلی در شرایع می نویسد:

«و لا ولاية لهما: علی الثیب مع البلوغ و الرشد»<sup>۲</sup>

«برای پدر و جد بر ثیبه ای که بالغه و رشیده است ولایتی نیست.»

شیخ انصاری در کتاب النکاح می نویسد:

«(ولا تثبت ولايتهما علی البالغة الرشيدة) إن كانت ثیباً اتفاقاً فتوی و نصاً»<sup>۳</sup>

«ولایت پدر و جد بر دختر بالغه رشیده اگر ثیبه باشد ثابت نیست.

در این حکم اتفاق است؛ هم در فتوی علماء و هم در نص»

امام خمینی در توضیح المسائل می نویسد:

<sup>۱</sup> - الطوسی، محمد بن الحسن بن علی، «المبسوط فی فقه الامامیة»، طهران: المكتبة المرتضویة، ۱۳۸۷ ه.ق، ج

ع، ص ۱۶۲

<sup>۲</sup> - الحلّی، نجم الدین جعفر بن الحسن، «شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام»، تهران، انتشارات استقلال،

۱۴۰۹، چاپ دوم، ج ۲، ص ۵۰۲»

<sup>۳</sup> - الانصاری، مرتضی بن محمد امین الذدفولی، «کتاب النکاح»، قم، مؤسسه الکلام، ۱۴۱۳ ه.ق، چاپ اول ص



«... اگر دختر باکره نباشد در صورتی که بکارتش بواسطه شوهر کردن از بین رفته باشد، اجازه پدر و جد لازم نیست»<sup>۱</sup>

### ۳. دیدگاه شیعه در دختر صغیره ثبیه و کسی که در حکم صغیره است

شیعه، اگر دختر صغیره یا مجنونه (کسی که در حکم صغیره است) باشد، پدر بر وی ولایت دارد. بالغه بودن دختر مجنونه یا غیر باکره بودن دختر صغیره در حکم هیچ تأثیری ندارد.

علمای شیعه ملاک ولایت را در دختر صغیره، صغیره بودن دختر دانسته‌اند، نه باکره بودن دختر. به خاطر همین سبب، بدون اختلاف، ولایت را بر وی ثابت دانسته‌اند.

اگر جنون متصل به صغر باشد، ولایت پدر و جد پدری استمرار دارد. و در این موضوع، بین علمای شیعه هیچ اختلافی نیست. اگر بعد از بلوغ دختر یا پسر، دیوانگی بر وی عارض شود، اختلاف نظر وجود دارد که آیا ولایت پدر و جد بر می‌گردد یا ولایت حاکم شرع ثابت خواهد شد؟

### ۴. عبارات علماء شیعه

صاحب جواهر در جواهر الکلام می‌نویسد:

«فلا اشکال فی أنه تثبت ولاية الأب و الجد للأب علی الصغیره و إن ذهبت بکارتها بوطء أو غیره) ضرورة کون المدار فی ولايتهما علیها صغرها لا بکارتها»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - الموسوی الخمینی، سید روح الله، «توضیح المسائل (فارسی)»، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ

و ارشاد اسلامی ص ۳۳۱، مسئله ۲۳۷۷

<sup>۲</sup> - النجفی، محمدحسن، «جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام» تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ ه. ش ج

«در این که ولایت پدر و جد پدری بر دختر صغیره، اگرچه بکارت دختر صغیره به سبب وطی یا غیر وطی از بین رفته باشد، ثابت است هیچ اشکالی نیست؛ چون ملاک ولایت پدر و جد پدری بر دختر صغیره، صغیره بودن دختر است، نه باکره بودن دختر.»

شهید ثانی در مسالک می نویسد:

«لما كان مناط الولاية للأب و الجد على البنت صغرها فلا فرق - مع وجود الوصف - بين كونها بكرًا أو ثيبًا، لوجود المقتضى فيهما»<sup>۱</sup>  
 «به دلیل این که ملاک ولایت پدر و جد بر دختر، صغیره بودن دختر است، فرقی نمی کند با وجود وصف (صغیره بودن) بین این که دختر باکره باشد یا بیوه، چون در هر دو مورد مقتضی موجود است.»

شیخ انصاری در کتاب النکاح می نویسد:

«و (تفید ولایة الاجبار علی الوالدین) و ما الذکر و الانثی (الصغیرین أو المجنونین سواء) فی الأثنی (البکر أو الثیب) بوطء أو غیره»<sup>۲</sup>  
 «و ولایت اجبار بر پسر و دختر صغیر و بر پسر و دختر مجنون ثابت است؛ دختر باکره باشد یا ثیبه و ثیبه بودنش هم به سبب وطی باشد یا غیر وطی، فرقی نمی کند.»

شهید اول در این در لمعة می نویسد:

«فولایة القرابة علی الصغیرة أو المجنونة أو البالغة سفیهة»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>- العالمی، زین الدین بن علی، «مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام»، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه،

۱۴۱۶ ه.ق.، چاپ اول ج ۷، ص ۱۱۸

<sup>۲</sup>- الانصاری، مرتضی بن محمد امین الدذفولی، «کتاب النکاح»، قم، مؤسسه الکلام، ۱۴۱۳ ه.ق.، چاپ اول، ص

<sup>۳</sup>- شهید اول، محمد بن جمال الدین مکی العالمی، «اللمعة الدمشقیة»، قم، دارالفکر، ۱۴۱۱ ه.ق.، چاپ اول،

«ولایت قرابت (ولایت پدر و جد پدری) بر دختری که صغیره

است یا مجنونه است یا بالغه سفیهه است، ثابت است.»

شاهد ثانی در مسالک می نویسد:

«ثبوت ولایتها علی المجنون ذکراً کان أم أنثی موضع وفاق»<sup>۱</sup>

«ثبوت ولایت پدر و جد پدری بر مجنون، پسر یا دختر مورد وفاق

است.»

صاحب جواهر در جواهر الکلام می نویسد:

«نعم (تثبت ولایتها علی الجمیع) أی البکر و الثیب و البالغ (مع

الجنون) المتصل بالصغر، بلا خلاف أجده فيه، بل فی المسالک أنه موضع

وفاق، بل فی غيرها الإجماع علیه»<sup>۲</sup>

«بله (ثابت است ولایت پدر و جد پدری بر همه) یعنی بر باکره و

ثبیه و بالغ (که جنون دارند) و این جنون متصل به صغر است - یعنی بعد

از بلوغ عارض نشده بلکه قبل از بلوغ بوده - در این حکم هیچ اختلافی

ندیدم، بلکه در «مسالک» نوشته که این حکم موضع وفاق است در غیر

مسالک هم گفته شده که در این حکم اجماع است.

<sup>۱</sup>- العاملی، زین الدین بن علی، «مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام»، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه.

۱۴۱۶ ه.ق.، چاپ اول، با ص ۱۴۴

<sup>۲</sup>- التنجفی، محمدحسن، «جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام»، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ ه.ش،

## در مذهب حنفیه

### ۱. دیدگاه حنفیه در زن بالغه و رشیده و ثبیه

حنفی‌ها که ولایت پدر را بر دختر بالغه رشیده ثابت نمی‌دانند، چنان‌که در فصل سوم گذشت، ولایت پدر را به طریق اولی بر زن بالغه رشیده که به سبب نکاح بکارتش را از دست داده ثابت نمی‌دانند. در این مسئله، بین حنفی‌ها هیچ اختلافی نیست.

اگر زوال بکارت دختر به سبب زنا باشد، ابوحنیفه این دختر را در حکم باکره، ولی محمد و ابویوسف او را در حکم ثبیه دانسته‌اند.

اگر دختری به سببی غیر از نکاح و غیر زنا (مریضی، تصادف...) بکارتش از بین برود، نزد حنفی‌ها در حکم ثبیه نیست. پس اگر بالغه و رشیده باشد بر وی ولایت ثابت نیست، ولی اگر صغیره باشد بر وی ولایت ثابت است؛ چون حنفی‌ها، چنان‌که قبلاً گذشت، ملاک را صغیر بودن می‌دانند، نه باکره بودن.

### ۲. عبارات علماء حنفیه

سرخسی در المبسوط می‌نویسد:

«فهذا دليل على نكاح الأب للثيب لا ينفذ بدون رضاها و هو مجمع

عليه»<sup>۱</sup>

«این روایت بر این دلالت دارد که بدون رضای زن بیوه ، عقد پدر

بر وی لازم نخواهد شد و در این حکم اجماع هست.»

ابن نجم مصری در البحر الرائق می نویسد:

«و هي في النكاح نوعان: ولاية نذب و استحباب و هي الولاية على

العاقلة البالغة بكرة أو ثيباً»<sup>۲</sup>

«ولایت در نکاح دو نوع است: ولایت نذب و مستحب که آن

ولایت بر دختر بالغه عاقله است، چه دختر باکره باشد و چه ثیبه ...»

الحصفکی در الدرالمختار می نویسد:

«و هي هنا نوعان : ولایت نذب على المكلفة ولو بكرة...»<sup>۳</sup>

«ولایت در نکاح دو نوع است: ولایت نذب بر مکلفه (بالغه عاقله)،

اگرچه باکره باشد ...»

پس به طریق اولی، ولایت اجبار بر دختر مکلفه ثیبه نیست.

محدث نورالدین در فتح باب العنایة در شرح «والذایل بکارتها بزناً أو غیر جماع

کالبکر»<sup>۴</sup>؛ «زنی که بکارتش به سبب زنا یا غیر جماع زایل شده باشد در حکم باکره

است»، می نویسد:

<sup>۱</sup>- سرخسی، شمس الدین، «المبسوط»، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ه.ق، ص ۹

<sup>۲</sup>- المصری، ابن نجم، «البحر الرائق شرح کنز الدقائق»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ه.ق، ج ۳، ص ۱۹۲

<sup>۳</sup>- الحصفکی (مشهور به ابن عابدین)، علاء الدین، «الندر المختار شرح تنویر الابصار»، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ ه.ق

ص ۶۰

<sup>۴</sup>- محدث نور الدین ابی الحسن، علی بن سلطان محمد الهروی القاریف، «فتح باب العنایة بشرح

النقایة»، بیروت، شرکت دار الأرقم بن ابی الأرقم، ج ۲، ص ۳۴

«لم یتکر، ولا أقیم علیها به الحد و أما إذا تكرر منها الزنا أو أقیم علیها. بسبب

الحد، لیس لها حکم البکر اتفاقاً»<sup>۱</sup>

«زنا تکرار نشود یا به سبب زنا بر وی حد نزنند، و اما زمانی که آن زن زنا را

متکرر انجام داد یا به سبب زنا بر وی حد زدند، اتفاق است بر این که در حکم باکره

نیست».

سمرقندی در تحفة الفقهاء می نویسد:

«و من زالت عذرتها بوطیء یتعلق به ثبوت النسب فهی فی حکم

الثیب بالاجماع و أما إذا زالت بکارتها بالزنا، فقال أبوحنيفة: تزوج کما

تزوج الأبکار»<sup>۲</sup>

«و کسی که بکارتش به سبب جماع که به وسیله آن جماع، نسب

انسان ثابت شود (یعنی جماع شرعی) بکارتش را از دست داده باشد،

اجماعاً در حکم ثیبه است. و اما زمانی که بسبب زنا بکارتش زایل شود،

أبوحنيفة گفته: این زن مثل باکره ها ازدواج می کند»

۳. دیدگاه حنفیه در دختر صغیره ثیبه و کسی که در حکم صغیره است

چنان که قبلاً گذشت، حنفی ها در ولایت، صغیر بودن را ملاک می دانند، نه

باکره بود را. به همین سبب، در حکم دختر صغیره غیر باکره هیچ اختلافی ندارند و

ولایت پدر را بر وی ثابت می دانند.

۴. عبارات علماء حنفیه

در الفتاوی الهندیة آمده است:

<sup>۱</sup>- «همان»

<sup>۲</sup>- السمرقندی، علاء الدین محمد، «تحفة الفقهاء»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴. ه. ق. ص ۱۵۴

«لولى الصغير و الصغيرة أن ينكحها و إن لم يرضيا بذالك كذا فى البر

الجندى سواء كانت بكرة أو ثيباً كذا فى العینى شرح الكنز.»<sup>۱</sup>

«ولى صغير و صغيرة مى توانند پسر صغير و صغيرة را به ازدواج

در آورند؛ اگرچه صغير و صغيرة راضى نباشند. در البر الجندى هم این

چنین آمده است؛ دختر صغيرة باکره باشد یا ثبیه فرقى نمى کند. در العینى

شرح الكنز هم این چنین آمده است.»

داماد افندى در مجمع الانهار مى نویسد:

«بل يجبر الصغيرة عندنا، و لو ثيباً لأن ولاية الاجبار ثابتة على الصغيرة

دون البالغة»<sup>۲</sup>

«نزد ما، ولایت اجبار بر دختر صغيرة است؛ اگرچه ثبیه باشد؛ چون

ولایت اجبار بر صغيرة ثابت است، نه بالغه.»

محدث نورالدين در فتح باب العناية مى نویسد:

«فمدار اجبار الولی عندنا على الصغر، كانت بكرة أو ثيباً»<sup>۳</sup>

«نزد ما، ملاک اجبار ولى، صغير بودن است؛ چه دختر باکره باشد و چه ثبیه.»

پدر بر دختری که در حکم صغيرة است، ولایت دارد.

ابن نجم در البحر الرائق مى نویسد:

«و ولاية اجبار و هى الولاية على الصغيرة بكرة كانت أو ثيباً و كذا

الكبيرة المعتوهة و المرقوقة»<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - نظام الدين، «و دیگران»، «الفتاوى الهندية»، ۱۳۱۰، ص ۲۸۵

<sup>۲</sup> - داماد افندى، شیخ زاده عبدالرحمن بن شیخ محمد، «مجمع الانهار»، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱،

<sup>۳</sup> - محدث نورالدين أبی الحسن، علی بن سلطان محمد الهروی القاریف، «فتح باب العناية بشرح

التقاية»، بیروت، شرکت دار الأرقم بن أبی الأرقم، ج ۲، ص ۳۲

<sup>۴</sup> - المصرى، ابن نجم، «البحر الرائق شرح كنز الدقائق»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ه.ق، ج ۳، ص ۱۹۲

«ولایت اجبار، ولایتی که بر صغیره است، باکره باشد یا ثیبه، فرقی

نمی‌کند. در مورد زن بالغه ناقص العقل و زن بالغه عبد نیز چنین است.»

در کتاب الفتاوی الهندیة می‌نویسد:

«المعتوه و المعتوهة و المجنون و المجنونة كالصغير و الصغيرة فللولی

انكاحهما إذا كان الجنون مطبقاً كذا في النهر الفائق»<sup>۱</sup>

«پسر ناقص العقل و دختر ناقص العقل و پسر مجنون و دختر

مجنونه حکمشان مثل صغیر و صغیره است. پس ولی می‌تواند آنان را به

ازدواج درآورد؛ البته زمانی که جنونشان مطبق باشد. در النهر الفائق هم این

چنین آمده.»

حلبی در ملتقی الابحر می‌نویسد:

«و للولی نکاح المجنونة و الصغیر و الصغيرة و لو ثیباً»<sup>۲</sup>

«نکاح دختر مجنونه و پسر صغیر و دختر صغیره، اگرچه دختر ثیبه

باشد، حق ولی است.»

<sup>۱</sup> - نظام الدین، «و دیگران»، «الفتاوی الهندیة»، ۱۳۱۰، ص ۲۸۵

<sup>۲</sup> - ابراهیم بن محمد حلبی، «ملتقی الابحر»، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ه.ق، ج ۱، ص ۴۰۲



## استدلال و جمع بندی آراء

### ۱. استدلال‌های شیعه

#### الف) آیات

۱. «وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَنْ كُنِيَ لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

«و هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رساندند، مانع آنان نشوید که با همسران (سابق) خویش، ازدواج کنند، اگر در میان آنان، به طرز پسندیده‌ای تراضی برقرار گردد. این دستوری است که تنها افرادی از شما، که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن، پند می‌گیرند (و به آن عمل می‌کنند). این (دستور) برای رشد (خانواده‌های) شما مؤثرتر، و برای شستن آلودگی‌ها مفیدتر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۳۲

<sup>۲</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۲ ص ۱۲۸

در شأن نزول این آیه، دو قول نقل شده است که شیخ طوسی و مرحوم طبرسی بر هر دو قول اعتراض کرده و گفته‌اند:

«النزول:

قال قتادة و الحسن: ان هذه الآية نزلت في معقل بن يسار حين عضل اخته ان ترجع الى الزوج الاول، فانه طلقها، و خرجت من العدة ثم اراد ان يجتمعا بعقد آخر على نكاح آخر فمنعها من ذلك، فنزلت فيه الآية.

و قال السدي : نزلت في جابر بن عبدالله عضل بنت عم له.

و الوجهان لا يصحان على - مذهبننا - لان عندنا انه لا ولاية لالاخ و لا

لابن العم عليها و انما هي ولية نفسها فلا تأثير لعضلها»

«قتادة و حسن گفتند: این آیه در مورد معقل بن یسار هنگامی که

مانع می شد از رجوع خواهرش بر شوهر اولش، نازل شد. شوهر خواهرش، خواهرش را طلاق داد. عده خواهرش تمام شد. سپس شوهر اولش خواست که با عقد و نکاح دیگر ازدواج کنند. معقل بن یسار مانع این ازدواج شد و این آیه در این مورد نازل شد.

سدی گفت: این آیه در مورد جابر ابن عبد الله که مانع ازدواج دختر

عمویش می شد نازل شد.

از نظر شیعه، هر دو قول صحیح نیست؛ زیرا برادر و پسر عمو

ولایت ندارند و آن زن ولی خودش بود و هیچ تأثیری بر ممانعت زن

نیست.»

مرحوم طبرسی می نویسد:

<sup>۱</sup> - محمد بن الحسن بن علی الطوسی، «التبیان فی تفسیر القرآن»، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹.ه.ق.

«این آیه دربارهٔ معقل بن یسار نازل شد که خواهرش جملاء را مانع می شد از این که به شوهر اولش عاصم بن عدی برگردد، زیرا عاصم او را طلاق داده و عده اش پایان یافته بود ولی می خواست مجدداً او را به عقد خویش در آورد ولی معقل مانع می شد. از این جهت، آیه کریمه در رد معقل نازل شد. این عقیده از حسن قتاده و جمعی دیگر است.

بعضی گفته اند که جابر بن عبدالله انصاری دختر عموی خودش را منع می کرد که با کسی ازدواج نماید، لذا آیه فوق درباره او نازل شد. به نظر شیعه، این دو نقل درست نیست، زیرا برای برادر و پسر عمو ولایتی نیست تا این که منع آنها اثری داشته باشد.

بہتر این است که گفته شود آیه دربارهٔ مردانی است که زنان خود را طلاق داده‌اند. ظاهر آیه هم همین است و معنایش این است که هنگامی که نزدیک است عدهٔ زنان پایان یابد به آنان رجوع نکنید تا مانع ازدواج آنان شوید و از این راه به آنان آزار رسانید؛ زیرا آزار جایز نیست. ممکن است کلمهٔ «عضل» به معنای حائل شدن باشد و گفته شود که بین زنان و ازدواج حائل و مانع نشوید و آنان را به جبر و زور از ازدواج جلوگیری ننمایید.

بنابراین، منظور اجازه ندادن نیست که فقط دربارهٔ ولی باشد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - الفضل بن الحسن الطبرسی، «مجمع البیان» سید هاشم رسولی محلاتی «و دیگران»، تهران، انتشارات

اگر چه سیاق آیه در طلاق دادن شوهر مقصود است و شوهران مخاطب قرار داده شده اند، با ضمیر خطاب ذکر شده اند، همچنین در مانع شدن نیز با ضمیر خطاب ذکر شده است (فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ) پس مقصود اولیا نیست، بلکه در آیه شوهران مورد خطاب قرار گرفتند؛ ولی مقصود از منع کننده ها اگر شوهران باشد با معنای آیه درست در نمی آید چون در ادامه آیه آمده است: «منعشان نکنید که با شوهران خود...» که با بیان شیخ طوسی و مرحوم طبرسی این عقد با غیر از شوهر اولی است، چطور «أَزْوَاجَهُنَّ» گفته که اگر قول شیخ طوسی و مرحوم طبرسی را قبول کنیم باید می گفت «أَزْوَاجًا» مقصود خود اولیا است نه شوهران. این قول با شأن نزول هم سازگاری دارد.

نسبت به عدم ولایت برادر و پسر عمو، درست است که اینها ولایت ندارند ولی زن نمی خواهد یا نمی تواند با آنها در عرف مخالفت کند.

آیا ما می توانیم شان نزول را با الفاظ «بهتر این است که گفته شود...» بیان کنیم یا نه باید به تاریخ مراجعه کنیم تا شان نزول معلوم گردد؟ در شان نزول همین که خود شیخ طوسی و مرحوم طبرسی نیز نقل کردند، دو قول روایت شد که با تفسیر «فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ» به اولیاء سازگاری دارد.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه می نویسد:

«اما این که عقد دوم هم محتاج به اجازه ولی است، هیچ مورد نظر آیه نیست، برای این که اولاً جمله «فلا تعضلوهن» اگر نگوییم که بر نداشتن چنین ولایتی دلالت دارد، حد اقل می گوییم دلالتی بر تاثیر ولایت ندارد، وثانیاً صرف این که خطاب را متوجه اولیاء به تنهایی کرده هیچ دلالتی بر این معنا ندارد، چون این توجیه خطاب هم با تاثیر ولایت می سازد، و هم با عدم تاثیر.

و اصلاً نهی در آیه، حکم مولوی نیست؛ تا دعوا کنیم که آیه بر تاثیر ولایت دلالت دارد یا نه، بلکه حکمی است ارشادی که می خواهد مردم را به مصالح و منافع این آستی ارشاد کند، همچنان که در آخر آیه می فرماید: «این به پاکیزگی و طهارت شما نزدیکتر است» و این خود بهترین دلیل است بر آن که حکم نامبرده ارشادی است.<sup>۱</sup>

بانوی اصفهانی کلمه «فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ» را در تفسیر مخزن العرفان امر ارشادی دانسته است:

«فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ» ظاهراً نهی در این جا ارشادی

است که نباید اولیای زن مانع گردند و آنها را منع کنند از این که با شوهران خود ازدواج کنند؛ در صورتی که بین زن و شوهر رضایت باشد و هر دو به طیب نفس و به طور شایستگی راغب باشند.<sup>۲</sup>

نظر علامه طباطبایی پاسخ به این ادعا بود که در عقد دوم، اجازه ولی لازم است.

بیان دلالت آیه در اثبات عدم ولایت پدر بر دختر بالغه و رشیده در فضل سوم گذشت.

۲. «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»<sup>۳</sup>

۱ - سید محمد حسین طباطبائی، «تفسیر المیزان» سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ ه. ش.، ج ۲، ص ۳۷۵

۲ - بانوی اصفهانی، «مخزن العرفان در علوم قرآن» تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ ص ۳۳۲

۳ - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۳۴

«و کسانی که از شما می میرند و همسرانی باقی می گذارند باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند (و عده نگه دارند) و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند گناهی بر شما نیست که هر چه می خواهند درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند (و با مرد دلخواه خود ازدواج کنند) و خدا به آن چه عمل می کنید آگاه است.»<sup>۱</sup>

این آیه نه تنها عادات و رسوم غیر انسانی را از بشریت برداشته، بلکه با نسبت دادن فعل به خود زن، زن بیوه شوهر مرده را در امر ازدواج آزاد گذشته است.

علامه طباطبایی (ره) در مورد این آیه در المیزان می نویسد:

«جمله «فلا جناح...» کنایه است از دادن اختیار به زنان در کارهایی که می کنند، پس اگر خواستند ازدواج کنند می توانند، و خویشاوندان میت نمی توانند او را از این کار باز بردارند، به استناد این که در فامیل ما چنین چیزی رسم نیست، زیرا این گونه عادات که اساسش جاهلیت و کوری و یا بخل و یا حسد است نمی تواند حق زن را از او سلب کند؛ چون زنان خود صاحب اختیارند و این حق معروف و مشروع آنان است و در اسلام کسی نمی تواند نهی از عمل معروف کند.»<sup>۲</sup>

از تفسیر علامه معلوم می شود که منظور از، ضمیر «کم» در جمله «فَلا جُنَّاحَ عَلَیْکُمْ»، خویشاوندان شوهر مرده است. بنابر تفسیر بانوی اصفهانی، منظور از ضمیر «کم» کسانی اند که قصد خواستگاری از زن شوهر مرده دارند.<sup>۳</sup> در تفسیر جوامع الجامع<sup>۴</sup> و نمونه<sup>۱</sup>، منظور از ضمیر «کم»، اولیای زن معرفی شده اند.

<sup>۱</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۳۵

<sup>۲</sup> - طباطبائی، سید محمد حسین، «المیزان فی تفسیر القرآن»، سید محمد باقر همدانی، قم، دفتر انتشارات

اسلامی، ۱۳۶۳ ه. ش ص ۳۶۳

<sup>۳</sup> - بانوی اصفهانی، «مخزن العرفان در علوم قرآن» تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ ص ۳۳۳

<sup>۴</sup> - الفضل بن الحسن الطبرسی، «جوامع الجامع» تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، ۱۴۱۲ ه. ق.

در این آیه، صاحب اختیار شدن زن بیوه در ازدواج و اموری از جمله زینت کردن بعد از اتمام عده، معلوم و بیان شده است.

چنان که در فصل سوم گذشت، به علت این که انجام نکاح بدون شرط اذن و رضایت پدر، به خود زن نسبت داده شده است در این امور آزاد است و کسی بر وی ولایت ندارد.

۳. «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup>

«و اگر بار دیگر زن را طلاق داد، دیگر بر او حلال نیست تا با شوهری غیر او نکاح کند. اگر طلاقش داد و شوهر قبلی و زن تشخیص دادند که حدود خدا را به پا می‌دارند، باکی بر آن نیست که به یکدیگر باز گردند، این حدود خداست که برای گروهی که دانا هستند بیان می‌کند.»<sup>۲</sup>

در این آیه نیز، چنان که در فصل سوم گذشت، نکاح با شوهر دوم و رجوع به شوهر اول بعد از طلاق شوهر دوم، به زن نسبت داده شده؛ بدون شرط اذن و رضایت پدر.

## ب) روایات

### ۱. روایت حلبی

«عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ قَالَ فِي الْمَرْأَةِ الثَّيْبِ تَخْطُبُ إِلَيَّ

نَفْسَهَا؟

۱ - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۳۷، ۱۳۸

۲ - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۳۰

۳ - سید محمد حسین طباطبائی، «تفسیر المیزان» سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات

قَالَ: هِيَ أَمْلَكُ بِنَفْسِهَا تَوَلَّى أَمْرَهَا مَنْ شَاءَتْ إِذَا كَانَ كُفُوًا بَعْدَ أَنْ تَكُونَ قَدْ نَكَحَتْ رَجُلًا قَبْلَهُ»<sup>۱</sup>

«از حلبی نقل شده که امام جعفر صادق (علیه السلام) در مورد ثیبه‌ای که ازدواج کرده بود، فرمود:

آن زن صاحب اختیار خودش است. هرکسی را خواسته باشد برای امر خود ولی قرار می‌دهد، اگر شوهر کفو دختر باشد، (البته) بعد از این که قبلاً با مرد دیگری ازدواج کرده باشد.»

## ۲. روایت حسن بن زیاد

«عَنْ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): الْمَرْأَةُ الثَّيْبُ تَخْطُبُ إِلَى نَفْسِهَا؟

قَالَ: هِيَ أَمْلَكُ بِنَفْسِهَا تَوَلَّى أَمْرَهَا مَنْ شَاءَتْ إِذَا كَانَ لَا بَأْسَ بِهِ بَعْدَ أَنْ تَكُونَ قَدْ نَكَحَتْ زَوْجًا قَبْلَ ذَلِكَ»<sup>۲</sup>

«از حسن بن زیاد نقل شده است: درباره زنی که ثیبه بود و خودش ازدواج کرده بود از امام جعفر صادق (علیه السلام) سؤال کردم، فرمود:

آن زن صاحب اختیار خودش است، هر کس را که خواسته باشد برای امر خود ولی قرار دهد، هنگامی که قبل از این با کسی دیگر ازدواج کرده باشد ترسی نیست.»

<sup>۱</sup> - محمد بن یعقوب بن اسحاق الكليني، «الكافي»، تهران، دارالکتب الاسلامية، ۱۳۸۸ ه.ق، چاپ سوم، ج ۵، ص ۳۹۲، ح ۵

محمد ابن الحسن ابن علی الطوسی، «الاستبصار» تهران، دارالکتب الاسلامية، ۱۳۶۳، چاپ چهارم، ج ۳، ص ۲۳۳، ح ۳

محمد بن الحسن الطوسی، «تهذيب الاحكام» تهران، دارالکتب الاسلامية، ۱۳۷۸ ه.ش، ج ۷، ص ۳۷۷، ح ۳

حر عاملی، «وسائل الشیعة» بیروت، داراحیاء التراث، ج ۱۴، ص ۲۰۲، ح ۴

<sup>۲</sup> - محمد بن یعقوب بن اسحاق الكليني، «الكافي»، تهران، دارالکتب الاسلامية، ۱۳۸۸ ه.ق، چاپ سوم، ج ۵، ص ۳۹۲، ح ۶



## ۳. روایت عبد الرحمن ابن ابی عبدالله

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الثَّيْبِ

تَخَطَّبُ إِلَيَّ نَفْسَهَا؟

قَالَ: هِيَ أَمْلَكُ بِنَفْسِهَا تَوَلَّى أَمْرَهَا مَنْ شَاءَتْ إِذَا كَانَتْ قَدْ تَزَوَّجَتْ زَوْجاً قَبْلَهُ»<sup>۱</sup>

«عبد الرحمن بن ابی عبد الله می گوید: از امام جعفر صادق (علیه السلام) سؤال

کردم: آیا ثبیه می تواند (بدون اذن ولی) ازدواج کند؟

آن حضرت فرمودند: آن زن صاحب اختیار خودش است. هرکسی را که

خواسته باشد برای امر خود ولی قرار دهد؛ البته اگر قبلاً با کسی دیگر ازدواج کرده

باشد.»

## ۴. حدیث عبد الله بن سنان

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرْأَةِ الثَّيْبِ تَخَطَّبُ

إِلَيَّ نَفْسَهَا؟

قَالَ: نَعَمْ هِيَ أَمْلَكُ بِنَفْسِهَا تَوَلَّى نَفْسَهَا مَنْ شَاءَتْ إِذَا كَانَ كُفُوًا بَعْدَ أَنْ تَكُونَ قَدْ

نَكَحَتْ زَوْجاً قَبْلَ ذَلِكَ»<sup>۲</sup>

«عبدالله بن سنان می گوید: از امام جعفر صادق (علیه السلام) سؤال کردم آیا ثبیه

می تواند ازدواج کند؟

فرمود: آن زن صاحب اختیار خودش است، هرکسی را که خواسته باشد

می تواند ولی قرار دهد. بله، وقتی که شوهر کفو دختر باشد؛ البته به شرط این که قبلاً

با مردی ازدواج کرده باشد.»

<sup>۱</sup> - محمد بن الحسن الطوسی، «تهذیب الاحکام» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۷۸ ه.ش. ج ۷، ص ۳۸۴.

## ۵. روایت عبد الخالق

«عن عبد الخالق قال: سئلتُ أبا عبد الله عليه السلام عن المرأة التيب تخطبُ إلى

نفسها؟

قال: هي أملكُ بنفسها تولى من شئت إذا كان كفواً بعد أن تكون قد نكحت زوجها

قبل ذلك»

«عبد الخالق می گوید: از امام جعفر صادق (علیه السلام) سؤال کردم آیا ثبیه

می تواند ازدواج کند؟

فرمود: آن زن صاحب اختیار خودش است، هرکسی را که خواسته باشد برای

امر خود ولی قرار دهد، وقتی که شوهر کفو دختر باشد؛ البته به شرط این که قبلاً

شوهر کرده باشد.»

## ۲. جمع بندی آراء شیعه

بین فقهاء شیعه در عدم ولایت پدر بر دختر بالغه و رشیده و ثبیه اختلافی

نیست. دختری که به سن بلوغ رسیده، عاقله و ثبیه است می تواند بدون اذن پدر

ازدواج کند. پدر نیز اگر بخواهد دخترش را که اوصاف مذکور را دارد به شوهر

بدهد، باید از دخترش اذن بگیرد. سکوت دختر مذکور اذن او حساب نمی شود. بلکه

باید دختر صراحتاً رضایت خود را بیان کند.

اما اگر دختری که بکارش را از دست داده است، صغیره باشد و یا در حکم

صغیره باشد، پدر بی وی ولایت دارد. می تواند با رعایت به مصلحت دختر، وی را به

شوهر بدهد. در این حکم نیز بین فقهاء شیعه هیچ اختلافی نیست.

عبارات بالا با ادله مذکور ثابت می شود.

<sup>۱</sup> - محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، «من لایحضره الفقیه» قم، جامعه المدرسین، ۱۴۰۴.ق.

## ۳. استدلالهای حنفیه

## الف) آیات

۱. «وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

«وهنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رساندند، مانع آنان نشوید که با همسران (سابق) خویش، ازدواج کنند، اگر در میان آنان، به طرز پسندیده ای تراضی برقرار گردد. این دستوری است که تنها افرادی از شما، که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن، پند می گیرند (و به آن عمل می کنند). این (دستور) برای رشد (خانواده های) شما مؤثرتر، و برای شستن آلودگی ها مفیدتر است و خدا می داند و شما نمی دانید.»<sup>۲</sup>

۲. «وَالَّذِينَ يُتَوَقَّؤْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»<sup>۳</sup>

«و کسانی که از شما می میرند و همسرانی باقی می گذارند باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند (و عده نگه دارند) و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند گناهی بر شما نیست که هر چه می خواهند درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند (و با مرد دلخواه خود ازدواج کنند) و خدا به آنچه عمل می کنید آگاه است.»<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۳۲

<sup>۲</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «قرآن مجید» قم، دارالقرآن الکریم، ترجمه آیه ۲۳۲

<sup>۳</sup> - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۳۴

<sup>۴</sup> - ناصر مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه» تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۳۵

۳. «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

«و اگر بار دیگر زن را طلاق داد، دیگر بر او حلال نیست تا با شوهری غیر او نکاح کند اگر طلاقش داد و شوهر قبلی و زن تشخیص دادند که حدود خدا را به پا می‌دارند، باکی بر آن نیست که به یکدیگر باز گردند. این حدود خداست که برای گروهی که دانا هستند بیان می‌کند.»<sup>۲</sup>

### (ب) روایات

۱. «عَنْ خُنْسَاءِ بِنْتِ خَدَّامِ الْأَنْصَارِيَِّةِ أَنَّ أَبَاهَا زَوَّجَهَا وَ هِيَ ثَيِّبٌ فَكَرِهَتْ ذَلِكَ فَآتَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَدَّ نِكَاحَهُ»<sup>۳</sup>

«خدام، دختر خود به نام خنساء را که ثیبه بود، شوهر داد. دختر که راضی به این ازدواج نبود، نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آمد و پیامبر عقد را رد کرد.»

### ۲. روایت ابن عباس:

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَيْسَ لِلْوَالِيِّ مَعَ الثَّيِّبِ أَمْرٌ وَ الْيَتِيمَةُ تُسْتَأْمَرُ، وَ صَمَاتُهَا إِفْرَارُهَا»<sup>۴</sup>

«از ابن عباس نقل شده که پیامبر گرامی صلی الله علیه و سلم فرمود:

۱ - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۳۰

۲ - سید محمد حسین طباطبائی، «تفسیر المیزان» سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات

اسلامی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۴۴

۳ - محمد بن اسماعیل البخاری، «صحیح البخاری» بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه. ق.، ج ۶، ص ۱۳۵

محمد بن عسی الترمذی، «سنن الترمذی»، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه. ق.، چاپ دوم، ج ۲، ص ۲۸۷

نور الدین علی بن ابی بکر الهیثمی، «مجمع الزوائد، و منبع الفوائد، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ ه. ق.، ج

۴، ص ۲۸۰

۴ - سلیمان بن اشعث السجستانی، «سنن ابی داود» بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰، چاپ اول، ج ۱، ص ۴۶۶

ولی بر ثبیه ولایتی ندارد و از دختر یتیم سؤال می شود (در ازدواج) و سکوت (یتیم) رضایت وی است.»

۳. روایت ابن عباس

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

الْأَيْمُ أَحَقُّ بِنَفْسِهَا مِنْ وَلِيِّهَا وَالْبِكْرُ تُسْتَأْمَرُ فِي نَفْسِهَا وَإِذْنُهَا صَمَاتُهَا»<sup>۱</sup>

«از ابن عباس نقل شده که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

ثبیه بر خود از ولی خود اولی است و پدر دختر باکره از دخترش (در ازدواج)

سؤال می کند (که آیا به این ازدواج راضی هست؟)»

۴. روایت ابن عباس

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَدَّ نِكَاحَ ثَيْبٍ وَبِكْرٍ

أُنْكَحَهُمَا أَبُوهُمَا كَارِهِتَيْنِ»<sup>۲</sup>

«ابن عباس می گوید: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ازدواج ثبیه و باکره‌ای را

که پدرهایشان آنان را بدون رضایت آنان شوهر داده بودند، رد کرد.»

#### ۴. جمع بندی آراء حنفیه

بین علماء حنفیه در عدم ولایت پدر بر دختر بالغه و رشیده و ثبیه اختلافی نیست. دختری که به سن بلوغ رسیده، عاقله و ثبیه است می تواند بدون إذن پدر ازدواج کند. پدر نیز اگر بخواهد دخترش را که اوصاف مذکور را دارد به شوهر بدهد، باید از دخترش إذن بگیرد. سکوت دختر مذکور إذن او حساب نمی شود. بلکه باید دختر صراحتاً رضایت خود را بیان کند.

۱- ر.ک. به فصل سوم، استدلالهای حنفیه، حدیث اول.

۲- نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، «مجمع الزوائد و منبع الفوائد» بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ه.ق.

اما اگر دختری که بکارتش را از دست داده است، صغیره باشد و یا در حکم صغیره باشد، پدر بی وی ولایت دارد. می تواند با رعایت به مصلحت دختر، وی را به شوهر بدهد. در این حکم نیز بین فقهاء حنفیه هیچ اختلافی نیست. عبارات بالا با ادله مذکور ثابت می شود.

## خلاصه

انسان موجودی اجتماعی است و برای نظم اجتماع خویش نیاز به قانون دارد. حالا این قوانین یا الهی است یا خود انسان ها آن قوانین را وضع کرده اند. و چون قوانین مذکور برای نظم تمامیت اجتماع می باشد باید همه ابعاد زندگی را شامل بشود، چه زندگی فردی و چه بعد اجتماعی. یکی از ابعادی که قوانین مذکور شامل آن می شود مسئله مهم ازدواج و تولید نسل است، اگر چه بشیوه های مختلف و نظریه های گوناگون ولی تمام ایده ثلوژی ها و ادیان برای منظم ساختن این امر مهم قوانینی ساخته و در این مسئله بحث کرده اند.

دین مبین اسلام هم چون از طرف خداست و شناخت کامل به تمام شئونات زندگی انسان دارد، در این مسئله مهم محدودیتها و قواعد خاص خود را دارد. ازدواج امری است بین دو طرف و بخاطر همین امر، قوانین مزبور در بابی خود ازدواج را تعریف کرده و در باب دیگر وظایف و حقوق طرفین را مشخص می نمایند. بحث ما در باب دوم است. آن هم در موضوع حقوق یک طرف، یعنی زن می باشد. بلکه به نحو خاص تر از این، زیرا در این تحقیق حق زن در ازدواج با تصور وجود پدر که از طرف شریعت در بعضی موارد ولی دختر قرار گرفته است بررسی می شود.

دختر چه حقوقی دارد؟ آیا می تواند بدون اذن پدر ازدواج کند؟ و آیا در این مسئله بین دختری که به وصف بالغه متصف شده یا از محدوده صغر شرعی نگذشته و صغیره نامیده می شود فرقی هست؟

در امر ازدواج می توان دختر را در چند صورت تصور کرد. زیرا دختر: یا صغیره است یعنی به سن بلوغ نرسده و علامات بلوغ را در خود ندیده و یا بالغه است یعنی یا به سن بلوغ رسیده و یا علامات بلوغ را در خود مشاهده کرده است.

در هر دو صورت یا باکره است یا ثبیه.

در صورتهای بالا دختری عاقله است یا غیر عاقله.

پس جمعا ۸ صورت می شود که چون حکم بعضی صورتهای یکی هست و هیچ اختلافی نیست، بخاطر همین بحث را می توان با صورتهای زیر ادامه داد:

۱- دختر صغیره و کسانی که در حکم صغیره هستند باکره باشند یا غیر باکره

۲- دختر بالغه عاقله باکره

۳- دختر بالغه عاقله ثیبه

حکم دخترانی که عاقله نیستند در بحث صغیره روشن می شود اگر چه بالغه یا

ثیبه هم باشند. چون با صغیره یک حکم را دارد. همچنین صغیره را بدون تقسیم به

باکره و ثیبه بحث می کنیم چرا که در مکتب تشیع و مذهب حنفیه ملاک در هر دو

مورد (دختر صغیره باکره و دختر صغیره ثیبه) یکی است.

در شیعه و حنفیه پدر بر دختر صغیره ولایت دارد، می تواند دخترش را با در

نظر گرفتن آینده و مصلحت دخترش به شوهر بدهد. غیر باکره بودن دختر در حکم

هیچ تاثیری ندارد. در شیعه و حنفیه ملاک ثبوت ولایت پدر بر دختر صغیره بودن

دختر است. علت این حکم آیات، روایات و دلیل عقلی است که دختر صغیره بیه حد

نرسیده است که مردان را خوب بشناسد و در ازدواج تصمیم درست بگیرد. تا آخر

عمر با آن شرایط ناگوار زندگی کند. بنابر این ثیبه بودن دختر بعلت سنش هیچ تاثیری

در تصمیمگیری او و در ولایت پدر نخواهد داشت.

قبل از عقد نکاح و بعدش دختر حق اعتراض نخواهد داشت. حتی بعد از بلوغ

نیز حق فسخ ندارد. مگر این که مصلحت او در ازدواج در نظر گرفته نشود. مثلا شرایط

ازدواج از جمله هم کفو نبودن شوهر و یا کم بودن مهریه و امثالی این رعایت نشود.

پدر بر کسانی که عاقله نیستند بدلیل آیات، روایات و دلیل عقلی ولایت

دارد. چون این افراد نمی توانند درست تشخیص دهند.

البته پدر باید مصلحت دختر صغیره و دختر غیر عاقله اش را در نظر بگیرد.

اما اگر دختر بالغه و عاقله باشد، ملاک حکم عوض میشود.



اگر دختر بالغه و باکره باشد در حنفیه در حکم هیچ اختلافی نیست. بنابر نظریه حنفیه، پدر بر دختر بالغه ولایتی ندارد. دختر می تواند بدون اذن پدر ازدواج کند. پدر که بر دختر صغیره اش ولایت اجبار داشت، بر دختر بالغه و باکره و عاقله ولایت استصحابی دارد. یعنی اگر دختر از پدر اجازه بگیرد و ازدواج کند به سنت عمل کرده است. اما اگر بدون اذن پدر ازدواج کند هیچ اشکالی ندارد. ادله حنفیه آیات، روایات می باشد.

فقهاء شیعه در این مورد اختلافات زیاد دارند که جمعا ۹ نظریه وجود دارد:

- ۱- پدر بر دختر بالغه و باکره ولایت مطلقا ندارد
- ۲- پدر بر دختر بالغه و باکره ولایت مطلقا دارد
- ۳- پدر و دختر در ولایت مشترک هستند
- ۴- در ولایت نکاح بین پدر و دختر تخییر است
- ۵- پدر در عقد متعه ولایت دارد، دختر در عقد دائم
- ۶- پدر در عقد دائم ولایت دارد، دختر در عقد متعه
- ۷- پدر و دختر در ولایت نکاح مستقل هستند
- ۸- پدر و دختر در ولایت نکاح مستقل هستند ولی انتخاب پدر بر انتخاب دختر مقدم است

۹- هر دو بدون اذن دیگری می توانند عقد نکاح را بخانند ولی پدر حق دارد عقد دختر را فسخ کند

ادله نظریه اول، آیات، روایات، اجماع و اصالت عدم شرطیت اذن ولی در صحت عقد.

ادله نظریه دوم، آیات، روایات، اصل استصحاب ولایت پدر و اعتبار (در سلب ولایت از دختر حکمت واضحی است که دختر مخصوصاً در شناخت مردان قاصر الرأی است) می باشد

ادله نظریه سوم، روایات و جمع بین ادله متعارضه که در نظریه اول و دوم دلیل واقع شده بودند

دلیل نظریه چهارم حکم امام بر تخییر در زمان تعارض ادله می باشد.

ادله نظریه پنجم، روایات، دلیل عقلی (اگر دختر بالغه و باکره در متعه بی سرپرست باشد و کسی بر وی ولایت نداشته باشد و دختر نیز با شخصی عقد متعه بخواند، این کار باعث شرمندگی اولیاء و خانواده دختر در جامعه می شود) و لغوی (لفظ بدون قرینه حمل بر حقیقت می شود. پس نکاح را در روایات به معنای حقیقی که همان عقد دائمی است، حمل می کنیم) است

ادله نظریه ششم، روایات و جمع اخبار متعارضه می باشد.

دلیل نظریه هفتم جمع اخبار متعارضه است

دلیل نظریه هشتم نیز جمع اخبار متعارضه است

دلیل نظریه نهم نیز جمع اخبار متعارضه است

بنابر جمع ادله متعارضه (که این جمع همه اخبار متعارض را شامل میشود) و طریق احتیاط نظریه سوم (نظریه تشریک) به نظر صحیح می آید.

اگرچه نظریه پنجم در کتب فقهی شیعه ذکر شده ولی قائلش مشخص نگردیده است. این نظریه را محقق حلی در کتاب «شرایع الاسلام» به شیعه نسبت داده ولی قائلش را ذکر نکرده است.<sup>۱</sup>

اما اگر دختر بالغه عاقله، ثیبه باشد؛ در احکام اهل تشیع و مذهب حنفیه پدر بر این زن ولایت ندارد. زن بالغه و عاقله و ثیبه می تواند بدون اذن پدر ازدواج کند. و اگر پدر بخواهد او را شوهر دهد باید اذن او را بگیرد. سکوت زن بالغه و عاقله و ثیبه نشانه رضایت و جواز عقد نیست. باید اذن او و رضایت او را از زبان او بشنوند. چون مثل دختر باکره نیست.

ادله این احکام، آیات و روایات می باشد.

البته زوال بکارت باید از راه شرعی باشد.

۱- محقق حلی، «شرایع الاسلام فی مسائل احلال و الحرام»، تهران، انتشارات استقلال، ۱۴۰۹، چاپ

اگر از راه غیر شرعی (زنا، حادثه، جراحی پزشکی...) باشد دختر در حکم ثیبه نیست بلکه در حکم باکره است.

علماء حنفی این حکم را نیز کرده اند که نباید زنا مکرر بشود و نباید بخاطر زنا به دختر حد زده شده باشد. در غیر این صورت دختر در حکم ثیبه خواهد شد.

## فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن الأثیر، مجدالدین أبی السعادات المبارک این محمد الجزری، «النهاية فی غریب الحدیث»، قم، مؤسسه الاسماعیلیان، ۱۳۶۴ ه. ش. چاپ چهارم.
۳. ابن الجوزی، «زادالمسیر فی علم التفسیر»، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ه. ق، چاپ اول.
۴. ابن الجوزی، جمال الدین أبی الفرج عبد الرحمن، «نواسخ القرآن»، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۵. ابن النعمان، محمد بن محمد، «احکام النساء»، قم، کنگره شیخ مفید.
۶. ابن النعمان، محمد بن محمد، «المقنعة»، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه. ق.
۷. ابن بابویه القمی، محمد بن علی بن الحسین، «الهدایة»، قم، موسسه الامام الهادی علیه السلام، ۱۴۱۸ ه. ق
۸. ابن بابویه القمی، محمد بن علی بن الحسین، «من لایحضره الفقیه» قم، جامعه المدرسین، ۱۴۱۵ ه. ق.
۹. ابن حنبل، أحمد، «مسند احمد»، بیروت، دار صادر.
۱۰. ابن رشد القرطبی الاندلسی، محمد بن احمد بن محمد بن احمد، «بداية المجتهد و نهاية المقتصد»، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ه. ق.
۱۱. ابن کثیر، إسماعیل، «تفسیر قرآن العظیم»، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ ه. ق.
۱۲. ابن منظور، جمال الدین محمد این مکرم، «لسان العرب» قم، نشر أدب الحوزة، محرم ۱۴۰۵ ه. ق، چاپ اول.

۱۳. أبو حبيب، الدكتور سعدی ، «القاموس الفقهي» دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۸ ه. ق.

چاپ دوم.

۱۴. آشتیانی، میرزا محمد ، «کتاب النکاح»، مشهد، چاپخانه خراسان.

۱۵. الاندلسی، ابن حزم، «الناسخ و المنسوخ فی القرآن الکریم»، بیروت، دار

الکتب العلمیة، ۱۴۰۶، چاپ اول.

۱۶. الانصاری، مرتضی بن محمد أمين الذفولی ، « کتاب النکاح»، قم، مؤسسه

الکلام، ۱۴۱۳ ه. ق.، چاپ اول.

۱۷. آیتی، عبدالمحمد ، «قرآن مجید»، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۴ ه. ش.

چاپ چهارم.

۱۸. بانوی اصفهانی، «مخزن العرفان در علوم قرآن» تهران، نهضت زنان

مسلمان، ۱۳۶۱.

۱۹. البحرانی، یوسف ، «الحدائق الناضرة»، قم، جماعة المدرسين، ۱۳۶۳.

۲۰. البخاری، محمد ابن إسماعیل ، «صحيح البخاری»، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱

ه. ق.

۲۱. الجوزی، جمال الدين عبد الرحمن بن علی، «زاد المسير في علم التفسير»،

بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۷ ه. ق.، چاپ اول

۲۲. الطرابلسی، عبد العزيز بن البراج ، «المهذب»، قم، مؤسسه انشر

الاسلامی، ۱۴۰۶ ه. ق.

۲۳. بنی هاشم خمینی، سید محمد حسن ، «توضیح المسائل مراجع

عظام»، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸، چاپ سوم.

۲۴. بهجت، محمد تقی ، « توضیح المسائل »، قم، روح، ۱۴۱۳ ه. ق.

۲۵. البیهقی، احمد بن الحسين بن علی ، «السنن الکبری»، بیروت، دارالفکر.

۲۶. تبریزی، جواد، «توضیح المسائل»، قم، دفتر نشر برگزیده، ۱۴۱۴ ه.ق.
۲۷. الترمذی، محمد بن عسی، «سنن الترمذی»، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ ه.ق. چاپ دوم.
۲۸. جناتی، محمد ابراهیم، «ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی»، تهران، سازمان انتشارات کیهان، ۱۳۷۲ ه.ش.
۲۹. الجوهری، اسماعیل ابن حماد، «الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية»، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ ه.ق، چاپ چهارم.
۳۰. الحصفکی، علاءالدین (مشهور به ابن عابدین)، «الدر المختار شرح تنویر الابصار»، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ ه.ق.
۳۱. حلبی، ابراهیم بن محمد، «ملتی الابحر»، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ه.ق.
۳۲. حلبی، ابو صلاح، «الکافی فی الفقه»، اصفهان، مکتبه امیر المؤمنین ۱۴۰۳ ه.ق.
۳۳. الحلّی، جمال الدین الحسن بن یوسف بن علی بن مطهر، «تذکره الفقهاء»، مکتبه الرضویه الاحیاء الآثار الجعفریة.
۳۴. الحلّی، جمال الدین الحسن بن یوسف بن علی بن مطهر، «تذکره الفقهاء»، قم مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ ه.ق.
۳۵. حلّی، الحسن بن یوسف بن المطهر، «ارشاد الاذهان الی احکام الایمان»، قم، جامعه المدرسین قم، ۱۴۱۰ ه.ق. چاپ اول.
۳۶. الحلّی، الحسن بن یوسف بن المطهر، «قواعد الاحکام»، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق، چاپ اول.

۳۷. الحلّی، حسن بن یوسف بن علی بن المطهر، «تحریر الاحکام»، مشهد،  
موسسة آل البيت (ع).

۳۸. الحلّی، محمد بن منصور بن احمد بن ادريس، «السرائر»، قم، مؤسسه  
النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ ه.ق.، چاپ دوم.

۳۹. الحلّی، نجم الدين جعفر بن الحسن، «شرايع الاسلام في مسائل الحلال و  
الحرام»، تهران، انتشارات استقلال، ۱۴۰۹ ه.ق.، چاپ دوم.

۴۰. الحلّی، يحيى بن سعيد، «الجامع للشرايع» قم، مؤسسه سيد الشهداء (ع)،  
۱۴۰۵ ه.ق.

۴۱. حلّی، الحسن بن یوسف بن المطهر، «تبصرة المتعلمين في احكام الدين» تهران،  
انتشارات فقيه، ۱۳۶۸ ه.ش.، چاپ اول.

۴۲. حیدری، سيد علی نقی، «اصول الاستنباط»، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه  
قم.

۴۳. الدارمی، عبدالله بن الرحمن بن الفضل بن بهرام، «سنن الدارمی»، دمشق،  
مطبعة الاعتدال، ۱۳۴۹.

۴۴. داماد افندی، شیخ زاده عبدالرحمن بن شیخ محمد، «مجمع الانهار»،  
بيروت، داراحياء التراث العربی.

۴۵. الرازی، محمد ابن ابی بکر، «مختار الصحاح»، بیروت، دارالکتب  
العلمیة، ۱۴۱۵ ه.ق.، چاپ اول.

۴۶. السبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، «کفاية الاحکام» اصفهان، مدرسه  
صدر مهدوی.

۴۷. السجستانی، سلیمان بن اشعث، «سنن ابی داود» بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰  
ه.ق.، چاپ اول.

۴۸. سرخسی، شمس الدین، «المبسوط»، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ه.ق.
۴۹. السمرقندی، علاء الدین محمد، «تحفة الفقهاء»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ه.ق.
۵۰. السیوطی، جلال الدین، «الجامع الصغير» بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه.ق، چاپ اول.
۵۱. سیستانی، سید علی حسینی، «توضیح المسائل»، قم.
۵۲. الشافعی، محمد ابن ادريس، «اختلاف الحديث».
۵۳. الشافعی، محمد ابن ادريس، «کتاب المسند»، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۵۴. شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد الحسینی، «تفسیر اثنی عشری»، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۴-۱۳۶۳، چاپ اول.
۵۵. شهید اول، محمد بن جمال الدین مکی العاملی، «اللمعة الدمشقیة»، قم، دارالفکر، ۱۴۱۱ ه.ق.، چاپ اول.
۵۶. طباطبائی، سید علی، «ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل»، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۴ ه.ق.
۵۷. طباطبائی، سید محمد حسین، «المیزان فی تفسیر القرآن»، سید محمد باقر همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ ه.ش.
۵۸. الطباطبائی الحکیم، سید محسن بن مهدی، «مستمک العروة الوثقی»، قم، مکتبة السيد المرعشی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۵۹. الطباطبائی الیزدی، سید محمد کاظم، «العروة الوثقی»، قم، مکتبة السيد المرعشی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۶۰. الطبرسی، أبو علی الفضل بن الحسن، «مجمع البیان»، سید هاشم رسولی محلاتی «و یگران»، تهران، انتشارات فراهانی، چاپ اول.



۶۱. الطبرسی، الفضل بن الحسن ، «جوامع الجامع» تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، ۱۴۱۲ ه.ق.، چاپ سوم.
۶۲. طبری، محمد بن جریر ، «تاریخ الامم و الملوك»، بیروت، مؤسسة الاعلمی .
۶۳. الطبرسی، محمد ابن جریر «جامع القرآن عن تأویل آی القرآن»، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ه.ق. .
۶۴. الطریحی، الشیخ فخر الدین ، «مجمع البحرين»، بی جا، مکتب نشر الثقافة الاسلامیة، ۱۴۰۸ ه.ق، چاپ دوم.
۶۵. الطوسی (ابن حمزة)، محمد بن علی، «الوسيلة الى نیل الفضيلة»، قم، مکتبة السيد المرعشی، ۱۴۰۸ ه.ق ، چاپ اول.
۶۶. الطوسی ، محمد ابن الحسن ابن علی ، «الاستبصار» تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۱۳، چاپ چهارم.
۶۷. الطوسی ، محمد ابن الحسن ابن علی ، «التبیان فی تفسیر القرآن»، مکتب الاسلامی، ۱۴۰۹، چاپ اول.
۶۸. الطوسی ، محمد ابن الحسن ابن علی ، «النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی»، قم، انتشارات قدس محمدی.
۶۹. الطوسی، محمد بن الحسن بن علی، «التبیان فی تفسیر القرآن»، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ ه.ق.، چاپ اول .
۷۰. الطوسی ، محمد بن الحسن بن علی ، «الخلافا»، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ ه. ق.
۷۱. الطوسی، محمد بن الحسن بن علی ، «المبسوط فی فقه الامامیة»، طهران: المکتبة المرتضویة، ۱۳۸۷ ه.ق.

۷۲. الطوسی، محمد بن الحسن بن علی، «تهذیب الاحکام»، تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۶۵، چاپ چهارم.
۷۳. العاملی، محمد بن الحسن الحر، «وسائل الشیعة»، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۹ ه.ق.
۷۴. العاملی، زین الدین بن علی، «مسالك الافهام الى تنقیح شرایع الاسلام»، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۶ ه.ق.، چاپ اول.
۷۵. العسقلانی، شهاب الدین ابن حجر، «فتح الباری شرح صحیح البخاری» بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ چهارم.
۷۶. فاضل لنکرانی، «توضیح المسائل»، قم.
۷۷. فتح الله، أحمد، «معجم الفاظ الفقه الجعفری»، الدمام، ۱۴۱۵ ه.ق.، چاپ اول.
۷۸. الفراهیدی، خلیل بن احمد، «کتاب العین»، مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۱۰ ه.ق.، چاپ دوم.
۷۹. القرطبی، «الجامع لاحکام القرآن»، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۰۵ ه.ق.
۸۰. القزوینی، محمد بن یزید، «سنن ابن ماجه»، بیروت، دارالفکر.
۸۱. الکاشانی، علاء الدین ابوبکر بن مسعود، «بدایع الصنایع فی ترتیب السرایع»، پاکستان، المكتبة الجیبیة، ۱۴۰۹ ه.ق.
۸۲. الکرکی، علی بن الحسین، «جامع المقاصد فی شرح القواعد»، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۱ ه.ق.، چاپ اول.
۸۳. الکلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، «الکافی»، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ ه.ق.، چاپ سوم.

۸۴. الطبرسی، الفضل بن الحسن، «مجمع البيان» سيد هاشم رسولی محلاتی «و دیگران»، تهران، انتشارات فراهانی، چاپ اول.

۸۵. المجلسی، محمد باقر، «بحار الانوار» لبنان، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ه.ق، چاپ سوم.

۸۶. المرغیانی، برهان القدس ابی الحسن علی بن ابی بکر، «الهدایة شرح بداية المبتدی» مصر، مكتبة زهران.

۸۷. المصری، ابن نجم، «البحر الرائق شرح كنز الدقائق»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ه.ق.

۸۸. مکارم شیرازی، ناصر، «تفسیر نمونه»، تهران، دارالکتاب الاسلامیة.

۸۹. مکارم شیرازی، ناصر «توضیح المسائل».

۹۰. الموسوی، الشریف المرتضی علم الهدی علی بن الحسین، «مسائل الناصریات»، طهران: رابطة الثقافة و العلاقات الاسلامیة، ۱۴۱۷ ه.ق.

۹۱. الموسوی، علی بن الحسین، «الاتصار»، قم، مؤسسة نشر الاسلامی، ۱۴۱۵، چاپ اول.

۹۲. الموسوی الخمینی، سید روح الله، «تحریر الوسیلة»، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۰ ه.ق.

۹۳. موسوی خمینی، سید روح الله، «توضیح المسائل (فارسی)»، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۹۴. النجفی، محمدحسن، «جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام» تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۷ ه.ش.

۹۵. النراقی، احمد ابن محمد مهدی، «مستند الشیعة فی احکام الشریعة»، مشهد، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۵ ه.ق.

۹۶. النسائی، أحمد بن شعيب، «سنن النسائی» بیروت، دار الفکر، ۱۳۴۸.

ه.ق.، چاپ اول.

۹۷. نظام الدین، «و دیگران»، «الفتاوی الهندیة»، دار الفکر، ۱۳۱۰.

۹۸. النووی، یحیی بن شرف، «صحیح مسلم بشرح النووی»، بیروت،

دارالکتاب العربی، ه.ق. ۱۴۰۷، چاپ، دوم.

۹۹. النیسابوری، مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری، «صحیح

مسلم»، بیروت، دار الفکر.

۱۰۰. الهیثمی، نور الدین علی بن ابی بکر، «مجمع الزوائد، و منبع الفوائد»،

بیروت، دارالکتب العملية، ۱۴۰۸ ه.ق.

۱۰۱. الیوسفی (فاضل آبی)، زین الدین ابی علی الحسن بن ابی طالب بن ابی

المجید، «کشف الرموز فی شرح المختصر النافع»، قم، مؤسسه النشر الاسلامی،

۱۴۱۰ ه.ق.، چاپ اول.